

واریق

مجله ماهانه فرهنگی فارسی و ترکی
آبلیق تورکجه و فارسجا فرهنگی نشریه

آلتینجی ایل صایی ۵ و ۶ (آردیجیل صایی ۶۳ و ۶۴)
سال ششم شماره ۵ و ۶ (شماره مسلسل ۶۳ و ۶۴)

مرداد و شهریور ۱۳۶۳

(شماره امتیاز ۷۵۳۸)

این مجله بهیچ حزب و گروهی بستگی ندارد

VARLIQ

Monthly
PERSIAN AND TURKISH JOURNAL
6t Year No. 5,6 (Serial No 63,64
AUG, Sept 1984

Address : Veli-ASR Ave. Bidi Str. No. 17
Tehran, Iran

قیمت ۱۵۰ ریال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ایچینده کیلر

(فهرست)

- ۳ ۱- هنر شهریار (۲): دوکتور حمید نطقی
- ۱۶ ۲- شهاب‌الدین سهروردی: پرفسور غلامحسین بیکنکلی
- ۲۸ ۳- حضرت محمد (ص) ین اؤگودلری
- ۲۹ ۴- اغوزها (۵): دکتور جواد هیئت
- ۴۱ ۵- آنا دیلیمیزو ملی وارلیغیمیز اوغروندا خاطرهلر (۸): م. ع. فرزانه
- ۵۵ ۶- خزاندان خاطره: اولکر.
- ۵۶ ۷- حاجی علی دواچی: صمد سرداری نیا
- ۶۲ ۸- بایاتیلار
- ۶۳ ۹- آذربایجان شعر و ادبیاتی ایله تانیش اولاق (۶): ت. پیرهاشمی
- ۶۹ ۱۰- درباره صحاح المعجم: هیچ دخلی وار! سید محمد محیط طباطبائی
- ۷۹ ۱۱- آتالار سوزو و مثلر: ع. ک. منظوری خامنه‌ای
- ۸۰ ۱۲- یاشا: سؤنمز
- ۸۱ ۱۳- دیلیم: ح. م. ساوالان
- ۸۴ ۱۴- توغارقانلی عایاس: علی کمالی
- ۹۷ ۱۵- وارلیق: احمد آذرلو
- ۹۷ ۱۶- وطن وار: ب. وهاپزاده.
- ۹۸ ۱۷- محبت: عباس صابری.
- ۹۹ ۱۸- گلن مکتوبلارا جواب: وارلیق



وارلیق

آهلیق نوز کجه و فارسجا فرهنگي نشره
مجله ماهانه فرهنگي فارسي و ترکی

آلتینجی ایل - خرداد و شیر - ۱۳۶۳

دوکتور حمید نطقی

فارسی شکر است

ترکی هنر است

هنر شهریار

۱۶ - ایچره

ساری سونبوللره زولف ایچره اوراغلار داراق اولدی ،
پونجالیقار یئنه بیلدیرچینه یای - یاز یاتاق اولدی

" سهندیم " ۴۲

محراب شفقه اوزومو سجدهده گوردوم

قان ایچره غمیم یوخ، اوزوم اولسون سنه ساری.

"بهجت آباد خاطرہ سی " ۶۲

"ایچ" به معنی "درون" است. در دیوان لغات الترک "بطن" ترجمه شده و برای مثال کلمه "ایچ قور" یعنی "کمر بند زیر جامه" که بعدها به علت قانسون هم آهنگی "اوچقور" شده است. "قور" خود به معنی کمر بند است ما این ریشه را در "قورشاق" باز می شناسیم، نیز ریشه کلمه "قورشاق" که تشویق و تحریک کردن معنی شده در حقیقت کمر کسی را برای اقدام به کاری بستن است و "قورشانماق" هم از این روی تشویق و تحریک شدن و کمر بکاری بستن است. نیز کلمه "قوشانماق" که در ترکیه مفهوم "شمشیر به کمر بستن" را دارد و "گئیسی نیب قوشانماق" که با دقت و اهتمام لباس پوشیدن است به همین کلمه مربوط است.

مثال دیگر دیوان لغات الترک در مورد "ایچ" ایچ سوز" یعنی "راز درون" است. نیز "ایچ ات" گوشت لطیف چسبیده به جگر به دنبال آن ثبت شده است.

پسوند " - ره" به "ایچ" افزوده شده و "ایچره" که ظرف مکان پدید

آمده است. " - ره " برای نشان دادن حد است (*corba flatif*) و معنی "تا"، "در" و امثالهم را می دهد، کما اینکه معنی "ایچره"، "در درون" است. از این قبیل است: (صون - را) صونرا، یعنی "سپس" (اوز - ره) اوز - ره یا اوزه ره یعنی "برطبق"، "روی". البته "بورا" (بو - آرا) و "اورا" (او - آرا) ... به این مقوله ربطی ندارد.

۱۷- ایسی

تندیرلرین قووزانیردی توس سو سو

چوره ک لرین گوزهل اییی، ایسی سی سی . " حیدربابا " ۱- بند ۴۶
 " ایسیق " صورت قدیمی این کلمه است چنانکه " ایسیق اوز " به معنی "زندگی" و " ایسیق یئر " به معنی "صحرای پهناور" بود. در آذربایجان " ایسی سنی " گوئیم، در ترکیه مصوات آن دگرگون شده و غلفی/ثقیل (قالین) گشته است : ایسی / ایسی - جاق / سیجاق . که همان " ایسی سی جه " ماست . صورت مشدد می گویند در نتیجه افتادن "ق" بوده است .

پروفیسور ارگین عقیده دارد که شکل خفیف / قدیمی (اینجه) که مورد استفاده ماست از دگرگونی صورت ثقیل (قالین) آن به وجود آمده است نه بالعکس. در زبان ادبی آذربایجان شمالی این کلمه " ایستی " پذیرفته شده است .

۱۸- باریشیق

سالیب خلقی بیر- بیر نین جانی نا ،

باریشیقی بلشدیریپ قانسی نا . " حیدربابا " ۱- بند ۱۲
 کلمه "نخستین تعبیر" وار- گل اقله مک "از مصدر "وارماق" آمده است که معانی آن طبق "فرهنگ آذری - فارسی" چنین است . رفتن، رسیدن، نتیجه گرفتن، منجر شدن (صفحه ۳۴۲). صورت اصلی این کلمه "بارماق" است که در لهجه "ما" ب "میدل به" و " شده است . و از آن جا "باریشماق" یعنی "بهم رسیدن دوطرف" و در نتیجه "سازش و صلح" به اسم مصدر "باریش" در اینجا پسوند "ق" افزوده شده است .

۱۹- اینجی

او، بیر اوغلان کی پری لر سو ایچرلر چاناغیندا ،

اینجی قاینار بولاغیندا . " سهندیم " ۲۷

به معنی مروارید و در است .

۲۰- باشقا

داها من اوز آلاهیمدان ، باشقا بیر شئی ایسته مزدیم . "خان ننه"

بخش اول کلمه "باش" به معنی سراسر است. یکی از پسوندهای زبان، پسوند "ـه" یا (e) می باشد که بر سر اسامی که مشعر بر معنای جا، جهت، زمان، مقدار و حال است می آید و ظروف مختلف وجود می آورد:

ساغ - ا ساغا، اون - ه اونه. آلتا، پوخاری یا، بری به، هفته یه، اوجوزا، ها وایا، گورولتویا...

این اسامی گاهی بعد از پسوند ملکیت این پسوند را می گیرند: دیب-ی - ن - ه ا دیبی نه، اورتاسینا، ترسینه، عکسی نه، آخسامی نا، بوشونا، باشینا...

این پسوند ("ـه") در ترکی قدیم "ـگه" ویا "ـقا" و بصورت قدیمی و خلفی - اینجه و قالین) بود، از آن دورانها در زبان امروز چند کلمه ای بیادگار مانده است:

اوزگه (بیگانه، دیگری) و کلمه ای مورد بحث ما "باشقا" معانی باشقا بیشتر مشعر بر "تفاوت" است: "باشقا آدم" یعنی آدمی جز کسی که مورد نظر یا بحث است،

۲۱- بونجا

اولدوم قارا گون آیریلالی او ساری تفلدن
بونجا قارا گونلردی ائدن رنگیمی ساری . "بهجت آباد خاطره سی"
"بو" به معنی "این" از رایجترین کلمات کهن ترکی است، تا مدتی جمع آن همه جا "بولار" می آمد - کما اینکه در زبان مانیز چنین است، "بونلار" بعدها پدید آمد.

در "بونجا" پسوند "مقدار" گرفته است، (به معنی این قدر، "چنین") در تغییر (ب) به (م) "مونجا" می شود. در "قوداشغوبیلیک" آمده:
نه لوک مالقا مونجا کوکول باماقیک؟ در زبان ما: نه لوک
"نه لیک"، مالقا "مالا" کوکول (گئونول)، باماقیک هم (باغلاماغین) می شود، که معنیش واضح می گردد: به فارسی "چرا اینهمه دل به مال می بندی؟".

اما در مورد پسوند "جه"، این پسوند اولاً افاده معنی "مانند"، "برطبق"، "برحسب" می کند:
اوشاقجا (کودکانه)، افش شکجه، دوستجا (دوستانه)، عادتجه (برحسب عادات)...

صورت مطول این پسوند نیز در بعضی موارد رایج است: اوشاقجاسینا

(مانند کودکان) ، (آتش شکجه سی نه) .

گاهی پسوند ملکیت پیش از این پسوند آورده می شود : گره گینجه ،
قرارینجا ، اصولونجا ...

و بر حسب اقتضای آن ، بر طبق خواهش ، موافق اصول آن (
ظروف پر استعمال دیگری با این پسوند در زبان ما وجود دارد :
نئجه ، ائوئجه ، باشلیجا ، باشقا جا ، دوغروجا ، اولدوقجا ، بئله جه ، توپلوجا ،
بالاخره شاهد فوق الذکر ما : بونجا .
مصغر این ظروف نیز چنین است :
یا واشجا ، یا واشچاقیق ، سس سیزجه ، سس سیزجه جیک .

۲۲ - بیر

سلام اولسون شوکتیزه ، ائلیزه ،

منیم ده بیر آدیم گل سین دیلیزه . "حیدر بابا" ۱ - بند ۱
معلوم است "بیر" به معنی "یک" است . در زمان ما معنی "یک بار" ،
"یک دفعه" را می دهد و در این حال با "ده" به معنی "هم" همراه است :
"من ده بیر گولوم" (من نیز باری بخندم) . اگر "ده" بعد از "بیر" بیاید
معنی عوض می شود : "من بیرده گولوم" یعنی "من یک بار دیگر بخندم" .
شهریار در بند دوم همین منظومه چنین می گوید :

بیزدن ده بیر یاد ائله یین ساغ اولسون

دزدلریمیز قوی دیک کل سین داغ اولسون .

۲۳ - بیریکدیرمک

دقدی سما ورده ده نفت میز توکندی دا سن ده

گاز اوسته "کیتیری" ده چای دمله بیهب بیریکدیره جک سن .

"غمله الیش - و فریش" ۱۲۲

"بیریکمک" ، در ابتداء به معنی "یکی شدن" بود ، در متون "تورفان"
چنین می بینیم :

"ایکی کؤکول بیریکدی" ، (کؤکول در ترکی ما "کؤنول" نوشته و خوانده
می شود) یعنی "دو قلب یکی شد" . لکن اکنون به معنی جمع و نراکم و
انباشت است .

"بیریکدیرمک" متعدی فعل "بیریکمک" است یعنی "انباشتن" یا "مترا-
کم کردن" .

۲۴ - تانیش

دونیا وارکن آغزین دولو داد اولسون

سندن گئچن تانیش اولسون، ییاد اولسون "هیدربابا" ۱- بند ۷۶
مصدر قدیمی "تانوماق" به معنی، از سوئی "سفارش کردن" و "بحث کردن"،
"تلقین کردن" است و از سوی دیگر "آشنا شدن، شناختن" مسئله اینست که
ربط این دو مقوله چگونه بوده است. از اینکه در ترکی آذربایجانی ها
و مردم ترکیه برای افاده معنی "آشنائی" "تانیماق" و معنی بحث و مشورت
و گفتگو "دانیشماق" می آورند برخی برای این عقیده اند که دو مصدر مشابه در
اصل وجود داشته است نه یک مصدر. "تانیش" به معنی آشناست از این
مصدر از دیرباز کلمه "تانیق" به معنی "گواه" و "شاهد" مشتق شده است
در دیوان لغات الترك (جلد اول صفحه ۳۸۰) ثبت شده و در قوداتغو
بیلیک نیز چنین آمده است: توروتکن بارینا تورومیش تانوق، در ترکی
"توره تمک" (بیفون - صفحه ۱۳۳) یعنی "به وجود آوردن، تکثیر کردن"
است توره تگن صفت مشابه آنست، بارینا = واری نا یعنی "وارلیغی نا"
تورومیش = توره میش یعنی مخلوق بدینگونه به زبان می شود:

توره تگن وارلیغینا، توره میش تانیق دیر، (مخلوق گواه وجود آفر-
یدگار است). این کلمه با همین مفهوم در زبان مانیز مستعمل است (بیفون
فرهنگ فارسی - آذری، صفحه ۱۲۱).

۲۵ - تکین

... قوشلار تکین قاناد آچیب اوچاردیم. "هیدربابا" ۱ بند ۸

در این مورد پروفیسور ارکین چنین می گوید:

"اداتی از قبیل "تک" به معنی "مانند" (و مرادف با "کیمی") از ترکی
قدیم به زبانهای ترکی غربی نیز آمده است، بعد از زبان قدیمی آناتولی
در زبان ترکی آذربایجانی تاکنون همچنان به کار می رود. در زبان آذر-
بایجانی ها این کلمه از دیرباز بصورت "تک" استعمال شده است، علت این
تغییر شکل (از "تگ" به "تک") شاید همانندی آن با "تک" به معنی "منفرد
و غیر زوج" می باشد. در معانی این دو کلمه نیز شباهتهائی هست.

باز محتمل است همین شباهت باعث افزودن پیوند ملکیت "ئی" به
پایان آن شد و "تکی" (مانند) به وجود آمد. صورت مطول آن، با افزایش "ن"
(*Instrumental*) نیز مورد استعمال است. پس در ترکی آذربایجان
که این واژه سه صورت دارد: تک، تکی، تکین.

در فرهنگ آذری - فارسی تنها یک صورت آن ثبت شده است که مستعمل

در زبان ادبی معاصر است : تکی .

۲۶ - توره مک

گنجه حقین گوزودور، طور توره تمیش او جاغیندا
اری ییب یاغ تک اوره کلردی یا نیرلار چیراغیندا

" سهندیم " ۳۷

به معنی "زیاد شدن" ، "ظاهر شدن" ، "ناگهان به وجود آمدن" و "مشتق شدن" است . اصل آن در قدیم "تورومک" به معنی "هست شدن" ، "به وجود آمدن" بود . گویا در تلفظ مصوات آن میان لهجه های مختلف اختلاف بوده ، چنانکه ما آنرا "توره مک" و در استانبول "توره مک" گویند ، در لهجه های دیگر هم کما بیش این اختلاف مشهود است .

۲۷ - توکنمک

دعدی سماوره ده نفتیمیز توکندی ده سن ده

گاز اوسته "کیتیری" ده چای دمله ییب بیریکدیره جک سن .

"غمله آلیش - وئریش" ۱۲۲

شیطان توکه دیب ایما نیزی جان آلیر ایندی

آلاهدان الان جانیزی شیطان آلیر ایندی

"طاغوت دوروندن بیرنمایش - جان آلیر ایندی" خ

معنی "تمام شدن" ، "پایان یافتن" است ، در فرهنگ آذری - فارسی کلمات "توکندیرمک" (تمام کردن ، به انجام رساندن) ، (توکن مز" (تمام نشدنی) ، توکن مزلیک (خاصیت پایان ناپذیری) مندرج است ، "توکت مک" به معنی "استهلاک کردن" رانیز براین جمله می افزایم .

۲۸ - چاشماق

دوستلا مروت ائتمه لی دوشمنیله کچینمه لی

قایدا بودیر حییف ده گیل بشر یولون آزیب چاشا ؟

"بلالی باش" ۱۲۴

"چاشماق" را فرهنگ آذری - فارسی "چنین ترجمه کرده است : "کم شدن"

دست پاچه شدن ، خود را باختن "در فرهنگهای ترکی نیز معانی آنرا" ۱-

از راه بدر بردن ؛ (یولوندان چاشدی) ، ۲- خطا کردن (هدفدن چاشدی ، دیلیم

چاشدی) ، ۳- در شگفت شدن (چاشدیم قالدیم) ، و از این باب در "فرهنگ آذری

- فارسی" چاشقین و چاشقینلیق (سراسیمه گی ، بهت) ثبت شده ، مشتقات

دیگر "چاشیرتماق" ، "چاشقین لاشماق" و امثال اینها نیز البته موجود است .

او گون کی "راحمین" مکتوبی گلدی چا تدی باخدیم کی
آنما قانیله قلبی چیرپینا نلاردان قالان واردیر.

"شهریارین جوابی" ۹۴

ریشه "چارپماق" و مخفف آن "چیرپماق" از تقلید صدای برخورد بدست آمده است و معنی آن: "بشدت زدن"، "مصادمه"، "زدن و انداختن"، (آت سرعتله گفدرکن آغا جا چارپدی، یئل اوزومه چارپیر، چارپیب کفچدی) به سرعت به حرکت درآمدن و بجائی تصادم کردن ("کولهک اسدی قاپی چارپدی) "زدن و طپیدن" (اوره گیم چارپیر) است. آفتاب زدگی را (گونش چارپما - سی)، جالب را (گوزه چارپان) و در نتیجه (چارپیحی)، و جن زدگی را (جین چارپماسی) گویند. از این ماده "چارپیشماق" (تصادم دو دوشمن، برخورد) استعمال زیاد دارد. "چارپیلماق" کج یا فلج شدن بخشی از بدن نیز گویند: (الی، آغزی، آیاغی چارپیلیب). "چیرپماق" یعنی "زدن، آرام و کم"، "پروبال زدن" (قاناد چیرپماق) و از این ماده "چیر-پینماق" که در مثال آمده، تلاش و دست و پا زدن و طپش قلب را می رساند.

۳۰- دای، دها

... یقین گینه سماوری قایناییر

دای قوجالیب آلتانگی لن چهی نه ییر... "حیدربابا" ۱- بند ۱۶
"داه" دراملاقی قدیم "دخی" و در ترکی قدیم "تاکی" بود ابتدا در آغاز جملات بمثابه و او ربط و به معنی "علاوه بر این" و یا بعد از یکی دو کلمه به معنی "همچنین" و امثال آن بکار میرفت. بصورت گسترده "تاغین" و یا کوتاه شد. "تارته / داده" نیز ضبط شده و اصل "داده" که در زبان به وفور استعمال می شود به معنی "هم" و "نیز" همین است. بعدها "دخی" یا "داخی" به معنی "و" و "همچنین" به "داه" به معنی "بیشتر" مورد استعمال قرار گرفت.

خلاصه در زبان ما چهار کلمه از این دست، یعنی "داه، داهی، دای، دا"

رایج است.

داه به: ۱- افزایش زمان یا مقدار (بیرآز داه) و "کم" بیشتر
بده، "بیر ساعت داه" گوزله "یک ساعت دیگر صبرکن، منتظر باش، یکی
گون داه" گشچرسه بیرآی اولار" اگر دو روز دیگر بگذرد یکماه می شود"
۲- دیگر، بیشتر (داه نه وار؟ بیش از این چه هست؟).

۳- صفت تفضیلی می سازد (داها بگویوک "بزرگتر"). ۴- تکرار و ایضا را می رساند (بیر داها گئتمه "دفعه دیگر مرو") ۵- معنی هنوز و امثال آن را می دهد (داها گلمه دی، هنوز نیامد).

اما خصوصیات "داهی": این کلمه هم این معانی را شامل است:

۱- هم، همچنین (من داهی بیلیمیرم "من هم نمی دانم") صورت "ده"

نیز بهمین معنی بکار می رود ("من ده بیلیمیرم" من هم نمی دانم).

۲- در آثار قدیم جای واو عطف را می گرفت

"ده": ۱- برای عطف (گئتدیم ده گلدیم "رفتم و آمدم")

۲- افاده معنی علاوه می کند (اودا گئده جک)

۳۱- دایاق

شاه داغیم، چال پاپاغیم، ائل دایاغیم شانلی سهندیم،

باشی طوفانلی سهندیم. "سهندیم" ۲۴

داغلی "حیدربابا" نین آرخاسی هریشرده داغ اولدی

داغا داغلار دایاق اولدی. "سهندیم" ۴۲

"دایاق" در زبان ما به معنای "تکیه گاه" است و در ترکی ترکیه به

معنی "کتک" در حقیقت معنی اصلی آن "چوبدستی" و "عصا" است که بدان هم می توان تکیه داد و هم با آن کتک زد!

مصدر فعل "دایانماق" در قدیم "تایانماق" بود و معنی اصلی آن

"جایی تکیه کردن" و "خود را نگهداشتن" و مجازاً "اعتماد کردن" است.

در "قوداتغو بیلک" آمده است: تایانما تیریگلیک گه... که (تایانما)

همان (دایانما) و تیریگلیک همان (دیریلیک) و (گه) نیز پسوندی است

که در زمان ما غیر مصوت اول آن افتاده است. پس مفهوم آن "تکیه بر زندگی

مکن." می شود: دایانما دیریلیگه.

۳۲- ده نیز

بالیق اولدوز کیمی گؤللرده، ده نیز لرده پاریلدار.

"سهندیم" ۳۸

"دنیز" به معنی دریاست و بیشتر در متون ترکی "تالو" به عنوان دریا و

عمان و امثال آن به کار می رفت. "گؤل" نیز بهمین معنی منتهی در

صورت محدودتری استعمال می شد. اکنون "تالو" قدیمی شده "دنیز" برای

دریا و "گؤل" برای دریاچه تخصص یافته است.

از نظر اساطیری، دنیز نام یکی از سه برادر (گؤگ، داغ، دنیز) یعنی

پسران "اوغوزخان" بود.

۳۳ - دؤرد بیر یانیم

دؤرد بیر یانیمیزی سالداتلار آلدی
قلعه لر اوجالدى قارانیق سالدی.
"قاچاق نبی" ۱۰۷
"دؤرد بیر یانیم" یا "دؤرد بیر طرفیم" یعنی "هم طرف من"

۳۴ - دوغرو

"صابر"ین شهرینه دوغرو قازاری چکمه ده سروان
او خیالیمده کی شیروان!
"سهند" ۳۸
دراینجا "دوغرو" طرف مکان است، و سمت و جهت را نشان می دهد: "صابر-
ین شهرینه دوغرو" (بسوی شهر "صابر")
معانی دیگر آن: "تقریب" در درجه را نشان می دهد:
"اون یاشینا دوغرو" (در حدود ده سالگی). تعبیرات: "دوغرودان"، "دو-
غرودان دوغرویه" یعنی "بلا واسطه"، "دوغروسو" یعنی "الحق" و "راستی
دوغرو اگر صفت باشد این معانی را می دهد:
۱- راست، مستقیم (دوغرو یول = راه راست).
۲- صحیح و محقق (دوغرو سؤز = حرف درست).
۳- راستگو (دوغرو آدام - انسان راستگو و صحیح العمل و امثال آنها.
۳۵ - دؤنگه / دؤنوم

بیلمز ایدیم دؤنگه لر وار، دؤنوم وار
ایتگین لیک وار، آیریلیق وار، اولوم وار.

"حیدربابا" ۱ - بند ۶

برریشه فعل "دؤنمک" یعنی "دؤن - پسوندا سم ساز" - گه "را آورده و
از آن "دؤنگه" را ساخته اند. دؤنمک یعنی برگشتن، چرخیدن به عقب
دگرگون شدن (فرهنگ آذری ۴ فارسی صفحه ۱۸۹ و "دؤنگه" به معنی
"پیچ" است.

اما درباره این پسوند - گه " که درباره " دؤنرگه" هم بدان
اشاره شد اندکی توضیح سودمند خواهد بود.

پسوند " - گه" را در متون قدیمتر بصورت " - گه - گ - گ - گ - گ - گ - گ"
می بینیم مانند: قال - قاق - قال - قال - قال - قال - قال - قال
(موج) ویا بیل گه

۳۶ - بیلگه (دانا، علامه) در برخی کلمات امروزی این پسوند نرمترو
تراشیده تر شده است. مانند اینچه - اینچه، قیسقا = قیس سقا،

یومورتقا = یومورتا .

لکن می بینیم که بعد از اصوات روان (*Liquide*) این غیر مصوت کامی برحای مانده است :

تامقا = دامقا (دامغا - مهر، داغ، نشانه)، کولیکه = کولگه، یوریکا = یورقا (یورغا)، یوقا / یوقا / یوقا (یوخا) ورقه نازک خمیر، لواش، نان ساج، نرم و نازک و ظریف)، قارقا = قارغا ...

به مثالهایی از این پسوند که برانتهای کلماتی از قبیل :

(دؤنرگه) و (گؤتورگه) می آید قبلا اشاره شد .

اما درباره کلمه " دؤنوم " و ساخت آن .

پیدا است که ریشه این کلمه باریشه کلمه " دؤنگه " یکی است . منتهی در اینجا از پسوند " ایم " استفاده شده است .

پسوند " ایم " از دیرباز موجب پیدایش اسامی مجرد فراوان شده و بیشتر از آن معنی وقوع فعلی به ناگهان ، یک دفعه و یا با فاصله مستفاد می شود :

بیر اودوم (اوددوم) بیتمک (یک لقمه غذا) ، بیر ایچیم سو (یک جرعه

آب) .

تفاوت ظریف معنای اسامی که بوسیله " پسوند " - ایش " ساخته میشود ،

اسامی ساخته شده با پسوند " - ایم " هم در اینجا است :

مثلا در مورد خانه می گوئیم : " آلیم - ساتیم " یعنی خرید و فروش مخصوص به یکبار ، ولی در باره " دادوستد معمولی می گوئیم : " آلیش - وئیش " که انجام فعل مخصوص و محدود به یکبار نیست و امری است که مکرر روی می دهد . نیز بسیار ظریف است کلمه " اؤلوم " که منحصر به دفعه ای واحدی است . فرق " باخیم " با " باخیش " نیز جالب است که اولی نظری است از وجه و زاویه ای واحد . دومی " باخیش " به معنی عام نظرو محل نگرش است می گوئیم : " بو باخیمدان " یعنی از این زاویه نگرش و لمحای واحد .

به همین سبب با مکرر ساختن اسامی ساخته شده با " - ایم " ، بیان

تصویری انجام عملی با فصاحت و زیبایی میسر می گردد : آددیم - آددیم

با خبنلاشدیم ، قیوریم - قیوریم ساچلار ، سالخیم - سالخیم اوزوم -

سادر نظر گرفتن مقدمات فوق باریکی معنای " یول آیریمی " (- حاشی که

راهها از هم جدا می شود) روشن می گردد .

هم از این دست است : آتیم (بیز آتیملیق باریت) و امثال آن

۳۶ - دویماق

دئولر آما آییلیب دویدولار احوالیمیزی
هله لیک قالدی اومید کئورپوسی ویران رستم "جان رستم" ایکی
درترکی قدیم "تویماق" به معنی "درک ، حس کردن و دریافتن"
است و در لهجه های غربی "دویماق" می گویند.
در زبان ما کلمات دویفو، دویفوسوز (بی احساس)، دویفولو از
این خانواده است .

۳۷ - دوغماق

"حیدر بابا" دنیا یالان دونیادیر ،
"سلیمان" دان ، "نوح" دان قالان دونیادیر ،
اوغول دوغان درده سالان دونیادیر...

*

"حیدربابا" مرد اوغوللار دوغ گینن
نامرد لرین بورونلارین اووکی... "حیدربابا" ۱- بند ۴۹ و ۷۵
اوچور کسکین مهارت بیرده دوغماز، بیرده دوغولماز .
"فخریه اغولومو" ۱۰۲

"دوغماق" در اصل فعل لازم بود یعنی " متولد شدن " در ضمن تحول
در چند لهجه معنی متعدی یافت یعنی " بچه زادن " چنانکه در مثال اول و
دوم فوق الذکر نیز چنین است .

استعمال صورت متعدی یا لازم و یا هر دوی آنها در لهجه های مختلف

فرق می کند .

بوغولایدیم دوغان یئـرده دوغوب خلقی بوغان یئـرده

در این بیت شهریار فعل دوغماق را بهر دو صورت (لازم و متعدی) بکار برده است .

۳۸ - دؤنرگه لر :

اوندان صورا دؤنرگه لر دونوب لر ،

مجبوتین چیراقلاری سؤنوب لر " حیدربابا " ۱ بند " ۵۷
درباره کلمه "دؤنرگه" که بمعنی " دوران " و " چرخ " آمده است .
پروفیسور ارگین نظری دارد کوتاه شده آن چنین است :

در این کلمه پسوندی بکار رفته که از ریشه فعل اسم می سازد: " - ارگه "

در ترکی آذربایجان پسوند همانند دیگری هم وجود دارد: " - ارگی در حال

"گزه رگی" در فرهنگ آذری - فارسی این کلمه نیامده. پروفیسور ارگیس - معنی آنرا بیماری واگیر *salgin* آورده است (از سوئی می توان تصور کرد که این پسوند مرکب است از پسوند - گه و - گی (برای ساختن اسم) و پسوند - ار" که پس از ساختن اسم فاعل پسوند - گه را بدان اضافه کرده اند و این دورا بهم آمیخته اند. احتمال دیگر اینست پسوند - ار" که افاده معنی واداشتن و التزام را در افعال می کند با "گه ویا - گی" آمده و اسم ساخته شده است. لکن افعال "دؤن مک" و "گزمک" صورت الزامی (*factitif*) با پسوند - ار" ندارد. شاید تاثیر هزدو صورت دست بهم داده است. از نظایر این کلمه: دوشرگه، گؤتورگه رایاد می آوریم که اولی در اصطلاح مردم - تا آنجا که می دانیم - به معنی "فرصت" بکار می رفت: از قبیل "دوشرگه سی نه سالماق" لکن این کلمه اکنون در آذربایجان شمالی به معنی "اوردوگاه" (بهر دو معنی "اوردوگاه اسیران" و اردوی تابستانی) واقامتگاه موقت است. "گؤتورگه" نیز به معنی "مقدمات آغاز یک کار یا یک خرج" و از اینجا "دستگاه تشریفات" بکار می برند: "گؤتورگه نی چوخ آغیر گؤتوروب" ("کار را خیلی بزرگ گرفته"، "مقدمات کار را بسیار مفصل طرح کرده است")

در اینجا نوبت به کلمه "قاسیرغا" نیز به معنی "گردباد" می رسد که لرد کلاوزن احتمالی نیز داده که شاید از ریشه "فراموش شده" قاس - باشد. (در این صورت) با پسوند آشنای مان: "ایرقا / ارگه" کلمات دیگر را نیز از این ردیف یاد کنیم: دیرینگه، سوپورگه، قابورغا، اومورقا - اونورغا، چکیرگه - چهگیرتگه (ملخ)، قاوورغا - قووورغا

۳۹ - دیرماشماق

آی کی چیخدی آتلار گلدی اویناغا

- دیرماشیردیق، داغدان آشاردیق داغا "حیدر با با" بند ۵۱
 "دیرماشماق" به معنی بالا رفتن به درخت و یا جای بلندی با پنجه و ناخن و بالا کشیدن بدن. این فعل با پسوند - ایش "ساخته شده است. از قدیم از این پسوند معنی "مشارکت" و "مقابله" مستفاد می شد. سپس در مواردی برای بیان "معاونت" و "همکاری" و انجام عمل در جمع بکار رفت. امروزه ۱ - بطور صریح مشارکت و مقابله را بیان می کند: ووروشماق، دؤیوشمک

(زدو خورد) ، بوغوشماق ، چارپیشماق ، سئویشمک ، یاخیشماق ، سورتوشمک ، آتیشماق ، گوروشمک ، دانیشماق .

این پسوند برریشهٔ افعال لازم افزوده می شود و مفعول ندارد :
قایناشماق ، گولوشمک ، آغلاشماق .

۲ - این پسوند با دگرگونی در معنای مشارکت بصورت فعل انعکاسی (*refléchi*) و تکون تغییر از درون را می رساند :
کلیشمک (" انکشاف " توسعه و گسترش) ، آلیشماق (۱- شعله ورشدن ،
۲- خوگرفتن) ، بوزوشمک ، بوروشماق ، اویوشماق (سازش و هم آهنگی) ،
قیزیشماق

با اندک تحول در این باب اینگونه افعال نیز بوجود آمده اند :
چالیشماق ، دگیشمک ، یاراشماق ، یشتیشمک ، ایلیشمک

دربریخی از موارد در لهجهٔ ترکیه از پسوند انعکاسی " - این " استفاده می کنند ، لکن ما برای بیان همان معنی پسوند " - ایش " را به کار می بریم : در مثال اؤگرنمک / اؤرگنمک - اؤرگشمک (یاد گرفتن) هم تفاوت پسوند وهم حادثهٔ جابجا شدن اصوات (متاتز) را مشاهده می کنیم .
(آردی گلدن صایی دا)

فضولی

ایلده بیر قربان کسرلر خلق عالم عیبد اوچون
دمبدم ، ساعت به ساعت من سنین قربانینام
چکمه زحمت ، چکالبن تدبیر دردیمدن طبییب ،
کیم ، دگیل سن بیلدیگیس ، من چکدیگیم بیمارلیق .

اشراق یعنی شرقدن ساچیب غریبه کی ظلمتی
سیلیب آپاران، دونیا یا شفق ساچان نور
" سهروردی "

===== شهاب الدین سهروردی (۵۸۷ - ۵۴۹) =====
واونون دونیا گوروشو



هان تاسررشته، خرد گم نکنی خودرا ز برای نیک وبدگم نکنی رهرو توئی و راه توئی منزل تو هشدار که راه خود بخود گم نکنی	چالیش عقلا یهینین او جون ایتیرمه یا خشی پیسدن اوترو اوزون ایتیرمه یول سن، یولچودا سن، منزل ده سن سن یولونو آزدیرما، اوزون ایتیرمه " ترجمه ائده نی بیگدلی "
---	--

شیخ اشراق آدی ایله مشهور اولان شهاب الدین سهروردی ۱۱۵۴/۵ = ۵۴۹ هجری قمری ایلینده سهرورد قصبه سینده آنادان اولموشدور. بونون آدی ابوالفتوح شهاب الدین یحیی بن حبش بن امیرک اولموش- دور. منشا اعتباری ایله ایران تورک لریندن دیر و آذربایجانین یغتیردیگی دونیا نابغه لریندن بیرسی دیر.

۱) ایلیک تحصیلینی اوز دوغما آنا یوردوندا یعنی سهره وردقصبه سینده آلیب طبیعی گوزه للیک اعتباری ایله دونیا نین ان گوزه ل نقطه لریندن بیری سایلان هله ده اوز طراوت و لطافتینی ساخلایان بو اراضی ده بغی آتیب باشا چاتمیشدیر.

اورتا عصرلرده دب اولدوغو کیمی، بیلگیینی (معلوما تینی) آرتیر - ماق، کسب کمال ائتمک و تجربه توپلاماق اوچون گنج یا شلاریندان سیاحت چیخمیش، ماراغا شهرینه گفدیپ هله لیک اورادا مسکن سالیب، دغورونون شهرتلی عالمی اولان مجدالدین جیلی محضرینده بیرمدت فقه، حکمت، فلسفه و منطق علمی اوگره نمگه جهد گؤستریمیشدیر. آدلارینی چکدیگیسمیز ساحه لرده معین پیشرفته نائل اولدوقدان صورنا سفرینه دوام ائتدیریب اصفهان شهرینه یوللانیب، اورادا تانینمیش عالم طاهرالدین قاضی حضورنا گفدیپ، ریاضیات، طبیعیات، الهیات ساحه سینده کسب کمال ائتمگه سعی گؤستریمیشدیر. بیرمدت صورنا

سیاحتینه دوام ائتدیره رک روم دیارینا و آنادولو تورپاقینا گفدیب چیخمیش بو اراضینی گزیب دولاشدیقدان صونرا، یولونو عرب اولکه لرینه سالیب هر دیاردان بیرعلم، بیر تجربه چیچگی اوزه رک، ادب و بیلک اؤگره نه رک نهایت ۴ / ۱۱۸۳ = ۵۷۹ هجری قمری ایلینده دوز ۳۰ یا شلا- ریندا کلیب مشهور حلب شهرینه یغتیشمیشدیر. هله لیک بورادا مسکن سالماق قرارینا کلمیشدیر.

سهروردی بو زمان گنج اولسادا آرتیق الهی استعدادو بغیوک ذکا و با چاریغی سایه سینده شهرتی هریانا یا ییلمیش، دورونون علم عالمی نین دقتینی جلب ائتمیش بیر متفکر عالم کیمی تانینماقا باشلامیشدیر.

آرتیق سهروردی حلب شهری نین حلاویه مدرسه سینده اولان علمیی پیغینجا ق و مباحثه لرده اشتراک ائدیر، اؤزونون حد و سوز ذکا، درین - بیلک و فوق العاده استعدادی ایله چوخ علمی و درین سوال و جوابلاری ایله حلب عالم لرینی حیران ائدیر. حلاویه علمی اجتماعیات نی حرمتینی قازانیر. مدرسه نین باش مدرسی افتخار الدین شریفی نین خصوصی اولراق دقت مرکزینده دایانیر. بئله کی، صونرالار سهروردی دئمیشکن بوتون حلب عالم لریندن اؤز اوستونلوگونو نمایش ائتدیریر.

بو زمان خاچ یوروشلری نین مشهور قهرمانی و بغیوک سرکرده سی سلطان صلاح الدین ایوبی نین علم سئوه ر اوغلو ملک ظاهرا الدین بن صلاح الدین یوسف حلب ده حکمران لیک ائتدیردی. بو حکمدار اؤزوده علم و ادب خریداری اولوب عرفا مجلس لری تشکیل ائدیب علمی مباحثه لرده یاخیندان اشتراک ائده رمیش، مباحثه لی علمی مسئله لرین حلینده بیر عالم کیمی چیخیشلار ائده رک عین حالدا حقیقی عالم و معرفت صاحب لرینه درین حرمت بسله بیرمیش.

سهروردی حلاویه مدرسه سی نین باش مدرسی افتخار الدین واسطه سی ایله حکمدارین حضورنا تقدیم اولونور. ملک ظاهر عالم قوناقین شرفینه عرفا مجلسی ترتیب ائدیب، حلبین مشهور عالم لری اورایا چاغریلیرلار، علمی مباحثه لر باشلانیر. گنج عالم حکمدارین و بوتون مجلسده کی لرین دقت و حرمتینی جلب ائدیر. شخما ملک ظاهرین درین محبتینی قازانیر و اقله او گوندن سلطان نین توجه مرکزینده دایانیر. گفتم - گفده نهایت اونون یاخین صاحب لریندن بیرینه چوریلیر. آنجا ق همیشه اولدوغو

کیمی بیرسیرا عالم نالار اونون بونجا بیلیک، فراست و الده افتدیگی یوکسک موقعینه حسد آ پاریب، اونو لکه له مگه و گوزدن سالماقا جان آتیرلار. لکن هله لیک اونلارین بوتون فعالیت لری پوچا چیخیر. سهرور-دی نین حرمتی گونو- گوندن آرتیر، شهرتی اوزاقلارا یا بیلمیر. آزیبیر مدته سهروردی ملک ظاهرین ان یاخین علمی مصلحتچیسینه، مشاور و معلمینه چشوریلیر.

بوتون حقیقی عالم لر کیمی سهروردی ده اولدوقجا ساده، تواضعکار، نجیب و خیرخواه بیر انسان اولدوغو حالدا همی ده چوخ شخصیت لی، سوزو اوزه سویلوپین، علمی حقیقت لری دشمکن چکینمه یین، آموز عقیده سینی آچیق - ساچیق بیان ائدن غیر علمی و غیر جدی مسئله لره قارش جاسار تله اعتراض و چیخیش ائدن، شرقین و غربین فلسفی گوروش - لری نین ترکیبی اساسیندا یئنی بیر فلسفه، یعنی بیر آقین یا راتماغا جهد گؤسته رن، سوزون اصل معنا سیندا واقع بین بیر عالم ایدی. بوتون بونلار، اونا حسد آ پارا نلارا، سوء قصد تشکیل ائدنلره، پاخیلیق ائده ن- لره اونون یوکسک علمی سوبه سینی گوره بیلمه ینلره امکان وئردی کی متفکره تهمت آتشی آچیب، تکفیر و بهتان و افترا لارا اونو لکه له مگه با شلا سینلار. عالم سهروردینی لامذهب لیگه، کفره، الحاده، زندقه یه، گویا اسلام دینی نی انکار ائتمگه، دینی شریعتی آتیب یئنی دین و شریعت یارا تماغا، حتی پیغمبر لیک ادعا سیندا اولماغا بئله مقصردن دیر دیلر آ نجا ق اونلارین بوکیمی ناجوان مردانه یا لان و افترا لاری ذره جه ده اولسون سلطان ظاهرده تاثیر ائتمه دی. اونلارا حدیندن آرتیق اعتنا سیزلیق گؤسته ریپ افتراچی اولدوقلارینی دویوب دوشوندو.

عالمین افتراچی علیهدارلاری آرتیق سلطان ظاهر دن مایوس اولدو- قدان صورنا، داها جدی و داها کسگین تدبیر لر گورمگه و اولچول- گوتورمگه جان آتیر، او زمان مصرده سلطنت باشیندا دوران سلطان صلاح الدین ایوبی نین شخصا آموزونه مراجعت ائدیر لر، تاسف کی، متفکرین دوست و خیرخواه لاری قاقا قدا گورونن تهلکه نی دویوب اونا خاطر لاسالار دا، او، هئج بیر لازمی تدبیر گورمور یئنی - یعنی علمی و ماراقلی اثر لر یا زما قلا داها دا آرتیق علیهدارلاری نین حسد آتشی نی شعله لندیریر.

گفت - گنده حلبین نفوذلو، مرتجع و ریاکار دایره لری قودوز لاشارا

یعنی دن تاکیدله سلطان صلاح‌الدینه یعنی۔ یعنی مکتوبلارلا مراجعت ائدیپ، یوبانمادان شیخ شهاب‌الدینین محوینی طلب‌ائدیرلر، اونون وجودونون وارلیقینی اسلامیتته و تخت و تاجا اولدوقجا تهلکه‌لی جلوه لندیرب سلطان دان تاخیره سالینماز، جدی و تعجیلی لازمی اولجو گؤتورمه‌کی دهنه۔ دهنه و تاکیدله رجا ائدیرلر، نتیجه‌ده سلطان صلاح‌الدین اوغلو ملک‌ظاهره مکتوب‌یازیب، سهروردی نین قتله‌یغتیریلمه سی فرما نینی وئریر .

آنجا ق سکز ایل تمام شیخ شهاب‌الدین سهروردی نین محضرینده فیض‌یاب اولوب، اونون بیلیک و معرفت دریا سیندان کمال و عرفان درینلیک لرینه طرف اوژه ن ملک‌ظاهره تمامه چیخیلماز بیروضعیتته دوشور، بیر طرفدن آتاسی نین قطعی گؤستریشی، دیگر طرفدن بوتون وارلیقی ایله سئویب حرمت بسله‌دیگی دوستو، صاحبی، معلمی سهرور۔ دینی اوز الی ایله قتله‌یغتیرمه فاجعه‌سی۔ دوغرونداندا آغیر، سار۔ سیدیجی، حدیندن آرتیق دهشتلی و آجینا جاقلی بیر فلاکت ایدی.

بونا باخما یاراق کی، سلطان صلاح‌الدینین گؤستریشینی تاخیره سالماق ملک‌ظاهرین اوزو اوچون ده تهلکه‌لی ایدی. آنجا ق کینه ده او، اوز جواب مکتوبوندا آتاسینا سهروردی نین بؤیوک بیر متفکر، داهی بیر علم و کمال خادمی اولدوغونو و تقصیرسیزلیکینی یازیب، وار قوه‌سی ایله اونو مدافعه ائدیر. بو حقه سلطانا عالمین نادان دشمن لری نین خلاف و یالنیش معلومات و فردیگ لرینی بیلدیربیر. آنجا ق تاسف کی، اونون بو کیمی نجیب، جدی، قطعی و عالیجنا باقدا می هئج بیر مثبت نتیجه وئریمیر، عالمین علیهدارلاری سهروردی حقیقته دهشتلی راپورتلار وئریر، سلطانی دهشته سالیرلار. بودورکی، سلطان ایکنجی دفعه اولاراق داها جدی و قطعی بیر شکلده اوغلو مکتوب یازیب متفکرین اولوم فرما نینی وئریر. فرمانین بهانه سیز و سوز سوز اجرا سینی طلب‌ائدیر. اقله اوراداجا فرمان درحال اجرا ائدیلمه‌دیگی تقدیرده اوغلونون حلب حاکمیتیندن برکنار اولدوغونو گؤستیرروانو برک۔ برک هده‌له‌بیر .

بو حادته بیرده اونا گوره سلطان صلاح‌الدین ایوبی ده آغیردهشت توره‌دیپ، تله‌سیک بئله بیر آغیر و قطعی قرارا کلمه‌گه سبب اولورکی، بو احوالات خاج یوروشلری نین ان قیزغین و گرگین چاغینا تصادفا ائدیر

محض بوزامان سوریه، فلسطین و لبنان دا بیرسیرا شهر و قصبه لــــر، استحکامات نقطه لری، بیرچوخ استراتژیک قالاویرلر مسیحی قوشونلاری طرفیندن اشغال ائدیلیمیشدی. سلطان صلاح الدینین گوجلور قویبلریندن سایلان اوروپا شاه و سرکرده لریندن شیر اوره ک لی ریشارد، فیلسیب آوغوست و باشقالاری، صلاح الدین باشدا دورماغلا اسلام قوه لرینه قارشی دایانمادان – دورمادان آمانسیز ضربه لر اندیریب، قانلی دغوشلر آپاریب، تهلکه لی باسقینلار ائدیبا سلام شرقینی هده له ییردیلر. دوزدور کی، اسلام قوشونلاریندا صلاح الدینین سرکرده لیگیله اونلارا آردیجیل، سارسیدجی و آغیر ضربه لر ووروب، دشمنی هر طرفدن سیغیشدیریب، ازیش – دیریب، ستوها گتیریردی. آنجاق محض بقله بیر برک و گرگین شرایط ده جبهه آرخا سیندا مسلمانلار ایچه ریسینده توره نن کیچیک بیر اختلاف، یارانان ناچیز بیر ایکی تیره لیگ، اغوزونو گوسته رن بالاجا بیرترده البته کی، چوخ آغیر باشا گله بیله ردی، بودورکی، بوتون بو کیمی ملاحظه لر سلطان صلاح الدین ایوبی یه، شیخ شهاب الدین سهروردی حقیقنده بقله بیر آغیر، قطعی و آمانسیز قراره کلمه گه، اونون قتل فرمانینی و فرمگه شرایط یاراتدی. بو او دئمک دیرکی، سهروردی نین اصل قاتلی سلطان صلاح الدین یوخ اونون کور و نادان و پاخیل علیهدارلاری و حلبین یا – لفاق، جنایتکار سوادسیز وریاکار مرتجع دایره لری اولموشدور.

آرتیق ملک ظاهر چاره سیز اولاراق آتاسی نین بو یروقونو حیاتنا ککچیرمه لی اولور. شیخ شهاب الدین کیمی پرستش ائدیگی بیر عالمی حبسه آلیر.

اونون قتله یفتیریلمه سی فاجعه سینینی بیرنجه روایتده نقل ائدیرلر
 او جمله دن :

- ۱ – اونو قلینج لا پارچا لامیش صورادا جنازه سینینی یاندیرمیشلار.
 - ۲ – زنداندا بوغدورولموشدور.
 - ۳ – شهر قالا لاری نین ان هوندور نقطه سیندن یئره تولاندیریلیب جسدی یاندیریلیمیشدی.
 - ۴ – باغلی بیر اوطاق دا آج – سوسوزلوقدان تلف اولموشدور.
- آنجاق زنداندا آجیندان اولمه سی روایتی داها عقله باتاندیر.
- بو فاجعه لی قتل ۱۱۹۱ م = ۵۸۷ هـ. قمری ایلینده باش و فرمیش، بو نونلا دا ایران و آذربایجانین بویوک بیر متفکر اوغلو، علم و کمال

سیما سی نین پارلاق بیر اولدوزو، بیر اوووج نادان و حسود آچاقلارین
ردیل سیاستلرینه قریان اولموشدور.

آنجا ق چنایتکارلار اموز خائین و نامردنقشه لری نین باش توتما -
سیندان سثوینیب هله لیک آسوده نفس آماغا وساده لوح انسانلاری
آلدا دماغا مشغول اولسالاردا، لیکن اونلارین بو " فرحلی " گونلری
بیر او قدر ده اوزون اولمادی. ملک ظاهر اموز سثویملی و گناه سبیز
اوستادی نین انتقامینی آماق قرارینا گلدی. بیر ایکی ایل ایچه -
ریسینده تدریجا بوتون علیهدارلاری مختلف سببلره گوره ثوتدوروب
قتله یثتیردی. بئله لیک له ده عزیز معلمی و مصاحب نین قانیینی
یثرده قویمادی.

علم سئور و معارفیورور ملک ظاهر شیخ شهاب الدین سهروردی نین
اؤلوموندن صورنا مشهور فیلسوف ابن عربی ایله یاخینلیق ائدیپ،
اوزون ایلر بویو دوستوقلارینا دوام ائتدیردی. باشقا سوزله دئسک
ابن عربی سهروردی نین بوش یئرینی دولدوردو و اونو عوض ائتدی.

* * *

گونش کیمی پارلایان، ۳۷ یاشیندا قتله یثتیشن بو اسلام عالمی،
یاخین و اورتا شرقین مثللی گئورونمه میث متفکری گئوره سن کیمی هده -
له ییردی؟ ریاکار، خودبین علم ومدنییت دشمن لری نه اوچون اونون
وارلیقینی، فعالیتینی یازی و دانیشیق لارینی شریعت و حاکمیته قارش
تهلکلی سانیپ، تاکیدله وتله سیک اونون محو ائدیلمه سینی طلب
ائتیردی لر؟! بس سهروردی نین ایستک و آمالی و قارشیسینا قویدوغو
مقصد نه دن عبارت اولموشدو هدفی نه ایدی؟ بویا لانچی عالم نملار نه
سببه گوره بونجا دهشته دوشوب مشوش اولموشدولار، ال - آیاقلارینسی
ایتیرمیشدی لر. اونلار عالم ومدرک و نابغه اولان سهروردینی نه ایلسن
تقصیرلندی ریردی لر!؟

بئله دئورون حقیقی عالم وعارف و متفکری اولان شیخ شهاب الدین
سهروردی اؤزونو شرق و غرب فلسفه سی نین وارثی سانیپ اونلاری باریش
- دیرماغا، اصلینده اولدوغو کیمی بیرلشدیرمگه جهد ائتیردی. او،
عموم بشریته بیروا حد بدن عضولری کیمی باخیب اسلام تعالیمی ا سایندا
رنگیندن، عرقیندن، جنسیندن، دیلیندن، موقعیندن و یا شادیغی اولکه
دن آسیلی اولمایا راق انسانلاری برابر حقوقلو، قارداش محبت لی، صلح

صفا و صمیمیت عزمی و اراده‌لی گئورمک ایسته‌ییردی، حربی صلحه چئویرمک ظلمو عدالته دگیشدیرمک، جهلی علمه تبدیل ائتمگه چالیشردی. فلسفه ایله عرفان آراسینداکی گرگین ضدیتی آرادان آپارماق دیله‌ییردی. اگر فلسفه انسانی عقل، تفکر و ادراک یولو ایله بشری، انسانی حقیقته چاتدیرماق ایسته‌ییردیه، عرفان و تصوف ایسه کشف و شهود یولو ایله حس و ادراک واسطه‌سی ایله بو مقصده چاتدیرماقا جهد ائدیردی، سهروردی ایسه بو ایکی تفکر طرزی آراسیندا عمله‌گلن اوچورومو، بئویوک کشمکش- لری آرادان قالدیرماق، اونلاری باریشدیرماق واحد بیر هedefه خدمت ائتمک اوغروندا چالیشردی.

سهروردی یه گوره شرق حسه، اوره‌گه باغلی اولدوقدا، غرب ایسه ادراک، تفکره باغلی ایدی بودورکی، غرب ایله شرق دوشونجه‌سی آراسیندا بیرنوع ایکی لیک و ضدیت یارانیردی - بونا باخمی اراق کی، ادراک تفکر - ون اغز و ده شرقدن غربه نشات ائدیبریشه و کؤک سالمیشدی، آنجاق اشراق فلسفه‌سی نین بانسی بو ایکی لیگی بیرلیگه دؤنده رمک و غرب ایله شرقین واحد فکرنی یاراتماق دیله‌ییردی. بیر سؤزلنه سهروردی - عقل ایله حسی، ادراک ایله اوره‌گی، شرق ایله غربی، ماده ایله نورو باریشدیرماغا جهد گؤستریب، اغزونون اشراق فلسفه‌سینی اور- تایا چیخارماقلا فلسفه ایله عرفانی، دین ایله تصوفو باریشدیرماغا چالیشردی. بو ملاحظه نادان و مرتجع گؤروشلولرین هئج ده خوشونا گلمه‌ییب اونون مؤلفیننی تکفیر ائتدیله. صلیب (خاچ) دئویوشلری نین گرگین لیک لریندن، مرتجع محیطین امکانلاریندان استفاده ائده رک نهایت بو بئویوک متفکرین، بشریتین حقیقی دوستو و خادمی نین قتلینه شرایط یاراتدیله.

سهروردیه گوره اشراق یعنی شرقدن دوغان گونش غرب ده کی بوتون قارانیقلاری داغیدیب محو ائدیگی کیمی، بوتون دونیا یا و حیاتا شفق ساجدیغی کیمی، انسانین اوره‌گی ده گوجلو بیر نور منبعی دیر. وجود عالمی نین اشراقی دیر، اونون نورو، شفقی انسانین وجودونا ایشیق بخش ائتمه‌لی دیر، اونون ضیاسی جسمین بوتون چرکین لیک لرینی سیلیب آرا - دان آپارمالیدی. متفکره گوره شرق آنلاشی نورو، روحو و غرب آنلاشی جسمی ظلمتی تمثیل ائدیر. شرق ایشیق، غرب ایسه قارانیق دشمنکدیر. متفکرین فکرنه گوره ماده‌نی انکار ائتمک یوخ، اونو نور واسطه

- سی ایله کشف ائتمک گره کدیر. جسمی ده روح واسطه سی ایله بلورلاشدیرماق جلالندیرماق و صافلاشدیرماق و نهایت الهی لشدیرمک لازم دیر.

مرتجع دایره لره گۆره سهروردی نین ان باغیشلانماز گناهلاریندان بریسی اؤزوده ان بؤیوکو بو ایدی کی، اؤز فکیرینی یعنی اشراق فرضیه سینی، اشراق فلسفه سینی اساسلاندىرماق اوچون بیرسیرا فلسفی گؤروش لرله یاناشی زردشت فلسفه سینه، زردشت آئین لرینه ده سویکه نیب، اؤز مدعالرینی اثبات ائتمک اوچون اوستایا استناد ائدیپ، ال آتیردی. بو علمی، جدی، دقیق و دوزگون متد و رویه خرافاتچی، متعصب، جاهل و مرتجع دایره لرین اللرینده توتارلی بیر مدرک و سند اولاراق اونلار تهمت لر یا غدیریب، تکفیر ائدیپ لعنت یا غدیریب دیلار.

سهروردی نین تطبیق ائتدیکی بو علمی تدقیق متد و نوله خیلی وقت اوندان قاباق شرقین و بوتون دونیانین دیگر بؤیوک بیر متفکری اولان شیخ الرئیس ابوعلی بن سینادا تطبیق ائتمک ایسته میشدی، لیکن اوسهرور - دی قدر اپره لی گئده بیلمه ییب بو حقه ده علمی نائلیت الده ائده بیلمه میشدی. دوغرو دور اودا سهروردی کیمی کفره، زندقه یه متهم اولوب تکفیر ائدیلمیشدی. جدی هجوم و اعتراضا معروض قال میشدی. لیکن مرتجع دایره لر اونون قتله یئتیریلمه سینه نایل اولما بیلمه میشدیلر. بو شیخ شهاب سهروردی دیر کی، کئچمیش قوجا شرقین شرقی فلسفی فکر لریندن مقصده اویقون استفاده ائتمک گناهی ایله اؤز جانینی قربان وئرمیس دی. سهروردی یا خشی باشا دوشوردو کی، استدلال شرق فلسفه سی نین اساسینی تشکیل ائدیر، همی ده ریاضت و داخلی تصفییه نتیجه سینده، الده ائدیپ کشف و شهود بو استدلالین اکیز قارداشی اولمالیدیر. عقل ایله حس، ادراک ایله اورهک، بیرگه گؤتورولمه لیدیر. بودورکی، متفکر اؤزونون اشراق فلسفه سینی شرقین و غربین عقل ایله حسی نین بیرلشمه سی، زردشت، افلاطون و ارسطو باغیشلاری نین سنتزی کیمی گؤتورور. او - نون اشراق فلسفه سینده " حکمت اشراق " زردشتون ایزدلیری نین " ملک لر " و افلاطونون مثل لاری نین مهم روللاری اولموشدور.

سهروردی یه گۆره وجود (جسم)، انسان، مادی عالمده، قارانیق دا، گون باتاندا یارانمیشدی. اونی آنجا ق شرقدن دوغان الهی نور (اشراق) واسطه سی ایله ایشیقلیقا چیخارماق گره کدیر. سهروردی یه گۆره بو ایشیقلی، نورانی شرق ائله همان ملکوت عالمی دیر. شخص اؤز وجودو

وجودونو قارانیلیق، چرکینلیک و شهوت دن تمیز ائتدیکن صونرا اوزونو او عالمه، ملکوت عالمینه چاتدیرا بیلر.

بودورکی، سهروردی نین اشراق فلسفه سینده اوزونو تانیماق، نفسی-نی جلوماق، خودخواهلیقدان، کبردن، حسددن قوروماق، مادی و معنوی ایشیقلقا یئتیشمک ان اساسیئر توتور. سهروردی یه گوره انسان اوزونو مادی عالمدن خلاص ائتمک، تانیماق و تام اختیارا آلماق ممکندر. انسان نورایله ماده نین وحدتیندن بهره لنمهللی دیر. سهروردی یه گوره اگر گونش نورو کائناتی ایشیقلاندیرسا، اوره ک نورو دا بدنی ایشیقلان دیرمالی دیر. اوندان بو ایشیقین قدرتی ایله حیاتین، یارادیلشین و کائناتین حقیقتینی اولدوغو کیمی ودریندن گورمک اولار. انسان ذروه یه یوکسلر.

سهروردی اوز مدعالارینی اثبات ائتدیرمک اوچون ۴۹ آدادا علمی اثرین مؤلفی اولموشدور. اونون فکرینجه همی ده هر مؤلف تمثیل لرله اوز فکرینی داها جانلی و گوزهل چاتدیرا بیلر. بودورکی، متفکر اوزونون بوتون یارادیجیلیغیندا مختلف تمثیل لردن بول - بول استفاده ائتمیشدیر.

متفکرین اثرلری نین ۳۶ جلدی عرب و ۱۳ جلدی ایسه فارس دیلیندیر. عرب دیلینده اولان دونیا شهرتی قازانمیش کتابلاریندان "حکمه-الاشراق" "رساله فی اعتقاد الحکما"، "قصته الغربه الغربیه" و باشقالا-ریدیرکی، بونلار مشهور فرانسه شرقشناسی هانری کربن طرفیندن ۱۹۵۲ - نجی ایله ده ک فرانسه دیلینه ترجمه اولونوب، پاریس ده نشر ائد - یلمیشدیر.

عرب دیلینده قلمه آلدیغی اثرلریندن هله لیک "تلویحات" و "کتاب المشارع والمطامات" جلدلری فارس دیلینه چوریللیب تهران دا نشر ائدیلیمیشدیر.

فارس دیلینده مؤلفی اولدوقو اثرلریندن "رساله عقل سرخ"، "رساله العشق یا مونس العشاق"، "لغت موران"، "صغیر سیمرغ"، "رساله فی حاله الطفولیه" که دکتر بیانی طرفیندن ترتیب اولونوب صون ایلمرده ابن سینا کتابخانه سی طرفیندن نشر ائدیلیمیشدیر.

متفکرین فارس دیلینده یازدیغی هر ۱۳ جلد کتاب دکتر حسین نصر طرفیندن توپلانیب "مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق شهاب الدین یحیی سهروردی" آدیله بیر کلیات شکلینده ۱۳۴۸ = ۱۹۷۰ نجی ایله ده تهراندا

نشر ائدیلیمیشدیر. کلیاتا آدینی چکدیگیمیز مشهور فرانسه شرقشناسی هانری کربن فرانسه دیلینده ۱۵۵ صحیفه دن عبارت دولقون و علمی بیر مقدمه یازیب لازمی شرح لر و ایضا حاتلار وئرمیشدیر.

قید ائتدیگکی، شیخ شهاب الدین سهروردی عرب و فارس دیلینده ایریلی، خیردالی ۴۹ جلد اثر و رساله نین مؤلفی اولموشدور. خوشختلیگدن بواثرلرین هامیسی دا گلیب زمانه میزه چاتمیشدیر. متفکرین بیرجه "مکتوب" لار مجموعه سی ایتیپ بامیش ایدی کی، اودا حسن تصادفدن بو یاخینلاردا موصل شهرینده تاپیلیمیشدیر. بیله لیک له ده سهروردی نین بوتون ادبی میراثی الهه دیر.

متفکرین دهاسی نین محصولو اولان اثرلری عصرلر بویو شرقشناس عالم و تدقیقا تچیلارین دقت مرکزینده دایانیب اولارین سویکه نه جک و استناد ائده جک اثرلریندن بیرینه چئوریلیمیشدی.

آذربایجانین دیگر مشهور عالمی شهرزوری متفکرین اثرلری نین فهرستینی حاضرلامیش، نسخه لرینی توپلامیش، تصویرینی وئرمیشدی. مشهور تورک اسلام شرقشناسلاریندان تدقیقاتچی عالم حاج خلیفه ده اؤزونون "کشف الظنون" اثرین ده سهروردی یارادیجیلیقینا جدی اهمیت وئریب مهم یئر وئرمیشدی.

معاصر ایران عالم لریندن حاج سید نصراله تقوی، مهدی بیانی، سید محمدباقر سبزواری، س. سالور، سید حسین نصر و باشقالاری سهروردی حیاتی و یارادیجیلیقینا دقت یئتیریب ادبی میراثینی اؤز تدقیقات ایشلرینه، جلب ائتمیش، اثرلرینی بوتوو یا اولاردان نمونه لر نشر ائتدیرمیشلر. آوروپا شرقشناسلاریندان بروکلمان، ریت تر، ماسیون، اسپیس و بونلارین هامی سیندان داها آرتیق امک صرف ائدن هانری کربن سهروردی یارادیجیلیقی ایله مشغول اولوب اونون حیات و یارادیجیلیغینی تدقیق و ادبی ارشینی چاپ و ترجمه ائتمیشلر. نتیجه ده ۱۹۵۰ نجی ایلدن اعتبارا بو مختلف فداکار عالم لرین اوزون ایلر بویو جدی تدقیق و آختاریشلا ری نین محصولو اولاراق متفکرین بوتون میراثینی ۳ جلدده توپلامیش (ایکی جلدده عرب و بیر جلدده فارس اثرلری) علم و ادب عالمینه اتحاف ائتمیشلر. هانری کرس هراوج جلدده فرانسه دیلینده مفصل، علمی مقدمه لریا زمیشدیر. ائله جده تهران دانشگاهینین پروفیسور، ادبیات و علوم انسانی فاکولته سی نین کئچمیش مدیری سید حسین نصر طرفیندن یارارلسی

مقدمه لریا زیلیمیشدیر، اثر لر تهراندا نشر ائدیلمیشدیر .

* * *

سهروردی نین ۱۳ جلددن عبارت فارس دیلینده قلمه آلدیغی اثر لر - ی نین قیسا جا تصویرینی وثرمزدن اول متفکرین عرب دیلینده قلمسه آلدیقی " حکمت الاشراق " آدلی اثری حقیقنده بیر نشفه جمله ده قیسا جا معلومات وثره ک چونکی، بو اثر عالمن شاه اثری و تفکر قاینا قیدیر . اشراق حکمتی، اشراق فلسفه سی استدلال و ذوق اساسیندا قورولموشدر بو فلسفه یه گوره متفکر گره ک اعوز ذهینینی، اعوز فکرینی انکشاف ائتدیریب هر هانکی بیر مسئله حقیقنده غور و بحث ائتمگه قادرا ولسون . دیگر طرفدن ده او داخلی حسیاتا ، کشفه ، مشاهده یه ده استناد ائله سین ، بونلارین بیرلشمه سیندن اشراق فلسفه سی، اشراق دونیا گوروشو یارانیر داها ساده بیردیل له دئسک سهروردی شرق ایله غرب تفکرونون قووشما - سی ، زردشت ایله افلاطون و ارسطو، فیثاغورث و هرمس فلسفه سی نیسن سنتئزینی اساس گؤتوروب اسلام فلسفه سی ایله بیرلشدیرمگه جهدا قیدردی بونون دا تصوف ایله فلسفه نی نور ایله ماده نی وحس ایله ادراکی باریشدیرما غا چالیشیردی، اعوز مقصدینه نایل اولماق اوچون متفکر افلاطون مثل لاریندان و زردشتون ایزدلریندن استفاده ائده رک اعوز تفکر طرزینی، دونیا گوروشونو و مفکوره وی باخیشینی فورمالاشدیریردی . بو فورمالاشما دا ، ائله جه سهروردی نین اشراق فلسفه سینده نور - ایشیق اساس رولو اویناییب مهم یئر توتوردو .

اشراق فلسفه سی نین اساس مسئله لریندن بیرینی ده اعوزونوتانیماق نفسی تانیماق دیر . بو مسئله ده سهروردی باخیشیندا دقته شایمان اهمیته مالکدیر . متفکره گوره انسان چالیشمالیدیر کی، نفسینی " من " زندانیندان خلاص ائتسین ، اعوزونو هر جور شهوت و نفسانی هوسلردن و جهالتدن نجات وثریب آزاد ائتسین روحونو مادی حیات قارانلیقیندان خلاص ائدیپ ، معنوی حیاتین آیدینلیقلارینا یئتیرسین . نور واسطه سی له ماده نی کشف ائدیپ ، اونلارین وحدتی سایه سینده مطلق حقیقتسه قووشسون . . . بیرسوزله حکمت اشراق نه دیر سئوالینا بئله جواب وثرمک اولار :

" اشراق حکمتی نین بناسی استدلال و ذوق پابه لری اوزه ریننده بوکسلیب و محکم لشمیشدیر و اونو درک ائدیپ قاورماق اوچون بیسر

طرفدن حکمت مشائی نی منیمسه مک ، دیگر طرفدن ذوق فطری و صفای
ضمیره مالک اولماق گره کدیر. "

۱) مثل افلاطون یا عالم فروهر (فرشته)- افلاطونا گوره هر موجودون
بیر فرشته سی اولمالیدیر ، هر یارانمیش ایلدو کده اونون مُثُلُو یا
فروهری یا فرشته سی ملکوت عالمینه یوکسلیر . موجود هله حیات سوره ر
کن مثل یا فروهر اونو یا خشی یولا خیر ایشلر گورمگه ، ایشیق و سعادت
لی کله جگه یونلر ، ملکوت عالمینه یوکسلمه که لایق اولماقا چالیشیر
آنجا ق روح گناه ائدیرسه مثل یا فروهر جوابده دکیل ، روح اوزو جزا
لانمالی دیر .

حضرت محمد (ص) ین اوگود لری

مَنْهُ وَمَنْ لَا يَشْبَعَانِ، طَالِبُ الْعِلْمِ وَ طَالِبُ الْمَالِ

ایکی آج دویمازلار: بیلک و مال ایسته ین .

مَنْ إِفْتَرَبَ أَبْوَابَ السَّلَاطِينِ إِفْتَتَنَ

شاهلارا یاخین اولان فتنه یه دوشر .

مَنْ تَفَاقَرَ إِفْتَقَرَ

اوزونو یوخسوللوقا ووران یوخسول اولار .

مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شَبْرًا خَلَعَ اللَّهُ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ

هرکس خلقدن بیر قاریش اوزاقلاشسا تانری مسلمانلیق حلقه سین اونون

بوینوندان چیخاردار .

مَنْ هَجَرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثِ فَمَاتَ دَخَلَ النَّارَ

هرکس قارداشیندان اوچ گوندن آرتیق کوسسه و اولسه ، جهنمه گئدر .

مَنْ تَأَنَّى أَدْرَكَ مَا تَمَنَّى

دوزن ایسته دیگینه چاتار .

مَنْ كَانَ يَوْمًا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرَةِ فَلْيُكْرِمْ جَارَهُ

تانری و آخرته اینانان قونشوسونو عزیز توتار .

مَنْ تَعَوَّدَ كَثْرَةَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ قَسَا قَلْبُهُ

چوخ یئین و چوخ ایچنین قلبی سرت (سخت) اولار .

مَنْ قَلَّ طَعْمُهُ صَحَّ بَدَنُهُ وَمَنْ كَثُرَ طَعْمُهُ سَقَمَ بَدَنُهُ وَقَسَا قَلْبُهُ

آز یئین ساغلام ، وچوخ یئین ناخوش و قلبی قاتی (سخت) اولار .

مَنْ سَاءَتْ تَهْ خَطِيئَتُهُ غُفِرَ لَهُ وَإِنْ لَمْ يَسْتَغْفِرْ

گناهیندان دلتنگ اولان باغیشلانماق دیله مهسه داخی باغیشلانار .

مَنْ يَزْرَعُ خَيْرًا يَحْصُدُ زَعْبَهُ وَمَنْ يَزْرَعُ شَرًّا يَحْصُدُهُ

یاخشیلیق اکن فایدا سینی گورر ، پیسلیک اکن ده پیسلیک بیچر .

مَنْ كَثُرَتْ صَلَوَاتُهُ بِاللَّيْلِ حَسَنٌ وَجْهُهُ بِالنَّهَارِ

گئجه نمازی چوخ قیلانین اوزو گویچکله شر .

انوزها

بقلم دکتر هیئت

=====

* ۵ *

در زمان سلاجقه با ساختن مساجدی مانند مسجد جامع معماری اصفهان و بناهایی نظیر مقبره‌ها، مدارس و کاروانسراها معماری ایران اسلامی پایه‌گذاری شد. قبیل از سلاجقه در زمان غزنویان و قاراخانیان نظیر این بنا ساخته شده بود در زمان سلاجقه این معماری توسعه و تکامل یافت و بعدها در شهرهای دیگر اسلامی هم متداول گردید.

گنبد مساجد و مقابر متبرکه با الهام از شکل چادرترکان کوچ نشین ساخته شد. گنبد مسجد سلجوقی بر پایهٔ مکعب چهارسطحی قرار گرفته که روی آن بشکل هشت سطحی درمی‌آید و بر بالای آن هشت سطحی گنبد مدور قرار می‌گیرد و گنبد برنمای خارج مسجد حاکم است. مسجد جمعهٔ گلپایگان نمونهٔ مشخص گنبد سلجوقی را نشان می‌دهد. مناره‌های استوانه‌ای بلند و باریک نیز بهمین دوره مربوط می‌شود.

مسجد جامع اصفهان در زمان ملکشاه ساخته شده و دارای چهار ایوان می‌باشد که از مختصات سبک سلجوقی است و بعدها بشکل کلاسیک درآمده است. مسجد جمعهٔ گلپایگان و مسجد جمعهٔ قزوین از طرف ابوشجاع محمد پسر ملکشاه ساخته شده است. مسجد جمعهٔ زواره در سال ۱۱۳۵ ساخته شده و تمام نوآوریهای معماری سلجوقی را در خود جمع نموده است. مسجد جامع اردستان هم در قرن ۱۲ میلادی ساخته شده و از نظر معماری بسیار جالب توجه می‌باشد.

از مقبره‌های تاریخی گنبدعلی در ابرکوه (جنوب اصفهان) و چهل دختر در دامغان، هر دو در سال ۴۴۵ = ۱۰۵۶ ساخته شده و قدیمی‌ترین مقبره‌های دوران سلجوقی می‌باشد. مقبرهٔ طغرل در ری و سلطان سنجر در مرو، مقبرهٔ ابوالفضل در سرخس و دو گنبد خرقان (۴۸۶ هـ.ق = ۱۰۹۳ م) و بسیاری مقبره‌های دیگر از دوران سلاجقه به یادگار مانده است.

مقبرهٔ سلطان سنجر بطوریکه با قوت حموی نوشته از مسافت یک روزه دیده می‌شود و رشیدالدین این بنا را معظم‌ترین بنای جهان خوانده است.

مرقد مطهر حضرت علی(ع) در نجف و مظهر امام ابوحنیفه در بغداد توسط ملک‌شاه ساخته شده و همچنین مرقد مطهر امام رضا(ع) و مزار شریف منتسب بحضرت علی(ع) در بلخ توسط سلطان سنجر بنا شده است.

اینیه مدارس قدیم نیز در زمان سلاجقه توسعه و تکامل یافته و از شکل محقر قدیم خارج شد و بشکل تاسیسات دولتی درآمد. اولین مدرسه به دستور طغرل بیگ در نیشابور بنا شد بعد مدارس بغداد، طوس، هرات بلخ و ری و همچنین در عراق و سوریه مدارس بزرگی ساخته شد. معماری کاروانسراها نیز مانند مساجد و مقابر در زمان سلاجقه پیشرفت نمود.

مهمترین آنها رباط انوشیروان (بین راه مشهد و سرخس و در زمان ابو شجاع فرزند ملک‌شاه ساخته شده) می باشد. بطور کلی معماری سلجوقی بخشی از درخشان ترین دوران معماری ایران امروز بعنوان یکی از ارزشمندترین دوره‌های تاریخ معماری جهان ارزیابی می گردد.

مهمترین داستانهای اوغوزها داستان اغوزخان و

داستان‌ها داستانهای دده قورقود می باشد. داستان اغوزخان

در آخر قرن ۱۳ و یا اوایل قرن ۱۴ میلادی در زمان

ایلخانیان به ترکی اوغوری نوشته شده و دارای دو شکل قبل از اسلام و شکل اسلامی دارد و درباره اغوزخان جد اعلای ترکان می باشد.

داستانهای "دده قورقود" یگانه داستانهای ملی اغوزهاست که به ترکی اغوز نوشته شده است. این داستانها مربوط به دوران اسلامی است ولی در آن خاطرات و نشانه‌های دوران قبل از اسلام نیز کم و بیش دیده می شود.

داستانهای "دده قورقود" تا قرن هفدهم میلادی در آناتولی و آذربایجان در میان مردم شایع بوده ولی از آن بیحد داستان کور اوغلو و دیگر داستانها مانند شاه اسماعیل، اصلی و کرم، آرز و قنبر و عاشیق غریب و ... جای آنرا گرفته است.

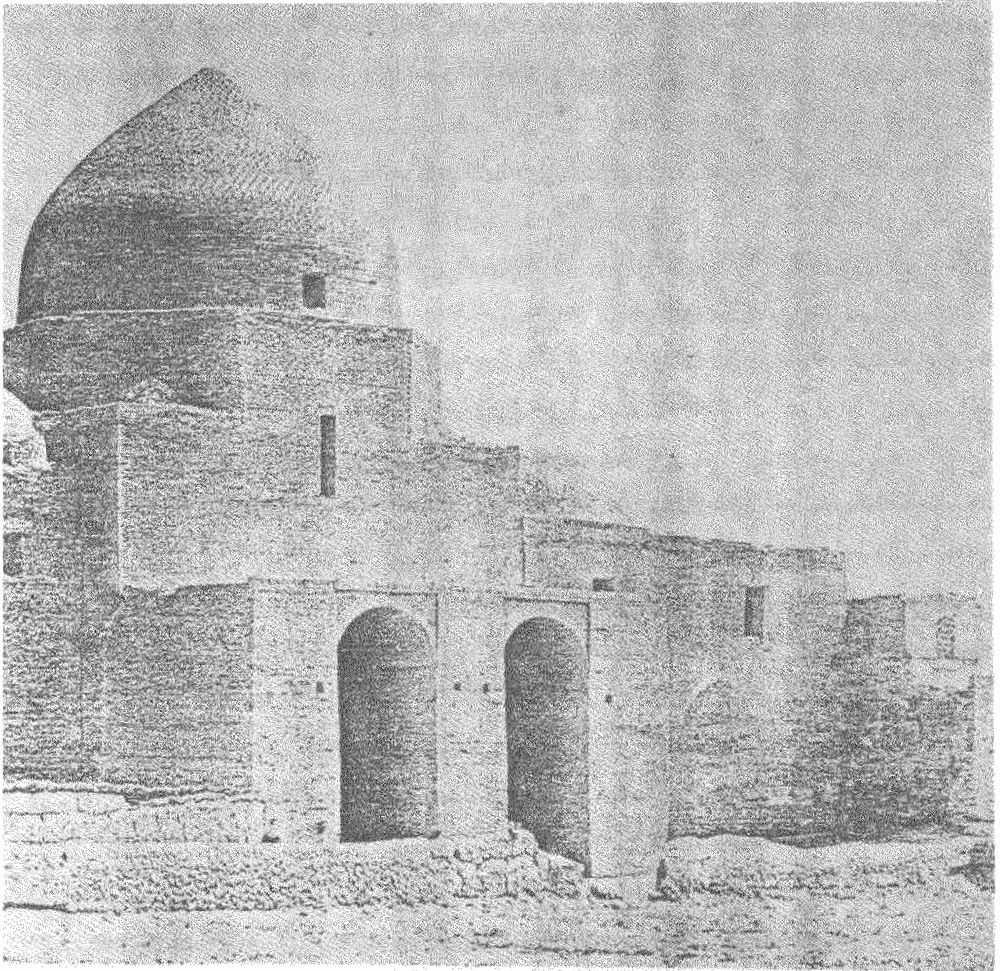
این داستان یکی از مهمترین داستانهای قدیمی

داستان اغوزها ترکان است و به نظر و نظم نوشته شده است. متن

و یا اغوزنامه داستان به لهجه اوغوری است و به ترکی کاشغری

نیز نزدیک است. قهرمان تاریخی این داستان

مته خان خاقان هون می باشد که در قرن دوم قبل از میلاد خاقان دولت هون بوده و بر قسمت مهمی در چین هم فرمانروایی می کرده است. این داستان



ARDISTĀN. MASJID-I-JAMI'
View from west

مسجد جامع اردستان

Photo.

از قرن دوم قبل از میلاد ساخته شده و دهان به دهان گشته و سینه به سینه حفظ شده و در قرن ۱۳ میلادی به خط اویغوری نوشته شده است. نسخه خطی این داستان در کتابخانه ملی پاریس است و در سال ۱۹۳۶ متن آن به ترکی استانبولی از طرف بانگ (*BANG*) ورشید رحمتی آرات در ترکیه منتشر شده است. شکل اسلامی آن بعد از قرن ۱۳ پرداخته شده و در جامع التواریح و شجره ترک ابوالغازی بها در خان نقل شده است.

خلاصه شکل قدیم : روزی آی قاغان (مادر اوغوزخان) چشمش روشن شد و پسری زائید. رنگ روی پسر آسمانی، دهانش سرخ آتشین، چشمانش میخی (*ELA*) و زلف و ابروانش سیاه بود و از پیری زیبا و هم جالب تر بود. یکبار از پستان مادرش شیر خورد و به زبان آمد و بعد نوشت و آتش و شراب خواست در مدت چهل روز بزرگ شد و بر راه افتاد. اسب سوار شد و به شکار رفت و خاقان و قهرمان شد. در آن روزگاران جانور مهیبی در جنگل همه را تهدید می کرد و احشام آنها را می درید و می خورد. اوغوزخان به شکار جانور رفت و او را کشت و مردم را از شر او نجات داد.

روزی اوغوزخان در تاریکی شب خدا را نیایش می کرد نوری از آسمان نازل شد در میان آن نورد دختر زیبایی پدیدار شد و اوغوزخان از آن دختر زیبا خوشش آمد و او را و شد و او را به همسری گرفت و از او سه پسر پیدا کردند نام آنها راگون (آفتاب)، آی (ماه)، اولدوز (ستاره) گذاشت.

باز روزی در شکار در میان درختی دختر زیبایی را دید چشمان او آبی تر از آسمان و زلفش مانند امواج رودها موجدار و دندانهایش مانند مروارید بود. اوغوزخان عاشق او شد و او را گرفت از او هم سه پسر پیدا کرد و نام آنها را گوگ (آسمان)، داغ (کوه) و دنیز (دریا) گذاشت.

بعد از آن اوغوزخان مهمانی بزرگی داد بعد به بیگها و حاضرین فرمان داد و چنین گفت:

من سینلرگه بولدوم کاغان = (من خاقان شما شدم)

آلا لینگ یا تاکی قالکان = (کمان و سپر بگیریم)

تامقا بیزگه بولسون پوتیان = (طالع نشان ما بشود)

گوک بوری بولسون قیل اوران = (گرگ خاکستری فریاد جنگ بشود)

تمور چیدالار بول اورمان = (نیزه های آهنین یک جنگل بنود)

آو بیرده یوروسون قولان = (در شکارگاه خرواسب وحشی راه بروند)

تاکی تالوق تاکی مورن = (هم دریا و هم رود)

گون طوغ بول قیل گوگ قوریقان = (آفتاب بیرق وآسمان چادر بشود)
بعدا آن به چار طرف ایلچی فرستاد و گفت هرکس از او فرمان بردا ورا
دوست بداند و هر که فرمان نبرد با او دشمن باشد و به او حمله کند او را از بین
برد.

در طرف چپ خاقانی بنام او روم بود که از او غوزخان فرمان نبرد و
او غوزخان با اردوی خود بسوی او حرکت کرد و بعد از چهل روزه پای کوه بوز
(بوز = یخ) رسید در آنجا چادر زد و خوابید فردا صبح نوری بسان آفتاب
به چادر او تابید از میان آن نور گرگ نری بیرون آمد و به او غوزخان چنین
گفت: ای اوغوز تود را ندیشه، حمله به او روم هستی من در خدمت تو خواهم
بود. آن گاه گرگ جلو لشکر اوغوز بر راه افتاد و آنهارا راهنمایی کرد تا
اینکه در کنار دریای ایتیل مورن ایستاده لشگریان اوغوزخان در آنجا
بالشکر او روم خاقان نبرد کردند و بر او چیره شدند.

بعدا اوغوزخان بالشگریانش به کنار رود ایتیل (ولگا) آمد و در
فکر این بود که چگونه از رود بگذرد. در میان لشگریان او لوغ و اردویک مرد
عاقل و نیک اندیشی بود شاه و تنه، درختان را برید و بهم وصل کرد و بر روی
آنها خوابید و از رود گذشت اوغوزخان خوشحال شد و او را به نام بگ قبیچاق
نامید و فرمانده آن منطقه کرده بعد اوغوزخان و لشگریانش با راهنمایی
گرگ نربراه خود ادامه دادند. اسب اوغوزخان که بسیار مورد علاقه او بود
فرار کرد و بکوه (بوز) یخ رفت در بالای کوه از سرما همیشه برف بود و کسی
نمی توانست از آنجا بالا برود یکی از قهرمانان اردو خود را بکوه زد و نه
روز بعد اسب اوغوزخان را برگردانید ولی سروروی آن مرد قهرمان برفی و
سفید شده بود اوغوزخان وقتی او را دید او را بگ کرد و بنام قارلوق نامید
(برفی) بعد در سر راه خانه ای را دیدند که دیوارها یش از طلا و پنجره ها یش از
نقره و سقفش از آهن بود، خانه بسته بود و کلیدی هم نداشت. در میان لشگریان
مرد صنعتگری بود اوغوزخان به او گفت (قال آچ) = (بمان باز کن) آنجا
بماند و سقف آن خانه را باز کند و بعد به اردو بپیوندد بعد از آن نام او
قال آچ مانده (ایل خلیج)

بعد در سر راه گرگ نر ایستاده اوغوزخان هم فرمود تا در آنجا چادر
زدند. خاقان آن منطقه چورچت زیر فرمان اوغوزخان نرفت از این جهت
جنگ در گرفت چورچت کشته شد و غنا یم بسیاری به دست لشگریان اوغوزخان
افتاد یکی از لشگریان برای حمل غنا یم گاری ساخت دیگران هم از او

تقلید کردند و گاری ساختند و با آنها غنا را حمل کردند. موقع بردند غنا را
فریادمی زدند: کانقا، کانقا، (ارابه) اوغوزخان وقتی آنها را دید آنها
را کانقالوق نامید. (ایل کانلی)

از نزدیکیان اوغوزخان ریش سفیدی بنام الغ توروک بود شبی در
خواب دید کمان طلائی از شرق تا غرب گسترده است و سه تیر که به طرف شمال در
حرکت بودند.

الغ توروک پیش اوغوزخان آمد و خواب خود را شرح داد و گفت خداوند
از شرق تا غرب را تحت فرمان تو خواهد آورد. اوغوزخان از تعبیر الغ توروک
خوش آمد و پند او را گوش داد و فرمان داد تا روز بعد فرزندان جمع شدند.
به آنها گفت دلم شکا رمی خواهد ولی من پیر شده ام گون، آی، یولتوز (اولدوز)
شما بطرف شرق بروید. گوگ، تاغ (داغ)، تنگیز (دنیز) شما هم بطرف غرب
بروید.

بعد از آن سه برادر بزرگتر بطرف شرق و سه برادر کوچکتر به طرف غرب
رفتند و شکا ربسیا رزند و برای پدر آوردند.

برادران بزرگتر در راه کمان طلائی پیدا کردند و برای پدر آوردند.
اوغوزخان خوشحال شد و کمان را سه قسمت کرد و به آنها داد و گفت: ای فرزندان
بزرگتر کمان مال شما، شما هم مانند کمان تیرها را با کمان پرتاب
کنید.

برادران کوچکتر هم در راه سه تیر نقره پیدا کردند و برای پدر آوردند.
اوغوزخان خوشحال شد و به آنها گفت: ای فرزندان که تیرها مال شما
باشد، کمان تیرها را پرتاب کرد، شما مانند تیرها باشید.

بعد از آن اوغوزخان کنگره ای (قورولتای) تشکیل داد مردم آمدند و
نشستند، آنها مشورت کردند بعد (بوزاوق) ها طرف راست و (اوج اوق) ها در
طرف چپ نشستند و چهل شبانه روز خوردند و نوشیدند و شادمانی کردند بعد
اوغوزخان کشورش را میان فرزندان تقسیم کرد و چنین گفت:

آی اوغوللار کوپ من آش—دوم	اوروشقولار کوپ من ک—وردوم
چیدا بییرله کوپ اوق آ—دوم	آیقیر بییرله کوپ ی—وردوم
دشمنلرینی ایغلات—وردوم	دوستلارو منی من کولت—وردوم
کوک تنگریگه من اوتهدی—م	سنلرگه بییره من ی—ورتوم

ترجمه:

ای فرزندان من خیلی عمر کردم من خیلی جنگه—ا دیدم

زیاد سرنیزه با تیر پرتاب کردم با اسب زیاد تاختم
دشمنانم را به گریه انداختم دوستانم را خندان کردم
دینم را به آسمان خدا پرداختم کشورم را بشما می‌دهم

شکل اسلامی : قاراخان پسری پیدا می‌کند که از ماه و آفتاب زیبا تربود. سه روز و سه شب شیرما درش را نخورده هر شب به خواب ما درش آمد و گفت: به دین خدایا و گرنه شیرت را نمی‌خورم. ما درش تاب نیاورد و دین خدا را پذیرفت. ولی به کسی از ما چرا چیزی نگفت زیرا مردم ترک بعد از آلینجاخان از یکتا پرستی برگشته و کافر شده بودند. مطابق عادت ترکان وقتی کودک یکساله شد جشن مراسم ناگذاری کودک انجام شد در این مراسم قاراخان از بیگها پرسید چه نامی برای کودک بگذارم. کودک یکساله قبل از همه جواب داد نام من اوغوز است. همه متحیر و میبهرت شدند ولی نام اوغوز را پذیرفتند. بعد از غذا کودک در برابر مهمانها فریاد می‌زد الله، الله مهمانها پرسیدند کودک چه می‌گوید. چون الله کلمه عربی بود کسی معنی آن را نهمید.

اوغوزخان بزرگ شد. دختر عموی بزرگش را برای او نامزد کردند ولی او به دختر عموی خود گفت اگر به دین حق بیائی تو را بهمسری می‌پذیرم دختر نپذیرفت. روزی اوغوزخان دختر عموی کوچکش را دید و پرسید از او پرسید. اگر دین حق را بپذیرد با او ازدواج می‌کند. دختر قبول کرد و مراسم عروسی بعمل آمد. بعدها معلوم شد اوغوزخان مسلمان است. پدرش کنگره‌ای تشکیل داد و در آنجا مسئله را مطرح کرد ولی آنها اسلام را نپذیرفتند و گفتند باید اوغوز در شکارگاه کشته شود. این خبر گوش همسر اوغوزخان رسید. او به شوهرش خبر داد و طرفداران اوغوز دورا جمع شدند و بالشکر قاراخان جنگ کردند. قاراخان با تیر نا معلومی کشته شد و اوغوزخان بجای پدرش نشست و ملت خود را به دین حق دعوت کرد و کسانیکه دین حق را نپذیرفتند از کشور بیرون کرد. بعد تا تار را تابع خود کرد و به چین حمله نمود و آنجا را گرفت و از آنها غنایم زیادی بدست آورد. برای حمل غنایم یکی از لشکریانش گاری (کال نقلی) را ساخت و اولاد این مرد را کال نقلی خواندند.

بعد از این اوغوزخان مملکت زیادی فتح کرد و بشکرانه آنها خیرات و ارمغانهای زیادی داد و جشنها بپا نمود و به شش پسرش پندهای داد و بعد از ۱۱۶ سال خاقانی برحمت ایزدی پیوست.

(از این داستانها بخصوص در شکل قدیم آن نکات زیر جلب توجه می‌نماید :

این تصور که ترکان قدیم ابتدا خدای یکتا را می پرستیدند و بعداً بت پرست شدند و در راه عقاید دینی پسر به جنگ پدر می رود. ترکان قدیم نور را مقدس می شمردند و برای زن احترام خاصی قائل بودند. آب و درخت هم قرب و منزلت خاصی داشته است.

ترکان قدیم قهرمانان خود را مقدس می شمردند. ماد را و غوزخان ماه خاقان است و صورت او غوزخان نورانی است.

اسامی قبایل ترک مانند قبچاق، قانیقلی، خلج و غیره هر کدام شان نزولی داشته و برای آنها مناقب قائل بوده اند. وجود گرگ در داستان های دیگر ترکان قدیم گاهی بعنوان مادر، گاهی بعنوان دایه و مربی و راهنما دیده می شود. و بعد از دوران توتیسم هم مانند سمبول میمنست و غلبه باقی مانده است.

در شکل اسلامی جدا علی ترکان ترک نام دارد. او فرزند یافت و نوه نوح است و بعد از فوت پدرش به اطراف دریا چه ایشیق گول رفته و در آنجا مستقر شده و چادر را اوساخته است.

در شکل اسلامی به جای الف توروک، ایرقیل آتا وزیر او غوزخان است و بعد از او غوزخان گون خان جانشین او می شود و با مشورت ایرقیل آتا کشور را بین ۲۴ نوه تقسیم می کند. ۲۴ قبیله او غوز فرزندان آنها هستند.

کتاب دده قورقود از یک مقدمه و ۱۲ داستان تشکیل شده. داستانها به نشر و نظم نوشته شده و در خلال آنها انواع مختلف آثار ادبی شفاهی مانند بایاتی ها، نغمه ها ضرب المثل ها و حتی مرثیه ها دیده می شوند.

کتاب

دده قورقود

اثر جماسه ای است و هر کدام از داستانها درباره

دلوریها و ماجرای هیجان انگیزی از قهرمانی ها ساخته شده مع هذا هر ۱۲ داستان با یکدیگر ارتباط دارند. در این داستانها از جسارت، مردانگی قهرمانیها، عادت و معیشت و عقاید ترکان اوغوز شرح داده شده و از وطن خواهی، مهربانی دوستی، محبت مادر و فرزند، جرمت زنان و خصلت های انسانی ستوده شده است. داستانها از قسمتهای منشور و منظوم تشکیل شده نشر داستانها ساده و به زبان مردم است. اشعار داستانها در حدود دوهزار بیت می باشد و سی درصد کتاب را تشکیل می دهد. این اشعار را اوزانها (شعرای خلق که امروزه آنها عاشق گفته می شود) سروده و همراه ساز آنها (قوپوز) با

آهنگهای آذری خوانده می شود، دو قسمت نثر و شعر داستانها دنباله ای یسک - دیگرند.

این داستانها مانند آئینه ای تمام نمائی است که فرهنگ عامیانه یا فولکلور این اقوام را در طول تاریخ نشان می دهد.

مقدمه^۱ کتاب بعدا وار طرف کسی که این داستانها را جمع آوری نموده نوشته شده و نشر آن با متن داستانها متفاوت است. نویسنده^۲ کتاب و تاریخ آن معلوم نیست بنظر می رسد کتاب در نیمه^۳ دوم قرن ۱۵ نوشته شده باشد.

تاریخ جریان وقایع داستانها قدیم تر است با استنتاجاتی که خود این جانب با در نظر گرفتن تحقیقات دانشمندان بعمل آوردم به این نظر رسیدم که این داستانها در آذربایجان و شرق آن طولی از وقایع تاریخی الهام گرفته و ساخته شده است. منتها سابقه^۴ آنها به آسیای میانه می رسد.

از نظر خصوصیات زبانی مربوط به زمانی است که هنوز ترکی آذربایجانی از ترکی آن طولی جدا نشده یعنی همانطور که در مقدمه^۵ کتاب ذکر شده به لهجه^۶ اوغوز نوشته شده است (کتاب دده قورقود علی لسان طایفه اوغوزان) معذا بیشتر ویژگیهای ترکی آذری در مرحله تشکیل را در خود حفظ

نموده است اما می جاشی که بعنوان محل وقوع حوادث و داستانها آمده : (کنجه، بردع، قلعه البنجه، گویجه گولی یا دریاچه^۷ گویجه، درشلم و دربند)

مربوط به آذربایجان است ولی ز شهرهای شرقی آن طولی (طرابوزان، باببور و ماردین) هم به نام شهرهای همسایه کافریا د شده که می تواند در باره^۸ تاریخ وقوع حوادث نیز اطلاعات تقریبی بماندهد. با این ترتیب این وقایع مربوط بزمانی میشود که هنوز این شهرها از طرف ترکان سلجوقی (اوغوزها) فتح

نشده و سکنه^۹ آن به دین اسلام در نیا مده بودند یعنی در قرن ۱۲ میلادی و یا قبل از آن. بنظر پرفسور با رتولد^(۱) مستشرق معروف روسی که عمری را در تحقیق دده قورقود گذرانیده و همچنین پرفسور م. ارگین استاد ادبیات ترکی دانش - گاه استانبول حوادث اصلی داستانها در آذربایجان رخ داده است و تا

قرن ۱۷ در آذربایجان و آن طولی شرقی در میان مردم شایع بوده است.

بنظر پرفسور فاروق سومر داستانها مربوط به اوغوزهای اطراف سیحون می باشد که در قرن ۱۱ و ۱۲ بطرف غرب آمده و با خود خا طرات این داستانها را به موطن جدید آورده اند.

(۱) پرفسور و. با رتولد، اورتا آسیا تورک تاریخی جقنده در سلر ۱۹۲۷ - استانبول

موضوع داستانها جنگهای با قبیچاقها و جنگهای داخلی (داستان ۱۲) است زیرا نام اکثر دشمنان او غوزها نیز ترکی است. بعلاوه قبیچاقها از نیمه دوم قرن ۱۲ بی بعد مسلمان شدند.

او غوزها بعد از آمدن به غرب خا طرات خود را بشکل داستان درآوردند. و اوزانها این داستانها را نقل قول می کردند تا اینکه در قرن ۱۶ بصورت نوشته در آمد.

از این اثر دو نسخه خطی یکی در کتابخانه درسدن آلمان و دیگری در کتابخانه واتیکان موجود است. نسخه واتیکان بعدا پیدا شد و ناقص است نسخه های خطی به حروف عربی نوشته شده است.

کتاب دده قورقود یکی از شاهکارهای ادبی - فولکلوریک جهان است و بزبانهای مختلف ترجمه و چاپ شده است. در ترکیه و آذربایجان شوروی هم عین کتاب به حروف لاتین و اسلاو بدفعات چاپ شده و مورد بررسی علمی از طرف دانشمندان اروپائی (دیتس و فیشر) و روسی (بارتولدو) و ترکیه (اورخان شائق، محرم ارگین) و آذربایجان شوروی (حمید آراسلی و دمیرچی زاده و جمشیدوف) قرار گرفته است. در ایران سهند (ب. قراچورلو) شاعر فقید آذربایجان داستانها را بشکل شعر سروده است و قسمت اول آنرا در دو جلد بنام (سازیمین سوزو = یا سخن سازمن) علیرغم ممنوعیت غیرقانونی رژیم گذشته چاپ کرده است.

بعد از انقلاب اسلامی ایران کتاب دده قورقود با املاء امروزی از طرف م.ع فرزانه چاپ شده و در محله ماهانه "وارلیق" نیز از طرف مؤلف دو مقاله درباره دده قورقود نوشته شده است (۲۰۱)

ترجمه فارسی دده قورقود نیز از ترجمه های انگلیسی و امریکائی بنام های بابا قورقود و حماسه دده قورقود چاپ شده است (۴۰۳)

دده قورقود که این کتاب بنام اوست و در همه داستانها حاضر بوده و در آخر هر داستان وارد صحنه می شود و داستانرا با سخنان نغز و نصیحت آمیز خود

(۱) مجله وارلیق تیرماه ۱۳۶۰

(۲) مجله وارلیق مرداد و شهریورماه ۱۳۶۰. ادبیات شفاهی خلق آذربایجان
(۳) بابا قورقود جفریل ویس. ترجمه فریبا عزب دفتری و محمدحریری اکبری
تبریز ۱۳۵۵ نشر ابن سینا. (۴) حماسه دده قورقود. اثر انار. ترجمه
ابراهیم دارابی نشر نوپا - ۱۳۵۵.

به پایان می‌رساند، یکی از اوزانهاست که در عین حال ریش سفید و داننا و مصلحت اندیش قبیلله او غوز می‌باشد.

دینس دانشمند آلمانی ترجمه «داستان تپه‌گوز (هیولای یک چشم) را به آلمانی منتشر کرده و آنرا با اودیسه هومر مقایسه نموده و نظر داده است که هومر در سرودن اودیسه از این داستان که بعدها در بخشی از کتاب دده قورقود جای گرفته بهره‌جسته و یا دست‌کم از مضمون آن باخبر بوده است. در داستان‌های دده قورقود زنان منزلتی بالا و هم‌تراز با مردان دارند. در این داستانها نشانی از تعدد زوجات نیست و یکی از راه و رسم انتخاب همسر، هماورد بودن دختر و پسر در فنون اسب‌سواری، تیراندازی، شمشیر زنی، کشتی و جنگاوری است.

قبایل و قهرمانان داستانها مسلمانند و در راه گسترش اسلام جها می‌کنند و دشمن خود را کافر و بدآئین خطاب می‌نمایند.

کتاب دده قورقود خزینه کلمات، افعال و جملات زیبای ترکی است زبان داستانها ترکی سلیس و ساده و آهنگدار است. قسمت منشور مسجع و شعرگونه است. اشعار داستانها هم‌بشکل شعرهای و آزا داست. بعنوان مثال چندی نمونه از نثر و شعر داستانها را نقل می‌نمایم:

با بام آت سگیردیشمه با قسین قیوانسین. اوخ آتیشیما با قسین
گروه نسین. قیلیچ چالیشیما با قسین سئوینسین. دئرایدی (دیرسه خان
اوغلو بوغاج خان بویو) ترجمه: می‌گفت پدرم به اسب تاختن من نگاه
کند و افتخار کند به تیراندازی من بنگرد و اعتما دکنده شمشیربازی من نگاه
کند خوشحال شود (از داستان بوغاج پسر دیرسه خان) وپا: بومرو، بومرو،
آغلادی، یانوق جگریمی تاغلادی (داغلادی) (سالور قازان بویو).

ترجمه: با صدای بلند گریه کرد و جگر سوخته مرا داغدار کرد (داستان سالور
قازان) وپا: اول زماندا بیگلرین آلقیشی آلقیش، قارقیشی قارقیش
ایدی (با مسی بیبرک بویو) ترجمه: در آن زمان آفرین بیگها آفرین و
نفرین آنها نفرین بود. (داستان با مسی بیبرک).

از قطعات منظوم:

کیمسه بیلمز نغجه سن
یا گلم، یا گلمه ایم
کسی نمی‌داند چگونه‌ای
خواه بیایم، خواه نیایم

یوجه لردن یوجه سن
یا وارام، یا وارام ایام
ترجمه: بالاتر از بالاهائی
خواه بروم، خواه تروم

در این داستانها از ضرب المثلهای نیز زیاد بهکار برده شده که اینک چند

نمونه از آنها را نقل می‌نمائیم :

- ۱- اولن آدام دیریلمز. یعنی کسی که مرد زنده نمی‌شود.
- اسکی پامبوق بئز اولماز. یعنی پنبه‌کهنه پارچه نمی‌شود.
- قاری دشمن دوست اولماز. یعنی دشمن دیرین دوست نمی‌شود.
- آتیلان اوخ گئری قاییتماز. یعنی تیری که رها شد بر نمی‌گردد.

منابع و مراجع :

- ۱- اوغوزلار (ترکمنلر) تاریخلری، بوی تشکیلاتی، داستانلاری، پرفسور فاروق سومر - انکارا اونیورسیتته سی - دیل و تاریخ و جغرافیا فاکولته سی یایینلاری - صایی ۱۷۰ - ۱۹۷۲ .
- ۲- تاریخ ایران تالیف ژنرال سرپرسی سایکس، ترجمه سید محمد تقی فخرداعی گیلانی - تهران ۱۳۳۰ .
- ۳- اورتا آسیا تورک تاریخی حقنده درس لر، پرفسور و. بارتولد ۱۹۲۷ استانبول
- ۴- جامع التواریخ رسیدی - جلد اول، متن علمی و انتقادی بسی واهتمام آ. آ. روماسکوویچ... انتشارات دانش، مسکو ۱۹۶۵ .
- ۵- تاریخ ایران تالیف حبیب الله شاملوئی - تهران
- ۶- کتاب دده قورقود علی لسان طایفه اغوزان - ددهم قورقود کتابسی اورخان شائق - استانبول .
- ۷- دده قورقود کتابسی - پرفسور محرم ارگین - استانبول .
- ۸- حماسه دده قورقود اثر انار، ترجمه ابراهیم دارابی - نشر نوپا .
- ۹- بابا قورقود، جفری لویس، ترجمه فریبا عزب دفتری و محمد حریری اکبری - نشر ابن سینا - تبریز ۱۳۵۵ .
- ۱۰- تاریخ زبان و لهجه های ترکی تالیف دکتر جواد هیئت (زیر چاپ) .
- ۱۱- آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی - دکتر جواد هیئت - مجله وارلیق (مرداد و شهریور ۱۳۶۰) .

=====

آنا دیلیمیز و ملی وارلیغیمیز

اوغروندا خاطره لـر

*** (۸) ***

شهریور حادثه سیندن صونرا ، حاجی اسماعیل آقا
 مدرسه دن صونرا کی امیرخیزی تبریزه معارف رئیسگی گونده ریلیمیش
 خاطره لـر دی . تهران حکومتی و معارف وزارتتی نیــــ
 قازانینا اودون قویا نلار ، بیر طرفدن شهریور-
 دن قابا قکی سیاستلرینی آذربایجان معارفینده دوام اثتدیرمک و
 اوبیری طرفدن ده ظاهرده آذربایجانلیلارین اوره گینی اله گتیرمک
 اوچون ، چوخ گوتور- قویدان صونرا بویاشی بختیمیشی آشمیش قوجا مان
 کیشینی بورایا رئیس گونده رمگی مصلحت گورموشدولر ، او گونون شرائطنده
 یعنی شهریوردن قاباق آذربایجاندا رئیس اولما غا جان آتانیلارین
 اورایا بیرداها رئیس گلمه که جراتی اولما دیغی شرایطده ، حاجی اسماعیل
 آقا کیمی " وجیه المله " نی آذربایجانا رئیس گونده رمک ، تهران اوچون
 ها میدان ال وئریشلی بیرایش ایدی ، حاجی اسماعیل آقا امیرخیزی ، کهنه
 آزادیخواه ، اللی ایلیلیک اهل قلم ، مشروطه حرکاتیندا سردار ملی نیــــ
 منشی سی ویا مخبر السلطنه هدایتین یازدیغی کیمی ستارخانین " وزیر "
 رضا خان زمانیندا اوزون ایللر تبریزین ها میدان معروف مدرسه سی اولان
 متوسطه نین مدیری و تهرانا گنده ندن صونرا ایللر بویو دارالفنونون
 رئیسگی و ایران ادبی انجمنی نین عضو ، اوزون زمان تبریزدن اوزاق
 اولدوغو حالدا ، هله ده بورادا معین قشرلر آراسیندا ادلی - سانلی
 سیما لاردان ساییلیدی ، حاجی اسماعیل آقا تبریزه معارف رئیسگی گلدیگی
 مجال ، بو حرمته لایق سیمانی اغوزیله داشیدیغی حالدا ، ایکی ایسته نیلمز
 خصوصیتده اغوزیله داشیما قدا ایدی ، بو ایسته نیلمز خصوصیتلردن بیر
 یوخاریدا اشاره اولوندوغو کیمی ، اونون چوخدان تقاعد حدودینده
 چاتماسی و حتی یاشی نین یثتمیشی آشماسی و ایکینجیسی ده بوتــــون
 معارفین استخدا میندا اولدوغو ایللرده ، او دؤوره ده حاکم کسپلیش ملی
 تحقیر و فاسلاشدیرماق سیاستینه باش اگمه سی و بیر سؤزله اوشراطین
 سجل احوالی ایله یاشاماسی ایدی ، حاج اسماعیل آقانین اوگونکــــو

شرایطه معارف وزارتتی طرفیندن آذربایجانا رئیس تعیین اشدیلمه سسی ظاهرده آذربایجانلیلارین اوره گینی اله گترمک اوچون اولسا دا، باطنده واساسا اونون بو خصوصیتینه گوره اولموشدو و بو جهتدن حاجی اسماعیل آقا ایله اوندان قابق آذربایجاندا رئیس اولانلارین آراسیندا چوخ فرق تاپماق چتین ایدی.

حاجی اسماعیل آقا، آموزو دشمشکن، وقتیله هوپ هوپ نامه نین بیر چوخ شعرلرینی ازیر اولدوغو و مزاح شعرده هفچوقت صابره تایی تاپا بیلمه دیگی حالدا او قارانلیق ایللرده بو مکتبین قورونما سینا حتی بیر سوادسیز آذربایجانلی قده ده اورهک یاندرما میشدی. حاجی اسماعیل آقا بیر عومور فارس دیلینده و ادبیاتیندا سوموک سیندیران دان صونرا چوخ طبیعی اولراق فارسینی غلط لهجه ایله دانیشاردی. اونون دانیشغین دفعه لرله بیرپارا فارسلا طرفیندن لاغا قویولدوغونا شاهد اولموشدوم. بونونلا بئله حاجی اسماعیل آقا اولابیلر عادت، اولادا بیلر تعصب جهتنن بیرچوخ وقت حتی تورکو سؤزلرده فارسجا جواب وئره ردی.

حاجی اسماعیل آقا، تبریزده آموزوندن قابقکی معارف رئیس لری نین ایشرلرینی دوام ائتدیرمگه چالیشدیغی سیرادا، کتابخانا و قرائتخانا اوچون ده بیرانجمن تشکیل وئرمیشدی. بوانجمن ده حاج اسماعیل آقا و اوگون معارف اداره سی نین ساییلی سیمالریندن اولان و خیرده و شرده باشدا دوران مرحوم محمدعلی صفوتدن صونرا تبریزین معارفچی لیبرال لاریندن بیرنجه سی و او جمله دن مرحوم حاجی محمد آقا نجوانسی و روزنامه چی لردن ده بیری یا ایکسی اشتراک ائده ردیلر. انجمنین جلسه سی گاهدان هفته ده، گاهدان دا اون بئشده بیر تشکیل اولسوردو انجمنین اساس وظیفه سی کتابخانانی عمومی جهتنن گفنیشلندیرمک و خصوصا اورایا کتاب ساتین آلماق اوچون اعتبار یارایتماق اولدوغو حالدا، انجمن جلسه لری نین چوخ وقتی جور به جور متفرقه صحبت لار و بحث لری ایله گنچه ر و آرا بیره کتابخانا یا اعانه توپلاماق یا فهرست یازماق کیمی مسئله لر اورتایا قویولوردو. انجمن جلسه لرینده من بیر طرفده اوتورار و دانیشیق لارا قولاقتاریم. جلسه ده یازمالی بیر مسئله اورتایا گلیرسه، حاجی اسماعیل آقا دیکته ائده ر و من اونو یا زیب حاضرلاریم. جلسه دن غیبت ائده نلر چوخ اولوردو. اونا گوره

ده جلسه بعضاً " رسمیت " تا پا بیلمزدی، بقلنجی وقتلر صحبت لرو بحثلر
 داها دا آیدیش اویدوش گذردی و هر آغیزدان بیرس گلر دی.
 بیرگون بقلنجی جلسهلردن بیرر ایدی، بیلمه دیم حاجی اسماعیل آقا
 امزو پا یاخی یادیمدا دگیل بیر امزگه سی گچمیشده ادیب السلطنه
 سمعی نین تبریزده ایالت اولدوغو زمان کتابخانادا قورولموش انجمن
 ادبی دن سوز آچدی، او انجمن ده گورولن ایشلردن دانیشیلدی و اورادا
 شرکت ائده نلرین بیرنجه سی نین آدی چکیلدی، بورا دا هانسی بیرر سی،
 اولاهیلرین ده حاجی اسماعیل آقا امزو، بو انجمن ادبی نین تازادان
 برپا اشدیلمه سی فکرینی اورتایا آتدی، بو فکر قابا قجادان دانیشیل-
 میش کیمی هامی نین طرفیندن بگنیلدی، حاجی اسماعیل آقا تهران انجمن
 ادبی سیندن بیر- ایکی خاطره دشیندن صورنا منه اشاره ائله دی کی،
 کاغاذ گوتوروب اونون دئدیگی آدلاری یازیم، دئورد یا بشش نفرین آدی
 چکیلدی، صورنا آیری آدیادا دوشمه دی، قافیله تنگه دوشدو، حاجی
 اسماعیل آقا بیر قدر فکرله شدن صورنا دئدی:

- سن بو آدلاری دا آرتیر: دکتر رعدی، کاظم رجوی

جلسه ده کی لردن بیرر حاجی اسماعیل آقانین سوزونو کسدی و دئدی:
 - حاجی آقا، باغیشلایین، بونلار کی حال حاضرده تبریزده بوخودلار،
 بونلارین آدینی یا زماغین نه ثمره سی وار؟
 حاجی اسماعیل آقا دئدی:

- بونلارین اولماغی لازمدی، دکتر رعدی نین فرهنگستانا عضو اولاندا
 اوخودوغو خطابله نی گورموسور؟ رجوی نین ده تازا امیدده (امیدادو
 وقتلر تهراندا بوراخیلان هفته لیک روزنامه لردن بیرر ایدی) چیخان
 شعرلری هامی نین خوشونا گلیب، بونلار جلسه لرده شرکت ائده بیلمه سه
 لرده، عضو افتخاری اولماقلاری مصلحتدی.

بو سوزلرین هامی سیندان صورنا منیم یازدیغیم سیاهه هله اون
 نفری دولدورما میشدی، قلم الیمده گوزومو حاجی اسماعیل آقانین آغزینا
 تیکمیشدیم، بیردن مرحوم صفوت اوزونو منه چئویریب دئدی:

- اوغول سنین عقیدن نه دی؟ کتابخانایا چوغلاری گلیب- گذدیر، اولان-
 رین ایچیندن کیملرین آدینی یا زماق اولار؟

من بو سوالی گوزلمه دیکیم اوچون بیرلظه اودقونوب دئدیم:

- بیلیرسیز، بو یوردوغوز کیمی کتابخانایا چوغلاری گلیب- گذدیر،
 عالملردن حاجی میرزا علی آقا خیابانی (مدرس قاموس)، حاجی میرزا

عباسقلی چرندابی، حاجی سیدمحمدحسین طباطبائی (معروف علامه طباطبائی) معلمردن بیرچوغلاری. اما بورادا ائله بیل صحبت تمبریزشاعرلریندن گئدیر. ایندیلیکده تمبریزده نچه نفر تورکو یازان شاعر آدچیخاریب بونلارین یازدیقلاری شعرلر جماعت آراسیندا آغیزلارا دوشوب، ال بهال گزیر، سیز اونلارین انجمن ادبی یه چاغیریلاینی صلاح بیلمیرسیز؟ بو سؤزله باغیشلاریمی اورداکیلارین چهره سینده گزیدردیم. هامیدان تفر حاجی اسماعیل آقا صوروشدو:

– مثلاً کیم لر؟

– مثلاً بی ریا، سیدمهدی اعتماد، کتابخانین کتابلارینا جلدسالان صحافه. حاجی اسماعیل آقا سوزومون آراسینی کسدی و بیر آزدا آجیقلسی حالدا دئدی:

– بویور گؤراخ بو تاپماجا یازانلار نه وقتدن بئله شاعر اولوبلار؟
– قربان بونلار تاپماجا دا یازسالار، تمبریزده رعدی آذرخشینی، کاظم رجوی نی تانییا نلارین سایبی بارماقلارین ساینندان چوخ دگیل، اما بو تاپماجا یازانلارین سؤزلری کیچیک – بویوک، سوادلی – سوادسیزها می نین آغزیندا گزیر.

حاجی اسماعیل آقا بو سؤزلردن پرت اولموش کیمی سیاهه نی مندن آلدی. اونو بوکوب جیبینه قویدو و دئدی:

– هله قالسین، بو باره ده صونرا فکرله شه ریک ...

* * *

بیرگون کتابخانانان هانسی ایشدن ساری چیخدیغیم ساعاتدا، معارف اداره سیندن زنگ ووروب منی ایسته میشدیلر. قاییدان مجال، تئلفون ائله ییب، تئلفونچودان کیمین نه ایشی اولدوغونو صوروشدوم. اودئدی:

– آقای رئیس سیزی ایسته ییردی.

بیرلحظه دن صونرا، حاج اسماعیل آقانین سسی تئلفوندان ائشیدیلدی

– بوراباخ گؤروم، سن آزماچوخ فرانسه بیلیرسن یا یوخ؟

– سیز دئیین قدهر خیر، اما اگر فرانسه بیلن ایسته سز، موسیوکاسپا – ریان بوردا وار، اوندان ساوای متوسطه نین فرانسه معلمری ده ... او سوزومو قورتارماغا مجال وئرمه دی:

– اورا باخ، هئچ موسیوکاسپاریان یادیمدا دگیلدی (موسیوکاسپاریان وقتیله تمبریزده فرانسه معلمی اولموش، صونرالار قولاغی آغیرا ئشیتد – یگینه و فارسینی تکمیل بیلمه دیگینه گؤره معلملیکدن معاف ائدلمیش

و اروپائی دیپلرین ایکی - اوچونو بیلدیگی اوچون کتابخانادا اولان خارجی کتابلارلا اوغراشماغا تعیین ائدیلمیشدی) تهراندان ایکی نفر اوروپالی مستشرق تبریزه گلیب، بیرآز قاباخ بوردا ایدیلر، بیرری گرک آدینی ائشیتیمیش اولاسان معروف موسیو کوربن دی، او بیرسینی یاخی تانیمادیم، ائله بیل دانمارک لی دی، وزارتخانادان خصوصی توصیه نامه گتیریب لر، موسیو کوربون ائشیدیب کتابخانادا رسائل ملا صدرا نیین بیر خطی نسخه سی وار، دئییر بو نسخه چوخ امکانی وار ملا صدرا نیین اموزو یازدیغی نسخه اولسون. همان نسخه نی ایستیر گورسون، او بیرری دانمارک لی دا تبریزده چیخان تورکو کتابلارین، بیرده تورکو یازان شاعرلرین دالینجا گزیر. بوداکی سنین اموز ایشین دی. اونلار بوگونه صاباحدا هروقت کتابخانایا گلسه لر، قاباخلارینا چیخ، قوی بوردان راضی گتسینلر.

او گون یوخ، صاباحیسی گون موسیو هانری کوربن ایله آدینی هئج وقت یادیمدا ساغلا یا بیلمه دیگیم هاماشی کتابخانایا گلدیلر، اونلار-ین حاجی اسماعیل آقا دئمیشکن قاباغینا چیخیب، موسیو کاسپاریانا دا خبر وئردیم، آزجا خوش- بقشدن صورنا موسیو کوربنین نه ایسته دیگی نی بیلدیگیم اوچون اونو خطی کتابلارین گنجه سینه آپاردیم، او کتابلار-ین ایچینده گزیشیب، آرزولادیغی رسائل ملا صدرا نی تاپینجا، اموزا ییتیر-دیگینی تاپمیش و لیلی سینه چاتمیش کیمی، بیرطرفه چکیلیب نسخه نیین قاتما- قاریشیق یازیلاری آراسیندا غرق اولدو.

باشیمیز موسیو کوربندن آیلاندان صورنا اونون هاماشینا یانا- شدیق، او موسیو کاسپاریانین بو سوالی نین جوابیندا کی: "موسیو سیزه نه خدمات ائده بیله ریک؟"

باشا دوشوله جک تورکو ایله دئدی: من بورادا اولان تورکجه کتاب-لاری گورمک ایسته ردیم، اونون تورکجه دانیشماغی منه اونونلا اموزدیلی-میز ایله دانیشماغا امکان وئردی:

- اگر تورکو کتابلاردان فصیز تورکی عثمانی کتابلاری اولسا، اونلارین آیری بؤلومو یوخدو، اونلار شرقی (فارسی، عربی و ترکی) کتابلار ایله بیر سیرادا یئرلشدیریلیب لر، اما اگر آذربایجانی کتابلاری ایسته سیز اونلاردان هله لیک کتابخانادا هئج نه یوخدور.

بو سؤزلری ائشیدینجه اونون گولومسه ر چهره سی توتولدو وقاشلاری

چا تیلدی و چوخ تعجب له دئدی :

— یعنی سیز دشمک ایستیرسیز کی، بو کتابخانادا، تبریزین یگانه مرجع کتابخاناسیندا، آذربایجان دیلینده کتاب یوخدو؟ بونا اصلا اینانماق اولماز! بس اوندان بو کتابلاری هارادا تاپماق ممکندی؟ من بسو کتابلارین بیغیلیب آرادان آپاریلما سینی ائشیتیمیشدیم، اما هئچ عقلمه گلمزایدی کی، اونلارین نمونه سی ملی کتابخانادا ساخلانیلما میش اولسو صونرا او موسیو کوربنه یانا شیب دئدی :

— پروفیسور باخین، بورادا اولدوقجا عجایب بیر مسئله وار، سیزی— آرادایغیز نئچه قرن بوندان اول یازیلماش کتاب تبریزین مرجع کتابخاناسیندا اله گلیر، اما منیم آختاردیغیم اوتوز— قیرخ ایلدن بو طرفه تبریزده یوزلر بلکه ده مین لر نسخه ده چاپ اولموش کتابلار— دان بوردا اثر یوخدو.

بو سؤزلردن صونرا او باشینی کتابدان قالخیزیب، باخیشلارینی حیرتله اونون اوزونه آخیدان موسیو کوربینن جوابینا منتظر قالما دان گئنه بیزه یؤنلدی؛

— آقار، بیلیرسیز، من پولاتیکا آدمی دگیلم، من بیر علم آدمی یام و هر بیر تاریخی— اجتماعی مسئله یه ده او باخیمدان باخیرام، بیر خلقین دیلینی و فرهنگینی سیاسته قربان کس دیرمک و اونون یاراتدیغی بدیعی و فکری اثرلری، هر هانکی عنوانلا اولور اولسون، اورتادان آپارماق بیر متمدن حکومته یوخ، بلکه بیر باربار (وحشی) حکومته یاراشان بیر ایشدی ...

ظاهری باخیشدا اولدوقجا خوش گولش و آرام گؤرونن بو تحقیقاتچی هیجانا قاپیلماش و اؤز سؤزومو دئییم منی ده هیجانلان دیرمیشدی. او لحظه ده دیلیمه گتیرمه سمده، بیر چوخ فکرلر باشیمدان گئچر و اؤز اؤزومه بیر چوخ شئی لر دوشونوردوم. اما بوتون دیلیمه گتیرمک ایسته— دیگیم سؤزلری اودوب و اروپالی قوناغین هیجانینی سؤندورمک اوچون دئدیم :

— اما، تبریزده دولتی کتابخانادان علاوه، بیر پارا شخصی کتابخالا ردا وار، سیزی آرادایغیز کتابلار اولایله ر او کتابخانالاردا اولسون سیزه نه کیمی کتابلارین گرهک اولدوغونو بیلسهک شاید اونلاری سوراخلا— شیب تاپماق اولد.

— آذری تورکجه‌سی نین قدغن اولدوغو ایلرده بودیلده یازیلان شعرلر دن و خصوصیه شبسترلی معجزین شعرلریندن نمونه لر اله کتیرمک منی چوخ سفیندیره جک . بوباره ده منه گؤسته ردیگیز یاردیمدان ممنون و منتدار قالاجام .

بیزیم ادبیات و شعریمیزه بیزلردن چوخ احاطه‌سی اولان بو آداما ایسته دیک لرینی اله کتیرمکده یاردیم ائتمه‌گی اؤزومه وظیفه ساندیم . میرزا علی معجون شعرلری اوگونه قده رهله چاپ اولما میشدی . شاعر — یین آدینی دا اوگونه قده ر چوخ آ ز آدام ائشیتیمیشدی . منیم ده بو آدلا تانیشلیغیم چوخ تصادفی صورتده بیرگون حاجی محمد آقا نجوانی نین صحبتلرینده اولموشدو . اوگون مرحوم نجوانی نه مناسبتله معجزدن سؤز آچمیش و شاعرین ال یازمالاری نین اونون (حاجی محمد آقا نجوانی نین) کتابخاناسیندا ساخلانیلدیغی باره ده دانیشمیشدی . بونا گؤره ده اروپالی عالمین بو شعرلری اله کتیرمک آرزوسوندا اولدوغونو آنلاپینجا ، مرحوم نجوانی نین حجره سینه زنگ ووردوم و حال قضیه‌نی اونا دئدیم . مرحوم نجوانی هانری کوربنین آدینی ائشیتجک بو آدلا قاباقدان تانیش — ایتمیش کیمی دئدی :

— منیم ائویمین قاپیسی همیشه کتاب اهلی نین اوزونه آچیقدی . سیز اؤزوز قرار قویون منده خبر وئرین ، هر وقت گلسه لر ائوده اولوم



اروپالی مستشرقلردن موسیو کوربن ، حاجی محمد آقا نجوانی ایله گؤروشندن صورنا تعجیلی ایشی اولدوغو اوچون تهرانا قایتیمیش ، اما هاماشی هله تبریزده قالمیشدی . بیر آخşam او گؤردوگو یاردیمدان تشکر ائتمک قصدیه کتابخانایا گلدی . بو ایکنجی گؤروشده بیز اونونلاداها یاخیندان تانیش اولما بیلدیک ، او ژورنالیستیک فاکولته‌سی قورتارمیش شرقی دیل لرینی موسیو کوربنین نظارت ائتدیگی هانسی انستیتوده اوخو هوشدو . او بیر مستشرق اولماقدان زیاده ، اؤزونو بیر ژورنالیست بیلیر و بونونلادا گووه نیرمیش ، بونا گؤره ده من اونون اؤز آدینی اونوددوغوم حالدا ، حرفه آدینی هئچوقت اونوتما میشام و اینسدی ده بورادا اونو همین آدلا یادا سالیر و بونونلادان آد آپاریرام . ژورنالیست حاجی محمد آقا ایله گؤروشدن چوخ راضی قالمیشدی . او حاجی محمد آقا نین کتابخاناسیندا بیرپارا آذربایجان دیلینده

کتابلارلا آشنا اولماقدان علاوه، اؤز دئدیگی کیمی میرزاعلی معجزون بوقچاسی ایله ده تانیش اولموشدو (معجزون بوقچاسیندان مراد، معلوم اولان شاعرین بوتون ال یازمالاری بیر باغلامدا مرحوم نخجوانی نین الینه چاتمیش و او باغلاما " معجزون بوقچاسی" عنوانیله کتابخانادا ساغلا نیلمیرمیش) . او شاعرین شعرلریندن نمونه لر گؤتورموش و اونلاردا ن بیر نچه بیت ده ازبرله میشدی. ازبرله دیگی شعرلری سئوینه - سئوینه مخصوص فرنگی لهجه ایله بیزه اوخودو .

بو گؤرؤشده ده گئنه ایسته ر- ایسته مز سؤز شهر یوردن قاباق آذر- باهجان دیلی نین قدغن ائدیلمه سیندن حتی تئاتردا آرتیست لری- ن فارسجا دانیشماغا مجبور اولدو قلا ریندان دوشدو. تئاتر سؤزو آرایا گلنده اروپائی ژورنالیست ایندی اونون تبریزده قدیمی صحنه خادم - لریندن بیر ی یا ایکی سی ایله گؤرؤشمک امکانی اولوب اولما دیغینی صورتلشدو. من بو ایشین ممکن اولدوغونو بیلدیرمک له اونا همین بو گون کتابخانا قورتارانندان صورنا بیرلیکده شیرخورشید صحنه- سینه گئتمه گه سؤز وئردیم .

ساعات سککیزه قالمیش بیز بیرلیکده ارک باغیندا ایدیک . منیم قصدیم اروپالی ژورنالیستی تبریزین سابقه لی صحنه خادم لریندن میرزا باقر حاجی زاده ایله گؤرؤشدورمک ایدی. حاجی زاده او وقتلر تئاترا چوخ سفیرک گله ردی، اونا گؤره ده اونون اوردا اولوب اولما دیغینی بیلمه مک اوچون تئاترین دفترینه باش ووردوم. دئدی لر او گلمه ییب . اونو هارادا تاپماق ممکن اولدوغو فکری ایله قاپیدان چیخاندان میرزا باقر حاجی زاده ایله اوز به اوز گلدیم .

میرزا باقر حاجی زاده نی، او زمان تبریزده تانیما یان یوخ ایدی . او وقتیله تبریز تئاتر صحنه سی نین ساییلی سیمالاریندان اولموش، آذربایجان دیلینده تئاترین قدغن ائدیلمه سیله صحنه دن چکیلمیش ، اوزون زمان ایش سیز قالمیش ، دربه در اولموش . هر کوزه یه قولپ قویمو ش باشی داشدان داشا دگمیش و ایندی لیکده ایشی آرابیر صحنه یه باش وورماقدان علاوه ، کوچه ده ، با جادا و هر یئردن چوخ تبریزین ییغینجاق یئرلریندن اولان پاساژ قاباغیندا ، اؤزونه مخصوص طنز و آتما جالار ایله خلق دو شمن لرینی، استبداد و امپریالیزم نوکرلرینی برملا ائتمک ، جامعه ده اولان یارامازلیقلارین و اؤزلرینه یئر ائله یین یارامازلارین

اداسینی چیخارتماق ، محروملارین و یاریقلارین حسابینا یاشایان اؤزو-
ندن راضی طفیلی لرایله باش- باشا قویماق و بونونلادا اؤز دردلی
اوره گینی بوشالتماق و خلقی گولدورمک ایدی.

من حاجی زاده نی گؤرونجه چوخ سئویندیم و دئدیم: حاجی ما مان
(دوستلار و تانیشلار اونا محبت لرینی بیلدیرمک اوچون بئله دئییه ردی
لر) سنی گؤیده آختاریردیم، یئرده الیمه دوشموسن، یاخین گل، ایندی
سنی بیر ایسته دیگین آداملا تانیش ائده جگم، او دینمز- سؤیله مز منه
قوشولوب گلدی، اروپالی ژورنال ایسته یاخینلاشینجا دوداق آلتی دئدی:
- آی بالام دئییه سن بودا فرنگستانلی دی. لامحالا بیزیم دیلیمیزی
باشا دوشور؟ دئدیم: اما نئجه ده باشا دوشور!

حاجی زاده نی فرنگستانلی ژورنال ایست ایله تانیش ائتدیم، ژورنا-
لیست منیم حاجی زاده حقنده دئدیک لریمه چوخ دقتله قولاق آسیر و
اونو گؤزدن گئچیریردی. من دانیشدیقجا اونون باخیشلاریندا درین بیر
همدردلیک عسی جانلانیردی، بو همدردلیک حقی هم حاجی زاده نین اؤزونه
همده اونون محزون و دردلی سیماسی نین جیزگی لرینده تجسم تاپان
بیر خلقین آجی و دؤزولمز طالعینه ایدی...

ارک باغیندا کی کافه ننه نین دینج بیر گوشه سینه چکیلیب اوتورا-
ندان صورنا نئجه لظه سکوت ایچینده گفجدی. سکوتو ها میدان تئز
ژورنال ایست سیندیردی، اونون بیرینجی سئوالی حاجی زاده نین نه سببلره
گؤره و هانسی شرایطه صحنه دن آیریلماسی باره ده ایدی.

حاجی زاده نئچه لظه اؤز یورغون باخیشلارینی اوزاقلاردا، تبریزین
صاف و دریا قدهر درین سما سیندا سایشان اولدوزلارا ایلیشیدیردی و
صورنا بیر اوزاق رؤیادان دانیشیر کیمی آستا- آستا دئمگه باشلادی:
- من سیزه ۸- ۱۳۰۷ نجی ایللردن دانیشیرام، اوایلرده تبریزده شیر
خورشید صحنه سی آچیلاندا ن صورنا بیزیم، تبریز آکتورال هئیتی نین
چوخلو موفقیت لی ایشلری اولوردو، بیزهم شیر و خورشید صحنه سینده، همده
آرامیاندا کمدی پیس لر ایله یان بایان جدی درام اثرلری ده صحنه یه
چیخاریردیق. نمایشلر خلقین درین رغبتینی قازانیردی. اونلارین بیر
پاراسی بعضا هفته لر و آیلار صحنه ده قالیردی.

بیرگون شیر و خورشید صحنه سینده یا دیما گلن حسین جا ویدون بیسر
اثرینی تمرین ائدیردیک، تمرین ساعا تلاریندا، صحنه اشتراکچیلاریندان

ساوای، آیری آدمی سالونابوراخمازدیلار، اما او گون عینک لی بیسر جناب سالوندا اوتورموشدو، بیز رژیسوردان اونون کیم اولدوغونو صورتودوق، رژیسور دئدی: جناب غلامحسین خان معارف، اداره معارف آذربایجانین تفتیش ریاستی دیلر، نمایشی قاباقجادان گئوروب، اونسلا صلاحیت وئریب وئرمه مک اوچون گلیبلر، او گونه قدهر هئج زمان نمایش لره قاباقجادان باخیلمازدی، بوصلاحیت مسئله سی ده تازابیرسؤزایدی، تمرین قورتاردی، جناب غلامحسین خان معارف ده دینمز- سؤیله مزر دوروب گفندی.

نئچه گون بو حادثه دن صورابیزه خبر وئردیلر کی، فلان گون، فلان ساعاتدا حضرت اجل ریاست کل اداره، جلیله معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه، آذربایجان تبریز آکتورال هیئتینین قبول ائده جک لر، بیزلر تعیین ائدیلیمیش ساعاتدا، ترتیمز گئینمیش حالدا معارف اداره سینده ایدیک، "شرفیاب" اولماق ساعاتی قاباقجادان حضرت اجلین اموز طرفین دن تعیین ائدیلدیگی حالدا، بیزی بیرساعاتا یاخین انتظاردا ساخلا دیلار، صورنا "شرفیاب" اولماقدان قاباق آقای غلامحسین خان معارف بیزه تاپشیردی کی، حضرت اشرفین حضوروندا آغ- قارا هئج نه دانیشما- یاق، چونکی حضرت اشرفین بیرسؤزونو ایکی ائله مک اولماز...

بیز ایچهری گیردیک و بیز ردیفده آباق اوسته دایان دیق. حضرت اجل یئکه میزین دالیندا باشی آشاغا قالین شوشه لی عینکینین قابا- غینداکی کاغاذلارا زیلله میشدی، غلامحسین خان قاباغا بیثریدی و بوغاز- ینی آریدانان صورنا بوغونوق سسله دئدی: قوربان، حسب الامر مبارک، هیئت آکتورال تبریز شرفیاب حضور هستند.

حضرت اجل باشینی یوخاری قووزادی، بیزلری نظردن شچیرتدی، صوراداتبختر ایله میزین دالیندان قالخیب، آغیر آددیملارلا بیزه طرف ایره لی لهدی، حضرت اجلین گئورونوشو دوغرونداندا هیبتلی اییدی، اونون چاتیلیمیش قاشلاری آدمی دیسکیندیریردی. او بیزلری بیربه بیر باشدان آیاغا سوزدوگو حالدا سؤزه باشلادی:

- آقایان می دانید شماهارا برای چه خواسته ام، برای اینکه شما به شما گفته باشم که من بعد نمایش به زبان محلی مطلقا قدغن است. تثاتر حتما باید به زبان فارسی باشد. البته این کار در اول ممکن است مشکلاتی داشته باشد، مثلا شما به جای گفتن "گره" آنرا گوربه، قرابه،

کوربه تلفظ کنید هیچ اشکالی نخواهد داشت . ولی

– غلامحسین خان در ترکی به گربه چی می گویند؟

– پیشیک قوربان، – آره حق ندارید " پیشیک " بگید. فکر می کنم
مطلب خوب حالتان شده باشد .

حضرت اجل ، بفرمایید منو اوزونو غلامحسین خان توتوب

دئدی : من دیگر حرفی ندارم ، آقایان می توانند بروند .

بیز سویو سوزولموش حالدا معارف ادا ره سیندن چیخدیق ، یول اوزو-

نو بیر کلمه ده اولسون بیری بیریمیزله دانیشمادیق . مطلب هامییا

آیدین ایدی . بیزی اوز دیلیمیزده جماعته نمایش و شرمکدن محروم

اگتمیشدی لر . منیم ده اوبیری لر کیمی قلبیم دوتن تهراندان آتیلا

آتیلا گلن و بوگون اوتانمادان بیزلرده سرنوشت تعیین اگتمدن

انگلستان آشپازینا کین و نفرت ایله دولو ایدی. " انگلستان آشپازی "

سوزو ژورنالستین چوخ خوشونا کلمیشدی. او گوله- گوله بیر نچه

دفعه بو سوزو تکرار ائله دی.

بو سؤوالدان منو اوزون ژورنالست حاجی زاده یه آیری سؤواللار دا

وئردی ، اما او سؤواللار یادیمدا قالما ییب ، یالنیز اونون آخربنجی

سؤوالی ایندیکی کیمی یادیمدا ی.

سؤوال بو ایدی :

– سیزین او ایللرده اشتراک اگتدیگیز صون نمایشنامه هانسی ایدی .

آیا ایندی سیز اونون دیالوغلاریندان (دانیشیقلاریندان) بیر یکی

پارچا اراشه ائده بیلر سیز؟

حاجی زاده دئدی :

– یادیمدا قالان منیم اشتراک اگتدیگیم آخر پیس لردن بیری حسین

جاویدین شیخ صنعانی ایدی . بیلیر سیز کی ، بو نمایشده دیالوغلار شعر

اوسته دئییلیب . ایندی من اوندان یکی اوچ پارچا سیزین اوچون اجرا

ائده جگم .

آرادان اوزون ایلر گئچدیگی و بو ایللرده حاجی زاده نین باشینا

اولمایان ایشلر گلدیگی حالدا ، او شیخ صنعاندان یکی – اوچ پارچا –

نی هر تیپین اوزونه خاص آهنگ و ریتم ایله اجرا اگتدی . بیـز ،

ژورنالست و من ، حاجی زاده نین گؤستر دیگی مهارته اورا جاق دالمیش

– دیق کی ، شیروخورشید صحنه سینده اولان نمایشین قورتارما سیمنی و

جماعتین سالوندان چیخیب داغیلما سیمنی بیلمه میشدیک . سالوندان

چیخا نلارین بیرنجه سی اورادان کئچنده حاجی زاده نی اورادا گورونجه آياق ساغلايیردیلار. بیر نجه لحظه صورنا آرتیسلردن ده بو جرگه سیه قوشولانی اولدو. چوخ چکه دن حاجی زاده نین اطرافیندا اولدوقجا هیجانلی و گورولتولو بیر ییغینجا ق دوزه لدی. ژورنالست بو حاجی زاده نین باشینا توپلانان ییغینجا قدان ال گوتورمک ایسته مه دیگی حالدا سحر تئزدن مسافر اولدوغو اوچون گئتمگه تله سیردی. او صونسوزا متنان و محبتله بیزدن آیریلدی. و تبریزدن ،خصوصا ده بو صون حاجی زاده - ایله گوروشوندن تا پدیغی احساسلاری روزنامه یا مجله ده رپرتاژ ائدیسه ، اونون نسخه سینی بیزه گوندرمگی وعده ائتدی.

ژورنالست گئندن صورنا گئجه دن بیرچوخ گئچدیگی اوچون ، من ده ائوه گئتمک ایسته ینده ، حاجی زاده اوردا کیلارین آرابیر خواهشی ایله منیم هله اوگونه قدر بیرینجی دفعه ائشیتدیگیم خاطره وماجرالاریندان نجه سینی نقل ائتمگه باشلادی. حاجی زاده ، دانیشینی ، حرکت لری و حتی پانتومیملری ایله بو نقل ائتدیگی صحنه لرده اولان تیپلری او قدر جانلی و دوغرو و دوزگون یا رادیردی کی ، انسان اونون هنرینه حئیران قالیردی.

او گئجه حاجی زاده نین نقل ائتدیگی ماجرالاردان بیری ده اونون وقتيله شاهین روزنامه سینده ایشله دیگی زمان ، روزنامه نین مدیری آقا زاده شاهین ایله تا پدیغی توقوشمالار و چکیش برکیش لرایدی. حاجی زاده نین نقل ائتدیگی بوما جرا او قدر مزه لی و جانلی ایدی کی ، اوردا کیلارین عمومی گولوشمه سینه باعث اولور و حاجی زاده نی بعضا بیر صحنه نی ایکینجی دفعه تکرار ائتمگه وادار ائدیردی.

اؤز- اؤزونه دوزه لمیش ییغینجا ق داغیلاندا گئجه ساعات اون ایکی نی گئچمیشدی.



ارک باغیندا اؤز- اؤزونه قورولموش ییغینجا قدان نجه گون صورنا انجمن کتابخانانین جلسه سی اولاجاغدی. جلسه نین تشکیل اولاجاغی گون مرحوم محمد علی صفوت عادی وقتدن چوخ تئز گلیمیشدی. او هر دفعه گلنده رئیس جلسه نین اوتوردوغو صندلی نین ساغیندا قویولموش صندلی یسه اکلشدیگی حالدا ، بودفعه کلیب من اوتوروب ایشله دیگیم میزین یانین - دا قویولموش صندلی یه اکلشدی هاوا ایستی اولدوغوندان او تویشونو آلاندا ن صورنا ، بویون باغیسینی شوللاتدی . یاخا دگمه سینی

آچدی . دستمالی ایله آلنی نین - بوینونون ترینی سیلدی .
 مستخدمین گتیردیگی شربتدن بیرنچه قورتوم ایچدی و صونرا باشینی
 ایکی ایله یاپیشدیغی چلیکین توتار یئرینه دایادی و نچه لحظه
 گۆزلرینی یومدو . صونرا چکیلیب دایاندی و آتدان یوخاری منه باخماغا
 باشلادی . من اونون وقتیندن تئز گلمه سیندن همیشه کی یئرینده یوخ ،
 بلکه گلیب منه یاخین اوتورما سیندان و هوروت - هوروت باخما سیندان
 سۆزلو آداما اوخشادیغینی سۆزمیش کیمی ، الیمده کی ایشی بیر طرفه
 بوراخیب ، ال آیاغیمی بیغیشدیردیم . او باخیشلارینی مندن چکیب
 اطرافدا گزیدیریگی حالدا سۆزه گلدی :

هردم از این باغ بری می رسد تازه تر از تازه تری می رسد
 او ، سۆزون دالیسینی گتیرمه دیگی اوچون ، من بیرآزدا چکینه - چکینه
 صوروشدوم :

- اوستاد ، منظوروز هانسی باغدی ؟

- منظوروم ایستیرسن هانسی باغ اولسون . همان ارک باغی ، جمعه گنجه سی
 گنجه یاریسی اوردا نمایش و ثرمک ، هامینی مسخریه قویماق ، هامینی
 حرمتدن سالماق ، یئپ - یئکه کیشی لرین اداسینی گتیرمک ، هره یه بیر
 پولچوک بند ائله مک ، صونرا دا دغونوب قاه قاه گولمک

مرحوم صفوت گئت - گئده جوشدوغو اوچون من اونون سۆزونو کسیدیم :

- بو ایشلر کیمین ناحیه سیندن اولوب ، کیملر حرمتدن سالینیب ؟

- بو ایشلر ائله بیرى سنین اغز ناحیه نندن ، سویون لام آخانی ، آدامین
 یغره باخانی .

- اوستاد ، من یغره باخان اولسام دا ، گۆیه باخان خبرچی لر سسیزه
 یالان دئییلر .

من جمعه گنجه سی اولدن آخیره اوردا دیدیم . اوردانه بیرینی مسخریه
 قویدولار ، نه بیرینی حرمتدن سالدیلار ، نه یئپ - یئکه کیشی لری -
 اداسینی گتیردیلر ، نه ...

مرحوم صفوت منیم سۆزومو آغزیمدا قویدو :

- سن اوندا ، آقازاده شاهین ، او یئکه لیکدا آدام یالان دئییر ؟ او
 سیرافا گون گلیمشدی اداره یه ، توتوردون توتولموردی ، دئییردی جمعه
 آخشامی گنجه میرزا باقر حاجی زاده شیرخورشید صحنه سی داغیلانسان
 صونرا اوردان چیخانلارین قباغیندا اونون اداسینی چیخاردیرمیش ،

سن ده ال چالیرمیشان ، بوایش سندن چوخ بعیددی ...

آقازاده شاهین آدینی ائشیدینجه قضیه نین نه یغرده ، اولدوغونو باشا دوشدوم ، اروپالی ژورنالیستین مسئله سینی باشان یعنی حاج اسماعیل آقانین تلفونوندا باشلامیش تا اونون کتابخانادا آذربا - یجانی کتابلارین دالینجا گزمه سینی ، بوایشدن ساری مرحوم نجوانسی ایله گئوروشمه سینی و صورنا تبریزین قدیمی آرتیست لریندن بیر ایله تانیش اولوب اوندان بیر سؤزلر صوروشما سینی نقل ائله دیم . مرحوم صفوت بونلاری ائشیتدی که بیر آز یغلی آلیندی و حتی بعضا دوداقلاری دا قاچیردی . من سؤزلریمی قورتاراندا صورنا دئدی :

— بونلار هامیسی دوز ، لکن میرزاباقر حاجی زاده نین آقازاده شاهین ایله نه ایشی وار ، تبریزده دکتر محسنی نین تورکو دیلینده نمایشی قدغن ائله مه سینی آقازاده شاهینه نه دخلی وار ؟ بیر عومور پیسندن یاخشیدان قلم چالمیش قوجا کیشی نین اداسینی چیخارماقدان نه چیخار ؟ — میه حاجی زاده ایله عصا گئوتوروب اونون اداسینی چیخاریب ، حاجی زاده دن اونون اداره سینده ایشله دیگی ایلرده کی خاطره لردن صورو — شوبلار اودا آقازاده نین چیلیسلیگیندن ، ابن الوقت لیگیندن داها نه بیلیم نه ییندن دانیشیب بو سؤزلرین هاراسی یالاندی ؟

حاجی زاده دئییر اوردا ایشله دیگی زمان پولو اولمازمیش مش اسماعیلدان ناهار اقتدیگی بیته نین پولونو و فرسین ، حاجی زاده دئییر آقازاده شاهین رضاشاه تبریزه گلنده روزنامه سی نین اوست صفحه سینی اونون رنگی عکسینه اختصاص و فرمیش و شاهدان " صله " آلماق اوچون اونو تشریفاتلار حضورا آپارمیشدی . اما رضاشاه تختدن دوشندن صورنا همان عکسی روزنامه ده باشی آشاغا چاپ ائدیبلر آلتیندا یازمیشدی " رضا شاه سرنگون شد " بونلارین هانکیسی یالاندی ؟ ای کاش حاجی زاده لرده اولان دیانت و صداقتین یوزده بیر ده آقازاده شاهین لرده اولایدی و ای کاش آقازاده شاهین لرده میرزاباقر حاجی زاده لرکیمی بیر عمر فلاکت ، ایشیزلیکه ، دربدرلیکه دؤزوب ، اما ، ملی وارلیقلاری نین تحقیر ائدیلمه سینه و دیلرینده یازیلان کتابلارین یان دیریلما سینا بویون قویما یا بیدیلار و اوزلرینی اوجوزا ساتما یا بیدیلار ...

مرحوم صفوت باشینی آشاغا سالیب آغ — قره هئج نه دئمهدی ، بو آرادا کتابخانانا انجمن عضولری بیر — به — بیر گلیب او بیری اوتاغای یغیشدی لار .

آقای صفوت ده اونلارین یانینا گئچدی. جلسه ده نهلر دانیشیلدیغیسی بیلمه دیم. اما جلسه داغیلاندا مرحوم صفوت منه یؤنلدی و دئدی:
 - حاجی محمد آقا (نخجوانی) دئییر او اروپالی قوناخلار سنندن چوخ
 راضیلیق ائدیرمیشلر. بایاخ دئدیگیم سؤزلری ده اوزونه آتما، یاددان
 چیخارت
 * * * * *

اولکر

خزاندان خاطره

* * * * *

باتدی سودا گون... گئچدی باشیمدان یئنه بیرگون
 بیر گون کی، ندامتله گئچن گونلره بنزر.
 یولدان گئچه نین، یولدا، آیاق ایزلری قالدی
 بیلمه م کی، بو گوندن، نه ایچون قالمادی ایزلر؟

* * * * *

ایز قالدی ... یانیلما!

اوره گیمده قارا لکه .
 گوزلرده ایسه ، حسرتین آل شعله سی قالدی.
 رنگین و گؤزل شعره بدل اولمادان افسوس!
 سودالی خیالین اوره گیمده سسی قالدی ...

* * * * *

گول لندیسه عمرون باهاری ، تعزده سوووشدی!
 بیر غملی خزان گلدی منی قوینونا آلدی ...
 گون باتدی ، و گون چیخدی دا ، بیلمه نه سببدن
 گؤنلومده خزاندان آجی بیر خاطره قالدی ...

حاج علی دواچی

دانتون انقلاب مشروطیت

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

حاج علی ترکی معروف به دواچی یکی از سران و پیشگامان نهضت مشروطیت در آذربایجان و دوم شخص مرکز غیبی بود که پس از سال‌ها تلاش و ایثار در راه آزادی و حاکمیت قانون جان در طریقت حریت فدا کرده و به خیل شهدای گلگون کفن میهنمان پیوسته است. وی یکی از اعضای اصلی هیئت مدیره انقلاب مشروطیت در آذربایجان یعنی مرکز غیبی بود که دوش به دوش شادروان علی مسیود را هبری نهضت مشا رکت فعالانه داشت و چون مردی متفکر و آزادیخواهی از جان گذشته بود انقلابیون نسبت به وی با دیده احترام می‌نگریستند و افکارش را ارج می‌نهادند.

زننده نام حاج علی: "چنان که از نامش پیداست پیشه دوا فروشی داشت و پیش از جنبش مشروطه چون از شیمی اندکی آگاه بود و برای آتشبازی‌های دولتی آتش‌های رنگارنگ آماده کرده از این راه به دستگامحمد علی میرزا بستگی داشت. و نزدا و ارجمند بود. با این همه چون جنبش مشروطه پیدا شد یکی از پیشگامان او بود و به همدستی علی مسیود و حاج رسول صدقیانی و دیگران دسته مجاهدان تبریز را با آن شکوه و سامان پدید آورده و انجمن نهانی به نام "مرکز غیبی" برپا کرده و آن دسته را به راه انداختند. این نمونه‌ای از اندازه‌کار دانی و کوشش ایشان است" ^۱

"گویا نظریه حرفه خود که که با خارجی‌ها در تماس بود از اصول کشورداری ملل دیگر با اطلاع گردید، از روز نخست وارد جرگه آزادیخواهان شد و در تشکیلات حزب اجتماع‌عیون عامیون شرکت کرد و با مرور زمان دارای شخصیتی ممتاز شد. مرحوم حاج علی مردی نیک نفس، بی‌طمع، میهن پرست و با عزم بود" ^۲

"حاج علی دواچی از زمره اول بزرگان و رؤسای مشروطه طلبان تبریز و مانند دانتون فرانسوی در انقلاب تبریز بود. شرح احوال و زحمات وی به تحریر نگنجد و حقیقتاً عبارت از تاریخ انقلاب آذربایجان با تمام جزئیات آن بود. . . . بعد از ثقه الاسلام اولین عاقل و مدبر و با کله تبریز توانش شمرد و خلاصه آن که در این شش سال تمام شب و روز بلا مبالغه یک سال استراحت نداشت و دائماً در تقلا و کار بود. نفوذ شدیدی در مخاطب داشت، بسیار مدبر بود

و جسور و مستقیم و سیاسی و عاقل و فعال و چنان که عرض کردم آنچه بنویسم به این مختصر اوصاف و مزایای او را نمی توانم بشمارم. انقلاب تبریز روحش در دست او و کربلائی علی مسیو بود که قدری هم رقیب بودند و خیلی شبیه به دانتون و روبسپیر بودند. حاج علی از ابتدای جوانی داخل در خط تمدن و تجدید پرستی بود و پیش از اعلان مشروطیت هم مدت ها در این راه ها می کوشید و او خانه ای به اسم دو خانه ناصری داشت که از فرنگ دو اجلب کرده و می فروخت و خودش اصلاً زتجار بود. بعد از اعلان مشروطیت از نخستین کسانی بود که به کنسولخانه انگلیس رفته و بعد از آن از پیشروان درجه اول و رؤسای پارتهی مشروطه خواهان بود.^۳

احمد کسروی از مرحوم حاج علی دواچی جزو افرادی نام می برد که پیش از مشروطیت دارای افکار روشنی بوده و پس از این که دوره جمع شدند پیشتر از نهضت را به عهده گرفتند. کسروی می نویسد :

"در سال های باز پسین، در اینجا هم کسانی پیدا شده بودند که معنی کشور و زندگانی توده ای را می فهمیدند و از چگونگی کشورهای اروپا آگاه بودند و آرزوی کوششی را برای برداشتن خود کما مکی می کردند و اینان کم کم یکدیگر را شناخته و دسته ای گردیده و به کوشش هایی می پرداختند"^۴

تمام مورخین مشروطیت روانشا دجاج علی دواچی را جزو سران و تشو-ریسین های نهضت رقم زده اند. طاهر زاده بهزاد که رهبران مشروطیت در آذر - بایجان را به چهار گروه تقسیم کرده و را جزو سیا سیون و مطلعین درجه اول قلمداد کرده است.^۵

کسروی نیز نام حاج علی را همراه با علی مسیو به عنوان رهبران نهضت نام برده و در جایی که موقعیت تبریز را تشریح کرده و امتیازات ویژه تبریز را نسبت به تهران برمی شمرد اضافه می کند :

"تبریز با تهران یکی نمی بود، در اینجا چند هزار مجاهد ورزیده، با سر و سامان آماده می بودند و خواهیم دید که چه مردان دلیر و کاردانی از میان ایشان برخاست. از آن سوی سران آزادی کسانی همچون علی مسیو و حاج علی دوا فروش و مانند اینان می بودند که پروای جان و دارائی را کنار گذارده از هیچ فداکاری باز نمی ایستادند."^۶

(۱) احمد کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - (ص ۳۳۳ - ۲) طاهر زاده بهزاد - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران (ص ۴۴۹ - ۳) ادوارد براون - نامه های تبریز - (ص ۲۲۲ - ۴ و ۵ و ۶) احمد کسروی تاریخ مشروطه ص ۷۸ و ۶۳۰ و ۱۶۷ .

او در تاریخ هیجده ساله^۱ آذربایجان حاج علی را که یکی از مغزهای متفکر و از ثغور یسین های برجسته انقلاب دانسته و نوشته است :

"خوانندگان این تاریخ می دانند که چون در سال ۱۲۸۷ محمدعلی میرزا مشروطه را بر انداخت ایستادگی دلیرانه تبریزدو باره آن را بازگردانید. این ایستادگی تبریز نتیجه دلیری ها و جانبازی های ستارخان، باقرخان و مجاهدان و این ها همه میوه کوشش های بخردانه و غیرتمندانه حاج علی و یاران او بود و بیهوده نمی گوئیم، با یارانش حاج علی در تاریخ مشروطه جاویدان ماند."

اینان بدینسان پاکدلانه و غیرتمندانه می کوشیدند یک دسته هم در پیرامون آنان دغلکارانه می جنبیدند و در پی هوس های بدنهادانه خود می بودند. اینست همه^۲ آن کوشش ها را بی نتیجه می گردانیدند"^۱

پس از حمله رحیمخان چلبیا نلوبه تبریز که تزلزل در ارکان تهضت افتاد و رحیمخان از موقعیت سوء استفاده کرده و تسلیم ۹۰ هزار مبارزان را جزو شرایط خود قرار داد که اسم حاج علی دواچی نیز در آن لیست بود، ولی وی و سایر رهبران مرکز غیبی خود را نباخته و با پایداری در برابر نیروهای استبداد در شکست و هزیمت رحیمخان رل مهمی را بازی کردند. در تاریخ مشروطه می خوانیم :

"اینان کار را پایان یافته و مشروطه را از میان بر خاسته می دانستند. ولی مجاهدان ترسی به خود راه نداده دست از ایستادگی برنداشتند و کسانی از علی مسیو و حاج علی دوا فروش و حاج مهدی آقا و دیگران رشته پشتیبانی را از دست ندادند"^۲.

زننده نام حاج علی علاوه بر این که مربی و مشوق مجاهدین بود خود نیز در جنگ ها تفنگ برداشته و نبرد می کرد چنان که در جنگ معروف حکماوار با صمدخان شجاع الدوله شرکت داشت و از با زویش زخمی شده بود. نویسنده "نامه های از تبریز" عقیده دارد: "وی (حاج علی) یک شورای حربی به نام "اتاق نظام" تاسیس کرد و شب و روز با یک فعالیت خستگی ناپذیر می کوشید، تا در یک فتره هجوم صمدخان به شهر، مشارالیه در سنگرهای شهرتیر خورد و مج دستش سخت مجروح شد، قریب دوسه ماه در بستر خوابید و عاقبت چاق شد... همچنین حاج

(۱) احمد کسروی - تاریخ هیجده ساله^۱ آذربایجان - ص ۳۳۴

(۲) احمد کسروی تاریخ مشروطه^۱ ایران ص ۱۶۷

علی مرحوم بعد از عودت محمدعلی میرزا به ایران و هجوم صمدخان به تبریز با زدرخصوص مدافعه شهر مسأعدت زیاده داشت و خود رئیس اداره نظامی شهر شده بود.^۱

شادروان حاج علی دواچی را بحق می توان دانستون انقلاب مشروطیت دانست. همانگونه که دانستون در انقلاب کبیرفرانسه عقیده داشت: "بعد از آن اولین ضرورت ملت معارف است" حاج علی این شهید راه حق نیز معتقد بود اگر بخوایم دستاوردهای انقلاب را حفظ کنیم لازم است که درک و آگاهی توده های مردم را با لایبریم و این میسر نیست مگر با توسعه مدارس و تعمیق معارف، والا مشتی ما چرا جو و کهنه درباری در صفوف انقلابیون رخنه کرده و با سوء استفاده از ناآگاهی مردم، زحمات و جانفشانی های ملت را به هدر داده و ثمره خون جوانان از جان گذشته را پایمال خواهند کرد. وی به خوبی دریافته بود که برای اجتناب از این فاجعه ضروری است که سطح آگاهی سیاسی و شعور اجتماعی مردم پیشرفت کند تا توده ها بتوانند با چشمانی باز و وجدانی بیدار درنگهداری اصالت انقلاب از هرگونه گزند آ ماده و مهیا باشند. آن مرحوم به این واقعیت تاریخی خوب پی برده بود که هیچ ملتی نمی تواند از استقلال و آزادی برخوردار باشد مگر این که آحادش دارای بینشی وسیع و رشدی عمیق باشند. بنابراین حاج علی در ترویج معارف به ویژه در زمینه تعلیم و تربیت نوجوانان از هیچ اقدامی فروگذاری نمی کرد. وی: "دوره" مشروطیت ثانی اغلب اوقات خود را به نشر معارف صرف کرد و با کمال فعالیت کوشید مدرسه سعادت که قریب پانصد نفر شاگرد داشت و بهترین و عالیترین و کاملترین و منظمترین کل مدارس تبریز بود، به فعالیت او پایا پیدا ربود. شاگردان این مدرسه اغلب جوانان لایق و وطن پرست قابل و محرر مقالات و عالمان با آ مدنند.^۲

زننده یا دحاج علی با آن که در جنگ روس ها با مجاهدین دخالتی نداشت ولی بنا به سابقه آزا دیخواهیش دستگیر و همراه با میرزا احمد سهیلی در سن ۴۵ سالگی در باغ شمال به دار آویخته شد. کسروی می نویسد: "در سال ۱۲۸۸ که پس از آمدن روسیان به تبریز سردار روسا لاربه شهبندری عثمانی پناهییدندا ووشاد. روان علی مسیونیز با ایشان بودند تا با ایشان بیرون آ مدنند. ولی در جنگ با روس گویا اودست نداشت و این بودا ز شهر نگریخت و چون با فرمانده قزاقان ایرانی که دسته ای در تبریز بودند دوستی داشت به میانگیری او به کنسولخانه

(۱) ادوارد براون - پیشین - ص ۲۲۴ (۲) ادوارد براون - پیشین ه

روس راه یافته و از میلر زمینها را برای خویش گرفت ولی چون صمدخان به شهر در آمد کسانش او را نیز گرفتند و با زدن و آزار بسیار به زندان بردند و سپس از آنجا به باغ شمال فرستادند، روسیان نیز که برچنان کسان غیرتمندی هرگز نمی بخشودند او را زنده نگذاشتند، و در همان روزها به خانه اش هم ریختند و تاراج کردند سپس نیز با دینا میت آن را ویرانه گردانیدند^۱

"دوتا بچه" صغیر دختر و پسر هشت ساله و ده ساله دارد که در مدرسه آمریکائی تحصیل می کردند و ما در شان فوت شده بود، حالا که پدرشان نیز شهید شد، خانه شان نیز خراب گشت، چیزی ندارند و آواره مانده اند.

حاج علی مرحوم هیچ گناهی جز وطن پرستی و مشروطه طلبی و غیر از لیاقت و کفایت نداشت. کسی که دو هفته قبل به استانبول رسیده و در مجلس صمدخان بود، می گوید که حاج علی در زندان، در حالتی که زنجیر گردنش را نشان می داد، گفت، فلان کس، این زنجیر، فکل وطن پرستان و آزادی طلبان است حاج علی مرحوم یکی از ضایعات بزرگ ایران بود^۲

پس از شهادت حاج علی و منفجر شدن خانه اش و در بدر شدن بچه هاییش، مدرسه سعادت نیز که با آن همه تلاش و خون دل خوردن های آن مرحوم پا گرفته بود و داشت رسالت فرهنگی خود را در جامعه آن روزی به خوبی ایفاء می کرد بنا به نوشته نگارنده "نامه های از تبریز": "که هم از لحاظ سازمان و هم از لحاظ روش های مترقیانه شبیه مدارس خارجی بود بلافاصله بعد از به دار آویختن او... روس ها آن مدرسه را تخریب نموده و ادوات و اسبابش را سوزانده خودش را ضبط کردند که هنوز هم در تصرف آن هاست و اسلدا ت می نشیند"^۳

در آن روزهای هولناک که روس های تزاری آن همه جنایات ضد بشری را با دست صمدخان شجاع الدوله غیبی مرتکب می شدند، جراید آزاد دنیا هم که ناظر این نا جوانمردی ها و زورگوئی ها بودند با انتشار مقاله های افشاگرانه ای فریاد ملت ستمدیده ایران را به گوش جهانیان می رساندند.

روزنامه المومید چاپ قاهره یکی از این جراید بود. این روزنامه که سر مقاله یکی از شماره هایش را به شرح مظالم روس ها و شخصیت شهدای شجاع تبریز اختصاص داده در بخشی از آن چنین می نویسد:

"روس ها به این (کشتن ثقه الاسلام) راضی نشده اند و تبریز را به

(۱) احمد کسروی - پیشین - ص ۳۳۵ و ۲ و ۳) ادوار دبراون - پیشین ص ۲۲۴ و ۹۲ - این کتاب در همان روزها نوشته شده است.

ویرانه‌ای تبدیل ساخته اند و به کشتار دسته‌جمعی برگزیده‌ترین وطن‌خواهان متفکران، نویسندگان و اصلاح‌طلبان غیور و فعال ادامه می‌دهند، با این کار می‌خواهند یک نفر هم در تبریز باقی نگذارند که در آینده بتواند با آن هـا مخالفت ورزد، فکرمی‌کنند سرزمین پرافتخار ایران که چنین مردانی پرورش داده است دیگر نمی‌تواند مردانی نظیر آن‌ها یا بهتر از آن‌ها به وجود آورد. چه فکر بیهوده و چه پندار باطلی! ... شکی نیست از هر قطره خون این قربا- نیان جنایت‌وبی‌عدالتی روس‌ها صدها مرد وطن‌پرست با استعداد دبر خواهد خواست^۱."

پیکر پاک شادروان حاج علی دواچی در مقبره "سید حمزه تبریز دفن شده است .^۲

-
- (۱) ادوارد براون پیشین - ص ۹۲ - این کتاب در همان روزها نوشته شده
(۲) احمد کسروی - پیشین - ص ۶۸۲

گوزلری آغلار قويدون
قوللاری باغلار قويدون
من سنه نقيه ميشديم
سينه می داغلار قويدون

غریبلیک یامان اولو
صورولوب سامان اولو
من دو شوم یامان درده
سن دوشمه، یامان اولو

من عاشیق دامجیلار
دام ایسلانرب، دامجیلار
اوره گیمه اوخ دگیب
قان سیزیلدار، دامجیلار

ککلیگ کول اوسته
ایکی گوزوم بؤل اوسته
عزراقیل، آلما جانیم
نشانی یام طوی اوسته

آراز، آراز، خان آراز
سلطان آراز، خان آراز
سئودیکیم گمی ده دیر
گل ائیله مه قان آراز

آراز قیراغیندایام
چشم قیراغیندایام
ایتیرمیشم بالامی
اونون سراغیندایام

قیزیل گول خندان اولدو
آچیلدی دن - دن اولدو
من سنپن آیریلمازدیم
آیریلیق سنندن اولدو

من عاشیق بودا منی
آل خنجر بودا منی
گور نه گونه دوشموشم
بگنمیر، بو دا منی

بو دره درین دره
کولگه سی سرین دره
قورخورام دوشم اولم
یاد گلله گولوم دره

من عاشیق قازان آغلار
اود یانار، قازان آغلار
غریبلیکده اوله نین
قبرینی قازان آغلار

عاشیق کیلانا گئده
آشیب کیلانا گئده
بخته ور او کسه کی،
قدرین بیلنه گئده

بو دره دن خان گئده
آچما یارام قان گئده
نقيه سین طبیب، جراح
اجل کلیب، جان گئده

===== آذربایجان شعرو ادبیاتى ایله تانیشا اولاق =====

۶ - شعرده بدیعی صنعت لر

✽ التفات ✽

التفات توجه اتمک و دانیشاندا بیریندن دؤنوب او بیری سی ایله دانیشماق دتمکدیر . بدیع اصطلاحیندا بیرمطلب دن باشقا بیرمطلبه ویا مخاطب دن غایبه یا غایب دن مخاطبه ویا بیرمخاطب دن او بیری مخاطبه دؤنمک دتمکدیر .

صرافین بو شعرینده :

منیم صبریم ائوین بیغدی داغیتدی ناروما راغتدی

گوروم بیخسین ائوین مشاطه ، بیر پروردگار آخر

ایلک مصرع ده مشاطه حقینده بیرمخاطب ایله دانیشیر ، ا یکینجی

مصرع ده دؤنوب مشاطه نین اوزونه خطاب ائدیر .

صابرین بو شعرینده دقت ائدهک نهجه التفات ایشله دیب دیر :

قویما اغیار ائله سین کویونده جولان ای پری

اهرمن لر مالک ملک سلیمان اولماسین

دیرلر عاشیق کش نیگا ریم قتلیمه آماده دیر

الله - الله بیرسب قیل کیم پشیمان اولماسین

مبتلای درد عشقم ال گوتور مندن طیب

ائيله بیرتدبیر کیم بودرده درمانا ولماسین

"صابرا" امید وصل ائيله غم هجران نه دیر

هانسی بیرمشکل دی کیم صبرایله آسانا ولماسین

شاعرین ایلک مخاطبی معشوقو دور ، صورا آیری بیر مخاطبه معشوقون

قتله آماده لیگی حقینده دانیشیر ، صورا دؤنور تانری یا ، صورا طیبیه

ان صوندا اوزونه خطاب ائدیر .

✽ تنسیق الصفات ✽

تنسیق الصفات یا (اؤگوم دؤزمک) اودورکی ممدوحون صفت لرینسی

بیری - بیری نین دالینجا ساییسین .

نشئه تبریزی نادرشاهین صفت لرینسی بوقصیده ده سایدیغی کیمی :

شهم حشمت ، دارا درایت ، نادر دوران

کی تخت دولت جمشیده وارث دیر جهان اوزره

بدخشان لعل، عمان اینجی سین و شرمیش خرا چینده
گونش تک حکمی نافذ متصل دریا و کان اوزره

✧ حشو ✧

حشو کی آذریجه (یا ما ق) دئییلیر بیر جمله دیر شعرین آراسیندا اونون
حذفی شعرین معنا سیندا اثر قویمور و معترضه جمله سینا و خشا پیر .
آشاغیدا کی نمونه لرده حشوی پارانتز آراسینا آلمیشیق :

ساقی (دولانیم باشینا) و قربا ده پیا پی
بودرده دوا ساغری بوستاندا یا زیب—لار
(راجی)

ناحق یغره (اماندی مسلما نلار) اولدورور
اوز عاشقین او کافر خونخواره باغ کیلن
(راجی)

گر ایسته سن قاییدا صبح صادق اوز یغرینه
(الین فداسی اولوم) چاک قیل گریبانسی
(راجی)

✧ تجاهل العارف ✧

تجاهل العارف اوزون بیلمزلیکه وورماق دئمک دیر . بدیع اصطلاحیندا
بیر کیمسه بیرزادی بیلیم اوزونو بیلمزلیکه وورماغا دئییلیر .
گورون صراف نجه اوزون بیلمزلیکه وورور :
کاکلین دیر باشدا ؟ یا کیم قاره بختیم دیر منیم ؟
یا قونوب زاغ سیه سرو خرامان اوستونه ؟

بو تجاهل ده واحد دن دیر :

گوشه ابرولرینده خال دیرمی ؟ بیلیمیرم
یا قیلیج لاردیر الینده بجه هندو توتوب ؟
آی با تیب یا گون توتولموش ، ابرظلمت دیرمگر ؟
یوخسا یارین گول اوزون کیسوی عنبر بوتوتوب

✧ قلب مطلب ✧

بدیع اصطلاحیندا بیر مطلبی چتویریپ اولین آخرا و آخیرینی اوله
سالماغا دئییلیر . بوشعر کیمی :

ال لریم کسن قالار داما ن لطفونده الیم
دامنین کسن قالار دستیمده لطفون دامنی

راجی نین ده بو شعرى كيمى :

كسدين توتاق اوزوندهكى مىلى، كسمنه سن

هرگز نگار مندهكى بومپرو مىلى سن

✽ تلميح ✽

تلميح يا (قىرپا) بديع اصطلاحيندا بيرداستان يا آيه ويا حديث ويا

مشهور بيرشعره اشاره ائله مكدير. مثلا صرافين بوشعرينده :

يقتەر بزم تقربده مقام قاب قوسـينه

مقدس قاشلارين محرابينه هرکيم نماز ائيلر

اشاره دير حضرت پيغمبرين (ص) معراجينه كى تانرى ايله او حضرتين

آراسيندا فقط ايكي ياي (كمان) قدهر فاصله وارايدى.

آشاغاداكى بيتده صراف رستم واسفنديارين دؤگوشونه كى رستم

اسفنديارى بيراوخ ايله اولدوردو اشاره ائدير:

كونول اسفنديارين بيرخدينگ نازيله ييخدين

او ضرب شستووه روحوم فدا بونه رشادت دير

✽ تمثيل ✽

تمثيل يا مثل چكمك بديع اصطلاحيندا شاعرين آتالار سوزو ويا بير

مثل ويا مثله اوخشار بير جمله كتيرمگينه دئييلير.

مثلا صراف بوبيتده " سوت ايلن گلن جان ايلن چيخار " مثلينى

كتيرميشدير :

نه قدهر رضايه دئديم رضا بونگار باغلاما بئل، دئدى:

بئله رسم دير سوت ايلن گلن گرهك عاقبت چيخا جانلن

ها بئله آشاغاداكى بيتده صابر " نه گوزوم گورسون ، نه كؤنلوم

بولانسين " مثلينه اشاره ائديب دير:

كويون رقيب مسكن اولوب گلمه رم داخى

نه گورمه سين گوزوم ونه كؤنلوم بولانسين

✽ حسن مطلع ✽

حسن مطلع يا (باشلانچيچ گوزه ليگى) اودوركى دانيشان ويا شاعر

سوزونو ائله باشلاسين كى افشيدنه نين خوشو گلسين وسوزون داليـنى

افشيمه كه رغبت گؤسته رسين .

مثلا صراف غزللىرى نين بيرينى بو گوزهل مطلع ايله باشلاير:

قارا گوزونده گوزهل قصد جان علامتى وار

بوجان اونوندو، قوى آلسين منه نه منتى وار؟

﴿ حسن مقطع ﴾

مقطع یا (ٹوکہ نیش) بدیع اصطلاحیندا سؤره صون قویماق معنا - سینا دیر، سوزون باشلانغیجی نین گؤزه للیگی اہمیتلی اولدوغو کیمی بیتمه سی نین ده گؤزه للیگی نین اہمیتی واردیر کی، اونونلا ائشیدئین ذہنینه اؤزوندن گؤزل بیر اثر قویسون .

صراف غزللری نین بیرینی بو گؤزل توکنیش له بیتیریر :

معشوقه لبین چشمه حیوان بیللیب امدی

تقصیری نہ دیر علمینہ صراف عمل ائیلہر

﴿ سئوال و جواب ﴾

سئوال و جواب اودورکی، شاعر اؤز مخاطبی ایلہ سئوال - جواب

ائله سین ویا ایکی نفرین دانیشیغینی سئوال و جواب یولو ایلہ بیان ائتسین . بو بیت لردہ فضولی اؤز مخاطبی ایلہ دانیشیر :

صوردوم مگر او درج دہان دیر؟ دئدیم دئدی :

بوخ، بوخ، بوخ دوی درد نہانیندیر او سنین

اول پیچ و تابیی چوخ نہ ؟رسن دیر؟ دئدیم دئدی:

دور رخوم دا رشتہ جانیندیر او سنین

ایندی حکیم ہیدجی نین ساقی ایلہ سؤیلہ شمه شعریندن نچہ بیت

اوخویوروق :

ساقی گتیر! - نہ دن ؟ - او مئی خوشگواردن

- مئی ؟ ہانسی مئی؟ - او مئی کی بوخو فرقی ناردن

ساقی دولان دولانما یا - کیم ؟ - چرخ کجمدار

دؤندہ رمة سال ! - کیمی ؟ فلکی بو مداردن

مطرب ! - سوزون بویور ! - سن اول اللہ بیردانش

- ہانسی مقولہ دن ؟ - دئگیلن وصف یاردن

﴿ ابداع ﴾

ابداع اودورکی شاعر یئنی بیر مضمون ویا لطیف بیر تعبیر اؤز شعر -

یندہ ایشلہ تسین کی، اوندان قاباق آیری بیر شاعر اومضمون یا تعبیری

ایشلہ تسین .

منجہ آذربایجان شاعرلری نین ہامی سی ابداع گر و مبتکر دیر لہر،

آذری شعری نین ہر بیتیندہ بیر ابداع و یئنی لیک تاپماق اولار .

گورون ملا محمد باقر خلخالی نہ ابداع ہار اادیب دیر :

بوکولدو قامتیم ای قدی موزون بعینه جیم تک هجران ایچینده
بیر هجران کلمه سی یاز، اوکلمه ده جیم حرفینه باخ اوردای جیم
حرفی نئجه بوکولوبسه شاعرین ده قامتی هجران اثرینده ائله بوکولوب
بودای بیر ابداع قوسی تبریزی دن :

سینیق سبو ده سو توتماز قرار، مئی دورماز
شکسته کونلومه محوم کی قانیلن دولو دور

بودای آیری شامردن بیر ابداع :
حجاب ائتمه الین رخسارینا جسمیم توتار آتش
بلوری گون قا باغینه توتوب خاشاکی یاندرما
فضولی دن بیر ابداع :

اگرچه ایگنه تک کئچدیم جهانین جمله واریندن
هنوز آردیمجا دیرقید تعلق زولف تاریندن
بو ابداعه دقت ائدین :

اره* سین ستم نخل ستمکاری کسر * حق لیندن فافلا ولما گنج کسر، کاری کسر
بوشعدرگزین لی ملا احمدن دیرشاعر ستم کلمه سینده کی سین حرفینی
اره یه بنزه دیب دیر، منظور بودورکی، هر شئین ضدی اوزا ایچینده دیر.
ستمکارین دا ضدی ستم اوزودور کی، ستم باشلانان ساعتدن ظالمین
وجودنو آرادان آپارماغا باشلاییر.

﴿ ترجمه ﴾

ترجمه اودورکی، شاعر آیری بیردیلده دئییلیمیش شعرین معنی و
مضمونونو اوز دیلینه چئویرسین ترجمه نین مختلف شرط لری واردیرکی،
بومقاله نین موضوعوندا ن قیراق دیر.

بورادا اؤرنک اولراق نئجه شاعرین فارسی دان آذری دیلینه ترجمه
ائتدیگی شعرینی یازیریق :
حافظ دئییر :

پدرم روضه رضوان بدو گندم بفروخت
/ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم
صابر ترجمه ائدیپ :

ساتدی گلزار بهشتی یکی بوغدایه بابام
ساتماسام ناخلفم من اونو بیر آریایه
حافظ دئییر :

گرچه پیرم توشی تنگ در آغوشم گیر تا سحرگه زکنار تو جوان بر خیزم —
 حکیم هیدجی ترجمه ائدیپ :
 آل بیرگنجه اموزقوینونا جانا بو قوجانسی
 تا صبح قوجا غوندا جوان دورسون آیاغسه
 حافظ دئییر :

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است در جریده عالم دوام ما
 پیرها شمی ترجمه ائدیپ :
 عشق ایله قلبی دامغالانان اولمز هئج زمان
 دونهیا جریده سینده حیاتی دوام ائدهر
 * لغز *

بیرزاددان آد آپارما دیقدا اونون علامت لر و نشان لارینی سایماغا
 عربجه لغز آذریجه تاپماجا و فارسجا چیستان دئییر لر .
 بودا آذربایجانجا بیر لغز :
 نه دیر اول تحفه زاد بو عالمده لفظ و معناده باش آیاغی بیر
 آخیرین توتاسان اولور اول اولین گر توتاق اولور آخیر
 ایشه بیرباخ کی، باش آیاغیندا باش آیاغی بیر اولماغی ظاهر
 بعضی یه ال وئریر کرور — کرور بعضی یه وئرمر ال مگر نادر .
 (ملا محمد باقر خلخالی)

بو لغز (نان) یعنی چوره ک حقیقده دیر .

* معما *

معما اودور کی، بیر آدی یا بیر معنای دولا شیق بیر عدد یولو ایله
 ویا حرف لرینی چئویریب یا نقطه لرینی دگیشمک له اونو گیزله دیر لر
 کی، تاپماق اوچون چوخ فکیر لشمه و دوشونمک لازیم دیر . حتی چوخ وقت
 شاعر اموزو دشمه یینجه اونو تاپماق اولماز ، بودا امورنک اوچون بیر معما
 نهجه سن بیر سوز ایله ماتا ائله ییم ایندی سنی ؟
 نه دی دو ققوز باشی وار ، بیر بوغاز ، آلتی بدنی ؟
 یوز آیاغی وار اونون گوزلری مانند عدس .
 بیر بیاباندا دوروب شهرتی با سمیش چمنسی .

(کاتب اردبیلی)

معمانین جوابی (طاووق یعنی مرغ خانگی) دیر کی ، ابجد حسابی ایله
 بئله اولور : (ط = ۹ ، الف = ۱ ، واو = ۶ ، ق = ۱۰۰)

درباره صحاح العجم

مقاله "صحاح العجم" نوشته آقای پروفیسور بیگدلی در شماره پیش در همین صفحات مندرج بود. اینک جواب آقای محیط طباطبائی از نظر خوانندگان گرامی میگذرد:

هیچ دخلی وار ؟!

پیش از ورود در اصل موضوع، باید از نویسندگان و خوانندگان ارجمند مجله وارلیخ عذر بخواهم که مجال وسیعی از قلمرو افاده و استفاده اشان باید به مطالبی مشغول شود که معمولاً جای آنها در نشریه های مخصوص به تقریظ آثار تازه چاپ است.

بدیهی است بحث در اینکه صحاح العجم، چاپ انتشارات دانشگاهی، فرهنگی دوزبانه و فارسی به ترکی آذربایجانی یا فرهنگی سه زبانه فارسی به عربی با زیر نویس ترکی عثمانی است و مؤلف آن هندو شاه نجوانی بوده که در صده هفتم و هشتم میزیسته، و یا آنکه محمد علی پیرکوی از ترکان عثمانی صده نهم بوده، و نظایر آنها، چنین اقتضا میکند که دلایل طرفین بحث جدا جدا دیده و سنجیده شود. آنگاه برای استفاده از شاهد عینی به نسخه های موجود از این اثر، در طهران و مشهد مراجعه و از نسخه های مصر و انگلیس که شناخته شده است مانند نسخه لهستانی اصل چاپ، عکسی برای مقابله و مقایسه برداشته و بکار گرفته شود تا حقیقت امر معلوم گردد.

در مقاله ای که محیط طباطبائی اصالت اسم و رسم و مؤلف و زبان و محل و کیفیت تألیف کتاب را صریحاً رد کرد، و در مجله مخصوص بدین کار انتشار یافت، مطلب از روی موازین و مبانی فن کتابشناسی تنظیم و تدوین و تحریر شده و به هیچ گونه موضوعی که مناسب شأن چنین بحث فنی نباشد نپرداخته است. آقای بیگدلی که در دوران دور و دراز جهان بینی، یا جهانگردی خود بر وجود نسخه ای یکتا از صحاح العجمیه در لهستان (بدون اینکه بر آن نام مؤلفش نوشته شده باشد) وقوف یافته و از آن عکس برداشته اند و پس از بازگشت به ایران در ۱۳۵۸، آن را بصورتی بدیع و جدید تنظیم و تحریر کرده و زیر نام "صحاح العجم" که پیش از بای بسم الله، بر بالای صفحه نوشته شده بود، آن را از هندو شاه نجوانی دانسته و در ۱۳۶۲ بچاپ رسانیده اند، وقتی ساختها و پرداختها و ختبه های ایشان مورد بحث و نقد مؤثر در مجله آینده اسفند ۱۳۶۲ قرار گرفت، لازم بود دلایل اثبات انتساب و اقدام به تصرفات خود را در برابر دلایل سلب

اصالت و انتساب کتاب نشان بدهند و طرف مناظره را ملزم به سکوت و قبول خطا خود سازند، یا آنکه مانند محققان واقعی برای قبول واقعیتی که خطای ناشر باشد خود را راضی و حاضر میگردند.

در سال ۱۳۱۲ نظیر این اتفاق در عالم کتاب فارسی و مطبوعات ایران پدید آمد.

شا دروان مجتبی مینوی نسخه‌ای که چند سال پیشتر به کتابخانه برلن، زیر نام "نوروزنامه عمر خیامی" درآمده و مرحوم قزوینی عکس آن را برداشته و به طهران فرستاده بود، به هدایت قزوینی و تشویق مینورسکی خاورشناس روس چاپ بسیار زیبایی از آن با صفافی و تجلید هنری انتشار داد.

اما محیط طباطبائی پس از مراجعه و مطالعه، دریافت که آن کتاب سالها بعد از خیام بدست پزشکی هروی ازندمای سلاطین غزنوی هند نوشته شده که با نجوم و ریاضی چندان الفت فکری نداشته است.

محیط طباطبائی در این کتاب قدیمترین جمله ترکی فزی را که در نیمه دوم ازده ششم هجری ضمن حادثه معینی بر زبان، سپس بقلم آمده و در متنی پارسی ضبط شده بود، یکی از دلایل رد انتساب کتاب به خیامی شناخت مینوی از این پیش آمد سخت بر آشفت و سقط گفتن به محیط آغاز کرد ولی چون اهل نقد کتاب و بحث و تحقیق بود قریب چهل سال بعد از این حادثه زیست و هرگز برای جواب گوئی، قلم روی کاغذ نگذاشت و متدرجاً موضوع، مورد قبول قزوینی و مینورسکی و دیگران قرار گرفت و سکوت مینوی را هم فضلی مصر دلیل رضای او به حساب آوردند.

سی و یک سال بعد از این حادثه، کتاب چاپی بسیار معروفی که شصت و اندی سال پیش از آن بوسیله پروفیسور ادوارد براون در جزو اوقاف گیت لندن بنام نقطه القاف تألیف حاجی میرزا جانی کاشانی با مقدمه بسیار فاضلانهای انتشار یافته بود، به همین سرنوشت دچار شد.

محیط طباطبائی ضمن مقاله‌ای که در آخرین شماره از سال دوم مجله تحقیقی گوهرتهران انتشار داد، ثابت نمود که نام کتاب مزبور نقطه الکاف نیست و مؤلف آن یک بابی اصفهانی و نه کاشانی، بوده که از ایران به بغداد پناه برده و مدتی بعد از مرگ حاجی میرزا جانی کتاب را نوشته است.

این موضوع مورد انکار یا تردید آگاهانی که از نظره‌های مختلف فنی و عقیده‌ای بدین کتاب علاقه میورزیدند قرار نگرفت و متعصب‌ترین پیروان مذهبی هم به منکر کتاب رو ترش نکردند تا چه رسد بدانکه بد و بهر او بدو

بگویند و ناسزا و دشنام بنویسند!

اینک ده سال بعد از حادثه نقطه الکاف و چهل و یکسال بعد از قضیه نوروزنامه اتفاق مشابهی در باره کتاب صحاح العجم چاپ دانشگاه تهران پدید آمد و از روی دلیل و برهان نشان داده شده است که صحاح العجم چاپی معهود که نام اصلی آن صحاح العجمیه و تألیف پیرعلی برکوی است فرهنگ فارسی بحرینی میباشد که بعدها یک رپروویس الفاظ ترکی عثمانی بر آن افزوده شده است و این نسخه منظور، یا مأمول آقای دکتر بیگدلی مطابق نیست.

اینک مینگریم آقای پروفسور بیگدلی بجای پاسخ مستدل و منطقی و یا سکوت و رضا به حقیقت قابل قبول، نوشته سر اپاناسزافسکی را در مجله متین و ارلیخ بچاپ رسانیده اند که نظیر آنرا از بیمفزی و فقدان منطق و ضعف اندیشه و دلیل، در طی شصت و اندی سال تماس با قلم و آثا و قلم هرگز در یک نشریه وزین و معقول یا رسی ماهنامه یا هفتگی و یا روزانه در ایران ندیده‌ام.

ای کلاش! هیئت کاردان و دوراندیش تحریریه و ارلیخ پیش از موافقت با چنین نوشته دشنام سرشته‌ای مقرر میباشند، خلاصه کوتاه‌هی در ده تا پانزده سطر از رؤس مطالب مقاله محیط در مجله آینه تهیه شود و در صدر یا ذیل شاه مقاله یا غوتی که چکیده قلم دشنام رقم سرکا پروفسور دکتر غلامحسین بیگدلی میباشد، جا میدادند تا خوانندگان پاک سرشت و ارلیخ بعد از مطالعه گفتار خوش ایشان و مقابله و مقایسه اش با خلاصه منقول از مقاله‌ای که سلسله جنبان چنین قیل و قال شده است به بعد فاصله ادبی و فکری و اخلاقی میان دو نوشته متوجه میشدند و در نتیجه بی اختیار، این عبارت عربی ترکی را که در زبان فارسی امروز، حکم مثل سایه را پدید کرده، بر زبان می‌آوردند و از خود میپرسیدند: **دخلی وار!**

مسلم است چنین اقدام خیر احتیاطی از طرف هیأت تحریریه، با رسنگین تحریر این ذریعه را از دوش ناتوان محیط طباطبائی بر میداشت و خوانندگان صاحب ذوق و ارلیخ راهم از درد سر مطالبی که بر ذوق سلیم ایشان فشار وارد می‌آوردنجا میبخشید.

مرحوم یغما فی‌شاعر مشهور معاصر و مدیر مجله ادبی یغما در جلسات هفتگی ملاقاتی که سال‌بانی دراز در روزهای چهارشنبه داشتیم به محیط گفت: برای این عفت قلم بی‌پاک تو غبطه میخورم!

بنجاء و اندی سال پیش در یک مناظره قلمی که با مرحوم ملک الشعراء بهار بر سر ضعف لیاقت ادبی و اخلاقی شهاب‌شاعر خراسانی داشتیم، برای اینکه طرف رابه قبول نظر خود ملزم سازم، سه بیت شعر هجو از دیوان شهاب بیرون و شاهد آوردم

که مضمون پزیشنده داشت . با وجودیکه نقطه های سیاه جای حروف کلمه ها را در صورت چاپی گرفته و سخن زربان کسی بود که مرحوم بها را از صلاحیت ادبی و دفاع میکرد ، چه در روزگار حیات ، و چه سالها بعد از ممات بها ره هر وقت بها داین قضیه می افتم ، بی اختیار احساس شرمساری میکنم .

اکنون نمیدانم چگونه باید با حفظ مفت و ادب قلم ، دریا سخ سرکار دکتر که از سیر و سلوک سی ساله خود گویا جز مفالطه و تهمت و افترا و ناسزا برای رفیقان و آشنایان چیزی به ارمغان نیاورده اند به پاسخ بپردازم؟!

چه ، اگر بخا موشی قناعت و رزم و این ناسزاها را بر نویسنده اش نادیده بگیرم میترسم غفلت و غرور نامجوئی و قلمزنی بجای تیغ بندگی ، روزی دامن سرکار دکتر را بگیرد و خدا نخواسته در مورد مشا بهی بعذاب الیم دژ آهنکی همخوی خودی گرفتار آید و گناه آنرا بر کسی بگیرد که او را در روز خود به موافق زشت بدگویی متوجه نکرد تا در صورت امکان و بقای فرصت به خود سازی و اصلاح خویش بپردازد .

گرچه پروفیسور هم اینک در مشرفه هفتم از زندگانی خود بدمیبرند و مجال کافی برای چنین باز سازی و خود تکانی در اختیار ندارند تا گریبان اندیشه و قلم را اردست یادگارهای ناسازگار گذشته در سفر و حضر رها سازند .

با وجود این باید راه میان را گرفت و مقابله بمثل نکرد زیرا در شان مفت قلم نیست و سکوت هم نمیتوان ورزید که مبادا نویسنده را از ناشایستگی کار قلم چپ ز خود غافل نگهدارد ...

آقای بیگدلی از شاهکار کارلوتا با تا دزه یهودی کمونیست و طنخواه و ملت گرای گرجستانی بجای اینکه درس عبرت گرفته و بر سر نوشت تأثر انگیز خط و فرس هنگ همسایگان همکیش خویش در قراباغ و شروان و شماخی و آران ، یا مردم گنجه و باکو و شوشی و لنکران و دربند که برخلاف مردم گرجستان همه مظا هر وجود ملی و تاریخی و فرهنگی خود را در طی نیم قرن اخیر درست از دست داده اند ، اشک حسرت بریزد ، بعد از انتقاد عمل ملت گرایان گرجی نامبرده در روزنامه باکو ، (بسال ۱۳۵۷) اکنون بسال ۱۳۶۳ در مجله واریلیخ تهران ، نام او را دستاویز تمریض و تلمیح و گوشه کنایه بیک هموطن ایران دوست قرار داده و بصورت کارلوتا با تا دزه در آورده اند که تالی گرجی را به طای عربی مبدل کرده باشند تا از این شباهت جز "طابا" در اسم او با کلمه "طباطبا" در دنبال محیط ، راهی بسوی کار حضرت لوط پیا میر و قوم او بجاویند و در ضمن ، کردار ناشایسته کارلوتا با تا دزه را با انتقاد فنی محیط طباطبایی هموطن خود ، همسان و همانند معرفی کنند .

مسلم است که از سال ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ با دوران حکومت رضا شاه و محمد رضا شاه سی معاصر بوده ام و در حدود امکان از خدمت به تاریخ و فرهنگ ایران و زبان فارسی

دریغ نورزیده‌ام و از راه تدریس و تقریر و تحریر، در خدمت به هموطنان دانش‌پژوه خود کوتاهی نکرده‌ام. با اینهمه، هرگز بوییرا نی یک خشت کهنه و آجر پوسیده از یک جای قدیمی، و شکستن یک شاخه خشکیده از درخت کهنسالی و سوختن صفحه‌کاغذی نوشته رضایت نداده‌ام، تا چه رسد به تخطئه یا محو آثار فرهنگ کلی یا جزئی از وطن و هموطنان خویش که به اتهام نامزای آن، امروز سزاوار تشبیه با جهودی تغلیسی از هموطنان استالین و کافتارادزه باشم. مگر اینکه آقای دکتر بیگدلی، حمایت قلمی دلیرانه محیط طباطبائی را از بنای نیمه‌تمام کوه پیکر مقبره الشعراى تبریز در چند سال پیش که توانست جلو اجرای نقشه تخریبی استاندار آذربایجان وقت را بکشد، عمل ناروایی از مقوله کارهای ناشایست کارلوتا با تازده گرجی یا کارلوتا با تازده بیگدلی شمرده و سزاوار چنین طعن و ضرب و ستم و شتمی شناخته باشند؟!

کاشکی در باکو و کنگه و دربند و بخارا و خبوه و سمرقند و تاشکند و دوشنبه هم افرادی نظیر کارلوتا با تازده گرجی پیدا میشد، تا برای حفظ اساس زبان و خط و فرهنگ ملی از هیچ کوشش روا، یا ناروایی فرو نمیگذارند، تا بدین سرنوشت اجباری همه - وطنی و جهان‌خطی و جهان فرهنگی و جهان نفوردگی دجا نمی‌شدند!

ای خواننده خردمند و هوشیار تبریزی و تهرانی مجله وارلیخ!

بیا، و برای خدا، کلاه خود را قاضی کن! و بسین: در نوشته‌ها و گفته‌های محیط طباطبائی طی پنجاه و اندی سال فعالیت ادبی و علمی گسترده و گوناگون آیا هرگز دیده، یا شنیده‌ای که بفرهنگ آذربایجان و زبان ترکی و جغتایی و کردی و آذری ترنگلی زده باشد، تا چه رسد به ضربه نوبتی مصلح که مورد اتهام دکتر بیگدلی در نوشته تهمت سرشته‌اش قرار گرفته است.

صرف نظرات زده‌ها بحث و تحقیق که بطور کلی و جزئی شامل آذربایجان هم می‌شده است، به یاد دارم که در برنامه‌های دانش رادیو، در بهار سال ۱۳۵۲ چندگفتار مستقل متوالی یا متناوب زیر عنوان "سهم آذربایجان در فرهنگ ایران" ایراد کردم که در روز خود مورد تقدیر و حشمت‌ناسی افضل آن خطه ادب خیز قرار گرفت. متأسفانه دکتر غلام - حسین بیگدلی در آن زمان هنوز در جهان خارج از وطن به سر می‌برد و از شرکت در امور ملی‌های چنین‌انظها رنظری به دور افتاده بود، اما برخی از نویسندگان و مسئولان نامدار اداره و انتشار وارلیخ گمان می‌کنم آنها را در روز خود از رادیو ایران شنیده باشند و شاید مقاله مربوط به صحاح العجم محیط راهم در مجله آینده اسفند ماه ۱۳۶۲ پدید و خواننده باشند، و نمیدانم چطور خود را راضی کرده‌اند چنین نسبت دروغی زیر نظر ایشان در صفحه ۲۴ از وارلیخ به محیط طباطبائی داده شود:

"... شدیداً موجودیت، تاریخ، زبان و فرهنگ و حتی خود مردم ترک زبان ایران (!)

را تلویحاً انکار نموده‌اند (۴) و تکیه کلامشان اکثراً "ایرانی‌نژاد" (با علامت تعجب!) و ایرانی‌اصل (با همان نشانه!) بوده...

قضا را من از آن افراد ددمی‌اپورتونیست نیستم که حرفی را بزنم یا موضوعی را بنویسم و در صورت برخورد به اشکال یا بازخواست از آن رو برتابم و بگریزم یا برگردم و انکار کنم.

خدای نخواست، اگر همین اکاذیب ادعای آقای بیگدلی را روزی بر زبان قلم بگذارم، بدانید که مسئولیت آن را دلیرانه بر عهده می‌گیرم و مردانه از آن دفاع می‌کنم ولی اکنون که چنین امری صورت نپذیرفته، چرا با دید در مجله واریلیخ بقلم سرکار پروفیسور بیگدلی، در معرض تهمت و ناسزا قرار گرفته باشم؟!
نمیدانم کلاً چنین نا روائی را با یدبه هیأت مدیره مجله و یا خوانندگان یرلیخ بیرم و از ایشان انصاف بطلبیم؟

آری! گفته‌ام و از عهده اثبات آن برآمده‌ام که صحاح العجم از هندو شاه نجفوانی نیست، و او را منشی اصیل ایرانی معرفی کرده‌ام و هم‌اکنون، او را آذربایجانی و آذانی و ایرانی اصیل می‌شناسم.

کجای این مطلب بفرمائید! بموجودیت و تاریخ و زبان و فرهنگ دو هزار و چند صد ساله سرزمین ماد و پهل و آذربایجان برمیخورد و یا تلویحاً چیزی از مقوله تهمت‌های مقاله نگار یرلیخ را تأیید می‌کند.
ببینید، آقای دکتر نوشته‌اند:

"۱- ایرانی با آریایی مترادف نیست و" ۲- نژادها دارای حقوق و مزایای برابر هستند... ۳- مؤلف صحاح الفرس را با آب و تاب یک نفر منشی اصیل ایرانی نژاد فارسی زبان می‌شمارد! ۴- مگر ایرانی نژادی تنها و منوط به فارسی زبان بودن است؟ ۵- مگر مؤلف صحاح الفرس فرزند مؤلف صحاح العجم نیست؟! چون پدر فارسی و ترکی نوشته، مردود است و نا اصل، و پسر، فارسی‌فارسی نوشته، مقبول است و اصیل؟! "

باید از آقای دکتر کاردان فن مغالطه و تهمت و افترا پرسید اگر لفظ ایران از اصل آریین و آریا ن‌میباشد، خوب است برای آنهم، مانند "باکویه" فارسی یک ریشه ترکی و تاتاری و خزری جعل کنید و بی‌باکانه بر زبان قلم بنهید!
اگر هندو شاه و پسرش محمد هندو شاه منشی اصیل ایرانی نژاد از مردم اراک نباشند پس بزعم شما از هندوان مهاجر به ایران بوده‌اند؟!

مگر کورش و تیرداد و بلاش و اردشیر و بیزدگرد را که ما ندانم فارسی زبان نبوده، و سخن به پهلوی و پارسی آنشالی می‌گفته‌اند و مینوشته‌اند، ما ایرانی‌نژاد نمی‌شناسیم؟

همه صحبت ما در این بوده است که مؤلف صحاح العجم هیچگونه نسبتی با مردمان نخبه‌ان نداشته، تا چه رسد که او را پدر مؤلف صحاح الفرس بینگاریم. اما در مقایسه میان پیدر و پسر، ما محمد و هندو شاه را بدون تصور اختلاف زبان دونفر ایرانی‌اصیل و مقبول میدانیم و موجبی برای احتمال وجود تفاوت در میان آن دو نمینگریم.

بنا بر این بفرمائید شما این حرفها را از کجا در آورده‌اید که نویسنده مقاله، آئینده مورد انتقاد شما، خود از آن بی‌خبر است؟!

آقای دکتر! اگر بار دیگر امکان بازگشت به باکو نصیب گردد، این سخنها را بر سر گور دوست فقید ما شادروان عبدالکریم علی‌زاده بجای فاتحه بخوانید و آنگاه به جان گوش فرادارید تا بشنوید که روح آن شادروان با تعجب، شاگرد و قادار خود را مورد خطاب تلخ و عتاب تند قرار میدهد و میگوید: یولداش، دخلی وار؟ برای رعایت اختصار از عبارات و مطالب دیگری که مشابه این سخنان پروفیسور بیگدلی است صرف نظر میکنیم تا کمتر مصدع خوانندگان و ارباب ریخ شده باشیم، ولی نمیتوانیم از این مطلب بی‌پروپا که روی یک سوم از صفحه ۲۸ مجله و صفحه سوم مقاله را سیاه کرده است، چشم‌پوشیم:

"۱- نویسنده مقاله (آئینده) گوئی بکلی از مهاجرت‌های ترکان اوغوز و سلجوقیان از هزار و اندی سال قبل (۴) و ترکان قیجا ق (۴) و خزر (۴) و آوار (۴) و سوار (۴) و غیره را که قبل از اوغوزها به آذربایجان آمده‌اند، به‌شمار نیاورده‌اند! شاید علت این نسیان! بدان جهت است که مهاجرت ترکان و یورش سلجوقیان! در تاریخهای آریا مهری! حذف شده بود!؟ یک نگاه گذرا به تواریخ غیر آریا مهری؟ در حال، آشکار میسازد که زبان عمومی مردم آذربایجان! لااقل بعد از نقل و انتقال اقوام ترک اوغوز و آمدن سلاجقه، ترکی بوده و مهاجرت‌های بعدی متمم و مکمل آنها بوده است و گویشهای محلی از قبیل تاتی و هرزنی و غیره که بقول مقدسی بیش از ۷۰ بوده، در بیشتر نقاط این مرز و بوم منسوخ شده بود!؟"

"۲- استاد ما، متشکرم بر روی مقاصد که شایسته شأن بزرگوارشان نیست (۴)، لغتنا مه صحاح العجم هندو شاه پدر را که یک فرهنگ فارسی، عربی، با پهلوی و ترکی آذری است با صحاح العجمیه پیرعلی برکوی که (نذیده) یک لغتنا مه فارسی و عربی و ترکی عثمانی است اشتباه میکند! علتش هم این است که نامبرده (یعنی استاد دکترا) نه ترکی آذری میدانند و نه ترکی عثمانی (و نه عربی و فارسی هم) تا بتوانند با مطالعه این دو اثر، فرق بین لغات و اختلاف تلفظ آنها را دریابند."

پس از تقدیم معذرت مکرر از تطویل منقولات لا طایل با اجازه خوانندگان مجله،

جواب این بخش را از آخر شروع میکنیم و روبرو بر میگردیم .

ناشر صحاح العجم که در اثر سیر و سلوک جهان مشمول خود تنها میتوانند میان ترکی آذربایجانی و ترکی عثمانی فرق بگذارند ، از اول چرا که رکی را که بقول ایشان از اصل ترکی نمیداند ، نکردند و نسخه صحاح العجم منقول از اصل موجود در براتیسلاو را پیش از تحریر و چاپ با نسخه کامل محفوظ در کتابخانه ملی ملک تهران و سپس کهنه ترین نسخه و متعلق به کتابخانه رضوی مشهد ، بطور سرسری مطابقه و مقابله نفرمودند تا دریا بند که هر سه نسخه ، یک کتاب است و الفاظ عربی نظیر کلمه های فارسی که در دو نسخه ناقص از متن برداشته شده ، در نسخه کامل موجود دیده میشود ولی اصل فارسی و زیر نویس ترکی در هر سه نسخه بر یک منوال بوده و ترکی آن همان ترکی زبان بومی مؤلف کتاب است که اهل عثمانی میباشد . عزیزم ! چرا کاری را که نویسنده ترکی نندانی از مقابله نسخه سوم موجود در یکی از کتابخانه های خصوصی تهران با نسخه چاپ شما کرد و از این راه بمقاله مجله آینده دست یافت خود شما نکردید تا جلو سبکسری قلم تیغ بند خود را بگیری و نگذارید مصیبتی شود و ناسزا بگویی و تهمت بزند و نسبت کفر سیاسی و زندق مکتبی در القاب ملت گرا و نژاد پرست و طرفدار از حق و ناحق به کسی بدهید که آزاد بدینیا آمده و آزاد زیسته و آرزو دارد آزاده بماند تا لحظه ای که از دنیا قدم بیرون بگذارد .

اینکه نوشته اید " روی مقاصدی که در شأن بزرگوارشان نیست " نمیفهمم مقصود از مقاصدی که در شأن بزرگواری نیست ، چیست ؟ فرض کنید که کتاب صحاح العجم بطور مسلم تألیف هندو شاه نخجوانی نباشد و از آن پیر علی برکوی ، یادگیری باشد ، آیا این مطلب به کجای عرب و عجمی بر می خورد که شامل فارس و ترک و غیر ترک هم میشود ؟ اما ، بحث درباره زبانهای آذری و کردی و ارانی و لهجه های متعدد هر یک از آنها که در قلمرو ما قدیم یا آذربایجان جدید از کی و تا چه موقعی متداول بوده است ، و همچنین وضع اجتماعی و ادبی آذربایجان پیش از ایلغار تاتار تا تاخت و تاز تیمور و دوران صفویه و قاجاریه بر چه منوال بوده است ، نیاز به مجال وسیعتری از زمان و مکان و قلم دارد تا بتواند از دکتر بیگدلی و نظایرشان رفع شبهه کند و این کار سنگین ، ولی آسان تصور میکنم از عهده آقایان دکتر زریاب خویی و دکتر مرتضوی و دکتر ریاحی از استادان بنام آذربایجان نشگاه که جوانتر از این پیر شکسته حالند بهتر بر می آید و با دیدن ایشان تمنی کرد تا برادران آذربایجانی ما و خود را به حقیقت و واقعیت این امور آشنا سازند .

در صورتیکه خود دکتر بیگدلی هم به روش خود آموز خواسته باشد خود را از شرتلقینات ره آورد ممالک آن سوی رود های ارس و کر و مانیچ و ولگا رها سازند ، بهتر است در طی یک برنامهریزی ادبی ، نخست به رساله زبان آذری اثر مرحوم کسروی تبریزی چاپ

۱۳۱۰ و سپس به مقاله زبان تبریزی نوشته محمد محیط طباطبائی مندرج در مجله آموزش و پرورش سال ۱۳۱۷ و بعد از آن به رساله‌های مرحوم عبدالعلی‌کارنگ و آقای یحیی‌ذکاء درباره لهجه‌های موجود و حاضر تاتی و هرزنی و گلین قیه و کرنیکان و مقاله‌های فاضلانۀ ادیب طوسی در نشریه دانشکده ادبیات تبریز و کتاب جامع آقای رحیم ملک مقاله و رساله دکتر مرتضوی و مقاله آقای عنایت‌الله رضا که در آخرین شماره از مجله آینده نوشته و همچنین کتاب مطبوعه و درباره "از آن" و نظایر دیگر آنها که در طی چهار سال اخیر متوالیاً انتشار یافته است، مراجعه کنند تا در بابندگی محو آثار لهجه‌های متعدد زبان آذری کهن در روزگار سلطنت قاجاریه، بیش از روزگار صفویه وایلکانیا و مغول و اتابکان و سلاجقه صورت پذیرفته و ترکی‌کنونی جای آنها را گرفته است. چون سخن به عصر حاضر کشید به نقل شنیده‌ای در این باره اکتفا میکنم:

در سال ۱۳۱۷ که برای تحقیق درباره مقبره الشعرا به دعوت یکی از دوستان به تبریز رفته بودم، در منزل مه‌انداز ریزرگوار که مرحوم سید عباس طباطبائی رئیس محاکم بدایت آذربایجان در آن تاریخ بود، با پسر بزرگ زمانده‌ای از مظفرالدین شاه آشنا شدم که مقیم تبریز بود و نامش بیادمنیاد. در ضمن سخنها که از پدرش در دوره ولیعهدی و میگفت، چنین گفت:

"در یک سفر بلوک گردشی که هنوز خردسال بودم همراه پدر به محلی میان تبریز و مراغه رسیدیم. (که از آن اسم برد ولی فراموش کرده‌ام) مردم آنجا به یک زبان دهاتی سخن میگفتند که بر ما معلوم نبود و ترکی نمیدانستند. پدرم سفارش اکید کرد تا نوبت دیگر که بدینجا می‌آیم با یدهمه بترکی با من حرف بزنید پس از انعقاد قرارداد ترکمانچای و تخلیه تبریز از سپاهیان روسیه، گروهی از آنان که با روسها در موقع اشغال، همکاری و معامله کرده بودند بدان سوی آرس در پی سپاه بیگانه رفتند که از آن جمله آخوند شیخ‌علی صغری خالی میرزا فتح‌علی بوده که بعداً او را به واسطه این قرابت، آخوندوف نامیدند

عباس میرزا برای پرکردن جای اینگونه مهاجرین، دعوتنامه به سراسر ایران فرستاد و گروهی پیشه‌وران و مردان کاری از اصفهان و تهران و بروجرد و مازندران و آشتیان و تفرش و غیره به تبریز شتافتند و سکونت اختیار کردند که عموماً به استعمال زبان ترکی‌ناگزیر شدند که زبان درخانه ولیعهد و شاهنشاه ایران بود. تنه این مقاله برای چاپ در شماره آینده تقدیم‌های تحریریه و اریغ خواهد شد که زحمت خواندن آن بزرگ شماره تحمیل نشود.

در ادامه، بموضوعی که در بخش دوم مقاله مفصلتر یاد شده اشاره می‌رود و آن

غفلت از اشاره بدانکه فحوای مطلب منقول، از نسخه خطی نزهة القلوب بوده که در نسخه‌های متعدد خطی و چاپی متداول از آن نشانی ندیده‌است زیرا مستوفی هر جا نشانی از وجود ترک تتری می‌برده درخوی و کلیبر و گرمروود و در نسخه - ای خطی او جان، بدان تصریح کرده ولی درباره تبریز و ارومیه و خونج و مرند و سراب و اردبیل و مراغه که از بلاد معتبر عصر بوده‌اند از وجود ترکی در شهرها خبری نداده‌است. تنها در نسخه‌ای خطی دیده‌ام که وجود ترکان را در اطراف شهر تبریز با تعجب ذکر می‌کند. اما ترکوش که درباره مردم مراغه گفته به اعتبار مفهوم "وش" اشاره به تأثیر زندگانی تا تارها در محیط پایتخت مغول می‌باشد و گرنه زبان آنجا مانند تبریز و ارومیه و اردبیل نوعی پهلوی بوده‌است مثالی که مستوفی راجع به انگور خلوقی ارومیه از زبان تبریزی متداول آورده همانا در چهل و هفت سال پیش الهام بخش قلم محیط طباطبائی در تحریر مقاله زبان تبریزی معهود بوده‌است.

نکته‌ای که حیف است بعرض خوانندگان هوشیار و اریغ نرسد این موضوع است که سفیدچهره بودن آیا از مختصات نژادی اقوام ایرانی و سامی و یا ختا و تاتار است؟ مگر این که پروفیسور بیگدلی موضوع را مربوط بدین دانسته و پذیرفته باشند که برنج سفید رنگ او را سفید، و ذرت و گندم زرد می‌کند و از بابت برنج خواری، ترکان تتری را سفیدچهره ختائی نژاد شمرده باشند.

تابخش دوم بحث در واریغ، خدا حافظ! محمد محیط طباطبائی

۱۳۶۳/۵/۲۲

﴿ آتالار سوزو و مثل لری ﴾

- آداملیغی آدامدان ایسته ، خوش اییی قیزیل گولدن .
آغ گون آدامی آغاردار ، قارا گون قارالدار .
آداملیق پولونان دکیل کی ، بازاردان آلسان .
بختین یارین یار دکیل ، ترکین قیلماق عار دکیل .
باغ وقتی باغبانین قولاغی آغیر ائشیده ر .
باشیمی سیندیریب ، اتگیمه قوز دولدورما .
جاهلده سوز اکلنمه ز ، گونبذده قوز .
چوخ بوداقلار کئوتوک لر اوسته دوغرانیب .
شریک یاغشی اولسایدی ، تانری آوزو اوچون توتاردی .
شفا پیاله نین تکینده اولار .
اوشاغا ایشدی دالینجا گشت .
صوغانی کیم یئیه ر ، درده جر . عیبی کیم دئییه ر ، عیبه جر .
میخاناچی نین شاهی اوزوم آیاقلایان اولار .
مناره یه خرچی چیخمایان دئییه رس یئردن گوبله ک چیخیب .
یوز ماما بیغیلا کوچ دوغانا دوشر .
یوخاری باخیب غم ائله یینجه ، آشاغی باخیب دم ائله .
یامان یئیجین اولسون ، یامان دئیجین اولماسین .
اولو (بویوک) سوزونه باخمایان ، اولایا - اولایا قالار .
لوطی لار قویدولار کی ، یاتام ، سنی یوخودا گوره م .
لای لای بیلیرسن ، نییه یاتمیرسان ؟
چالغان گویده فیزلانی ، جوجه نین اوره کی بولانی .
باشینا کول ده الهسن ، اوچا کوللوکدن اله .
یالانین خوروزو یوخدور کی ، بانلا سین .
اؤزگه ، اؤزگه نین نامازینی دستمازسیز قیلار .
کئچی نی ، کئچی آیاغیندان آسارلار ، قویونو ، قویون .
بیز یالواردیق دازا ، دازدا ، اوزون قویدو نازا .
زداندا صبر ائله یین آخیر تخته چیخار .

* یاشا *

انسانا وچون گۆزل خصلت :
اؤز خلقینه صداقت دیر .
اوندان گۆزل خصلت وارسا :
انتظار سیز محبت دیر .
داهانجیب ، داها یوکسک :
بیر عوض سیز سخاوت دیر .

خیر ایش گۆرسن ، اونوت گۆردون ،
بیر آله ، بیرسن بیل ، یاشا !

* * *

اوزون عؤمور نه یه گرک ؟
چالیش عمرون انلی کئچسین .
حیاتینی بارلی سئوسن ،
قوی دومانلی ، چنلی کئچسین .
دشمه نغیله ، چالیش آنجاق :
سنین عمرون سنلی کئچسین .

اؤرگه لرتک : مین ایل آزدیر ،
اؤزون کیمی : بیر ایل یاشا !

* * *

آدینی کی شاعر قویدون ،
اؤز خلقی نین دیلی سن سن .
علامه دهر اولسان دا
سانما ائلجه بیلیرسن سن .
مجیز یازسان ،
نوح عمروجه یاشاسان دا ،

اولوسن سن ،
یغری گلسه ، حق سؤزو دئی !
اولسن ده اول ،

دیریل ،

یاشا !

دئدی : نغیلیم ؟ ، قیسا عمروم
یاشا ما میش چاتیر باشا .
دئدیم : سن ده ، هر بیرگونون
بیر آ یاشا ، بیر ایل یاشا !

* * *

بیر بولود اول ، یاز بولودی
گاه گولوب ، گاه آغلایسان .
سئل ده اولسان ، کوکره مه کی ،
حیات یولون باغلایسان .
آراز اول کی ، بئشیگینده
دنیز کیمی چاغلایسان .
ساکن اولسان ، قوخیو یارسان
هئی بولان ،
هئی دورول ،

یاشا !

* * *

ایسته سن کی ، عمرون چایی
عمان کیمی درین اولسون ،
بو دالغالی حیات سنه
بال شهدی تک شیرین اولسون ،
اؤزون آزاد یاشا یارکن
اوره کلرده یغرین اولسون ،
محبت اوره کین آج ،
هم سئو ،

همده

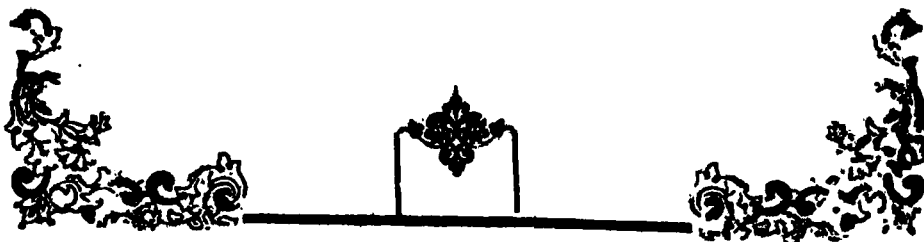
سئویل ،

یاشا !

* * *

دېلىم

اوڭرە نىب بىلدىم حيات ايچرە نە وار يىمىدى دېلىم
 گۈل چېچك عطرىلى بىر نازلى باھار يىمىدى دېلىم
 دۆشۈنم^(۱)، ھرنە دۇيام^(۲) ھرنە وار اونداندۇ منە
 عشق ، نەزۋوقۇم ، ھوھسىم ، سەۋگىلى يارىمىدى دېلىم
 ائىشىملە^(۳) ، يۈكۈشۈم ، جان جىگرىم ، عقل ھوشۇم
 ايلىگىملە - سۆمۈگۈم ، قانلا دامار يىمىدى دېلىم
 اعتبار يىم ، شرفىم ، منلىگىم اول دۇغما آنام
 آنامىن دا آناسى شانلى وقارىمىدى دېلىم
 او منىم ھر گەدېشىم ، فكريلە ھسىم ، ال ايشىم
 كىچمىش ، ايندىم ، گلېشىم وارلىق ميار يىمىدى دېلىم
 دىل آچاندان بىرى وىرمىش بىلە ھردۇيغوما سىس
 دىللىر ايچرە سۆزۈ بول ، وارلى ديار يىمىدى دېلىم
 گۈنشىم ، اولدۇزۇم ، آيىم ، بىر كىلى بۇلۇدۇم
 پارلاق آيدىن سحرىم اولكە مدار يىمىدى دېلىم
 يعنى يۇردۇمدى مقدس بۇ ھىنئىرسىئىز وطنىم
 آراز يىم ، آريا جايىم ، كۆر تىك آخار يىمىدى دېلىم
 ھر ايشىم ، ھر امەگىم ؟ دۆزلۈگۈم ، ايستى چۆرەگىم
 واز كىچىلمز گرەگىم ھرنە كى وار يىمىدى دېلىم
 بىر كىلى اكيىنىم ، ميوەلى باغىم ، چىنىم
 سۆنىۈلۈم ، نازلى گۈلۈم ، خافنە خار يىمىدى دېلىم
 دۇرتجە مىنەردى تەل بۇ دىرلىگە جووھر اولان
 طۇرپاغىم ، اولدلا ، سۇيۇم ھم رۆزگار^(۵) يىمىدى دېلىم
 گۈر گۈنشىدىن سۇد امىب سانكى حياتىن اوزۇدۇر
 ائلىمىن ھر چاغىنا ايشىق ما چار يىمىدى دېلىم
 سىن اوزۇن عشق اولدۇنۇ باغرىنا توكدۇن ساوالان
 بۇدا اونداندۇ يەنە اصل بانار يىمىدى دېلىم



دیلیم

- ۱ * ائلریمه گۆنش کییمی
منه چتین دۆگونلیری
- ۲ * هر چتینه آل آتماغا
دویغولاریم آنلاتماغا
- ۳ * قایغیلیدیر، سئوینج یایان
دۆنیا دوردۇقجا صۇلمايان
- ۴ * دۆز یولونا ایناندیغیم
یانارایکن ، دایاندیغیم
- ۵ * اردملیدیر (۱۵) بویوک ارهن ۱۱
هپ ایستکلردن درس وئرهن
- ۶ * هنج کینمهیه باش اگمهین
باش زیروه سی عرشه دگن
- ۷ * خوش گۆرکملی ، گۆرۆکلۆدۆر
شیریندیر ، زنگین گۆکلۆدۆر
- ۸ * دۇغما دیلین محبتی
هر بیر ائلی ، هر ملتى
- ۹ * ائلرین اوز دۇغما دیلی
گز بیر دولان بهزیم ائلی
- ایشیق صاچاریمدی دیلیم
هاسات ۷ آچاریمدی دیلیم
- هر آن هارایا چاتماغا
گۆر نه قاچاریمدی دیلیم
- (۸) اینجه رۇحلاری اوخشیان
گۆللۆ باهاریمدی دیلیم
- عشقی اودیله یاندیغیم
سئوگی یاخاریمدی (۹) دیلیم
- منه دۆز یول لار گۆستهرن
بیلگی پئناریمدی دیلیم
- هر سۆزۆ دۇغرو سؤیلهین
بویلۇ چناریمدی دیلیم
- صاچاغلیدیر هورۆکلۆدۆر
قویوق قویاریمدی دیلیم
- امگرتدی بو حقیقتی
آیب (۱۲) صایاریمدی دیلیم
- امزلرینه شیرین ، بلی؟
گۆر افتخاریمدی دیلیم

۱۰ بیلن میرم ، چوعدور یاشی * هله آغارماییب باشی
 برک قویولوب تمل داشی * کی اقتدریتمدی دیلیم

۱۱ بیر یاد بیزه آغیز بوزه * خورباغا، صالا خوار گوزه
 دای اینانما اقلیم دوزه * ناموسوم ، عاریتمدی دیلیم

۱۲ خوش عطیرلی باغیم اودور * بالیم ، کرهه ، یاغیم اودور
 سؤد ، آغیز آقایماغیم اودور * یاخشی یاراریمدی دیلیم

۱۳ ان اوغورلو چاغیم منیم * برک دایاناچاغیم منیم
 ائله آرخاء داغیم منیم * علوی قراریمدی دیلیم



(۱) دۆشۆنجه و دۇيغۇفكر و احساس (۲) ائنيش و يۇكوش = آشاغى و
 يۇخارى (۳) امك = سعي و جهد، انسانين عقلى و جسمانى گرگينلىك
 طلب ائدن مقصده اويغۇن فايدالى چاليشماغى . (۴) تمل = قويۇق، اصل،
 اساس ، بينغوره . (۵) صاچار يا صاچان = يايان ، نشرائدن ، سەپن
 (۶) رۆزگار = نسيم ، يئل . * يانار = اودلو، حرارتلى ، آلوو
 صاچان ، اود توكن آليشقان و يانار داغ / آتشفشان .
 (۷) هاسات = آسان (۸) اوخشاين = تلطيف ائدن ، سئويب نوارش
 ائدن . (۹) ياخار = يانديريجى ، يانديران . (۱۰) اردم = ادب ،
 فضيلت . (۱۱) ارهن = ار ، قوچاق ، ايگيد و اولياء (۱۲) آييب -
 صايماق = دگرلنديرمك ، محترم صايماق . (۱۳) آغيز = يعنى دوغموش
 قويۇن ، اينك و قارامال و مەمەلى لرین ايلك سؤدۆ ، آغوز ، فله .
 (۱۴) اوغورلو = خيرلى ، بركتلى ، مسعود و ميمنتلى . • يارار =
 ايشه گلير ، لازم ، منفعتلى ، قابل

تو خا رخا نلی عا بباس

(۱)

اورتا ایران تورک لری نین روایتی

عزیز وارلیق مجله سی نین بیرینجی و ایکینجی ایل صایی لاریندا ، آقای عباس مهیار یازان " توفارقانلی عاشیق عابباس " سوز باشی آلتیندا ، عاشیق عابباسین ناغیلی درج اولونموشدور . ناغیلین صونو- ندا بو سؤلجه کین گله جکده میانه روایتی نین درج اولونماقی دا و عده وئرلمیشدیر ، بوگونه جن او روایت درج اولونما ییبدیر . اما ، اورتا ایران تورک لری و قشقائی لار روایتینده ده بو شیرین و خماسی ناغیل چوخ مشهوردور و توفارقان روایتیندن چوخ - چوخ تفاوتی واردیر ، ائله کی :

توفارقان روایتینده گولگر عابباسین عمی قیزیسی دیر . اما ، اورتا ایران تورک لری نین روایتینده اوزگه قیزدیر و آتاسی نین آدی سلطان مراد دیر کی ، تبریزده شاه عابباس طرفیندن حکومت ائده رمیش . توفارقان روایتینده عابباسینان شاه عابباس طرفیندن بیر- بیرینه دگیب- دولاشمالاری یوموشاقدیر ، اما ، اورتا ایران روایتینده عابباس اوزو اردبیلده خانقاهدا عبادت ائدیپ و درس اوخویوب و ملایقا حاضر اولارمیش و او زامان روحانی لرین ائوندری " امام " دان امداد ایسته ییب دیر . اورتا ایران روایتینده عابباس شاه عابباسین نوچه و سردارلاریندان صایلیب ، اما ، توفارقان روایتینده بقله دگیل .

توفارقان روایتینده ، عابباسین احمد و قره وینس ایلم دوست

اولماقی مطرح اولوب ولی اورتا ایران روایتینده بو یوخدور .

اورتا ایران ناغیلینده گولگرین آپارماقینا فقط قول عبدالله گله ر ، اما ، توفارقان روایتینده شاه عابباسین اوچ نفر سردارلاریندا گفته لر .

ساره ، همدان ، قزوین ، اسدآباد ، ملایر ، تاکستان ، بوئین زهرا

شهریار، اراک، قم، تفرش، فریدن و قشقای تورک لری نین روا -
 یتینده " توفارقانلی عابباس " دئیلمیر، بلکه، دوخارخانلی وتوخار
 - خانلی عابباس = دهخوارقانلی عابباس دئیلمیر و اونلار جابوتفاوت
 لردن بو ایکی روایتده واردیر کی سؤلچهگی اوخویاندا یئگراق نظره
 گلیر.

توخارخان یا دوخارخانلی عابباس ناغیلی نین یازیسینی بیزیم
 اوچون آقای عاشیق عباس غلامی ملایری گتیریبکی، اونون بیان ائدهنی
 عاشیق علی دیر. من ده بو سؤلچهگی دوغرولدوب حرمتلی اوخوجولارا
 تقدیم ائدیرم، ایندی بو سیز و بودا توخارخانلی عابباسین اورتا
 ایران تورک لری نین روایتینده شیرین ناغیلی:

توخارخانلی عابباس

ناقل شیرین بیان بئله دئییر: تبریز شهرینده بیر حاکم وارییدی.
 آدینا سلطان مراد دئیهدیلر. مالی - دولتی حددن چیخمیشدی. البته
 شاه عابباس طرفیندن حکومت ائدهردی و هر ایل تبریزین باج خراجینی
 اصفهاندا، شاه عابباسا یوللاردی. اونداکي شاه عابباس ارمنستان
 دعواسیندان قایتمیشدی، تبریزده سلطان مرادا قوناق اولدو. سلطان مراد -
 دین آلتی یاشیندا بیر گؤزه ل قیزی وارییدی بوتون ایران وارمنستاندا
 اونا بنزه ر گؤزه ل یوخودو، شاه عابباس او قیزی گوروب خبر آلدی کی،:
 ' بوقیز کیمیندیر؟' سلطان مراد عرض ائله دی: " قبله" عالم ساق اولسون
 سیزه کنیزدیر" شاه عباس سوروشوب: " آدی نه دیر؟" سلطان مراد جواب
 وئردی کی: " آدی گولگز دیر، من بو قیزی قبله" عالمه کنیز وئیرم
 "شاه عباس بویوردو: " من ده بو قیزین آدینی ایران سلطان قویورام
 و سنین اوزووہ تاپشیرام کی هر وقت بو قیز اون بخش یاشینا
 یئتیشدی، منیمچون اصفاهانا گتیر" شاه عباس اصفاهانا گلیب خلاصه
 بیرمدت کفچیب گولگزین شهرتی بوتون اطرافی دوتوب، یاشی دا اون
 دؤرده حقله دی، گولگزین آوازه سی عثمانلی شاهی نین دا قولاقینا
 یئتیشیب اقلچی گؤنده ریب سلطان مراد یانینا کی " قیزی وئر منیم
 اوغلوما " سلطان مراد اقلچینی جواب ائله ییب، اقلچی قاییتدی،
 عثمانلی پادشاهی نین آجیقینا گلیب اوغلونو آلتیمیش مین قوشونویلان
 تبریزه گؤنده ریب کی گولگری گوجونن آپا رسینلار، قوشون گلیب تبریزین
 ایکی آغاجلیغیندا اوردو ووروب، بیر قاصد تبریزده سلطان مراد یانینا

گونده‌ردی کی، گولگزی بیر کجاویه میندیریب، منیمچون گونده‌رگنن، اگر اطاعت‌اٹمه‌ین، تبریز شهرین باشینا بیخارام" سلطان مراد قووم قاداش ومیرلرین یانینا ایسته‌ییب، اولارا دئدی کی: "من بو قیزین وعده‌سینی شاه عباسا وئرمیشم، اگر بو قیزی عثمانلی شاه‌ینین اوغلونا وئرم قورخورام، شاه عباس‌خبردار اولوب، تمام دولتیمی تاراج اٹله‌یه، ائوزوموده ائلدوره بو طرفندنه من بو قوشونونان باشاریب‌دعوا ائده بیلهرم، پس منیم تکلیفیم نه‌دیر؟"

اولار هامیسی جواب وئردیلر کی، صلاح بودور سن عثمانلی پادشاهی- نین اوغلوندان قیرخ گون مهلت‌آلان، بو مدتده بیر نفر یولا سالیب اصفاهاندا شاه عباسا اطلاع وئرن. او وقت‌شاه عباسا اگر قیزی ایسته‌دی، ائوزو قوشونون جوابین وئره‌ر. اگر ایسته‌مه‌دی قیزی وئره‌رن بو آپارار، شرده یاتار. سلطان‌مراد بو سئوزو قبول اٹله‌ییب، عثمان لی پادشاهی نین اوغلوندان قیرخ گون مهلت‌آلدی و بیر کاغاذ شاه عباسا یازیب، وئریب‌بیر قاصده اصفاهان شهرینه گونده‌ردی. قاصد چاتیب، عریضه‌نی شاه عباس‌حضورونا تقدیم اٹله‌دی. شاه‌عباس کاغاذی‌آلیب، اوخویوب، گوردو کی، سلطان‌مراد یازیب: "قبله‌عالم سلامت‌اولسون. بنده او قیز کی، کنیزلیگه سیزین خدمتیزه تقدیم‌اٹله- دیم ایندی عثمانلی پادشاهی نین اوغلو قوشون چکیب، گلیب‌ایسته‌ر گوجن قیزی مندن‌آلیب آپارسین، قیزده کی قبله‌ عالمه تعلق‌ی وار - دیر والسلام".

شاه عباس‌کاغاذی اوخویوب، گوره‌ر گوزو گورمز اولوب‌توک‌لر- اوزونده بیز- بیز اولوب‌رنگ‌روخو قیزاریب، دئدی: عثمانلی شاهی نین اوغلو میدان‌ی نره شیرلردن بوش‌گوروب، ایشی اورا چاتیب‌کی، قوشون چکیب گله ایران‌دان قیز آپارا؟

اگر ایران‌دا قیز وار، اوغلان‌دا وار. شاه عباس‌تامام‌دلور- لری و نوچه‌لری ایسته‌ییب اولار ایچیندن عباس‌آدلی دلوره کسی، "دوخارخان" اهلی‌ایدی دئدی: "عباس‌قوشون گوتوروب‌گئده‌رن تبریزه، عثمانلی پادشاهی نین اوغلونون یا ائوزون یا باشین، منیمچون کتیره‌رن. اگر گولگزه حرم‌سرایه لایق‌دیر گتیر. اگر لایق‌ دگیل اورادا امیرلرین بیریسینه وئر." عباس قبول اٹله‌ییب، اون یکی مین قوشون گوتوروب، تبریزه ساری حرکت‌اٹله‌دی. اما بـ

عابباس دا اوردان کی، کمر بسته شاه ولایت ایدی، همی ده شاه ولایت الیندن جام ایچیپ حق عاشیقی ایدی، همیشه گره کیدی چوگور یانیندا اولسون پهلوانلیقدا دا تامام ایدی. خلاصه عابباس قوشونونو گوتو-روب، هتج یفرده دورما ییب تا اینکه تبریزه یکتیشیب، عثمانلی قوشونو قا باغیندا صف چکیب میدانا گیریپ مبارز ایسته دی. نچه نفر عثمانلی دلاورلریندن گلیب میدانا عابباس الینده اولدولر، داخی بیرکیمسه میدانا گیرماق جرأتی ائله مه دی. عابباس هر نه مبارزایسته-یبب گلن اولمادی. کی غضناک شیر کیمی اوزون قوشونسا ووردو. عابباسین قوشونودا اونون دالیسی جه حمله ائله دیلر. اما، عابباس اولولردن تبه دوزه لدیب، عثمانلی قوشونو داخی طاقت گتیرمه ییب، قویوب قا چدیلار. عابباس قوشونا شکست وئره نندن صورا گلیب تبریز شهرینده اوچ گون سلطانمرادا قوناق اولوب، اوچ گوندن صورا عابباس سلطانمرادا دئدی: گولکزین تداروکون گوروب بیزی یولا سال.

سلطانمراد دئدی: عابباس نچه گون سن بوردا قال. اولما یا عثمانلی قوشونو سن گئده نندن صورا قاپیدیپ بیزی قتل بیزی قتل عام ائده لر. عابباس بو سوزو تصدیق ائله دی. دئدی: پس من بیر نچه گون شکارا گئده م سن ده قیزین تدارکون گورگون. عابباس سحر دوروب شکارا چیخدی. اما بو طرفدن سلطانمراد شهردن قیراق بیر بهشت کیمی باغ گولگز ایچون قاپیرمیشدی. گولگز باهارین اوللریندن گلیب آلتی آی بو باغدا قالیردی و اول پاییز گئدردی شهره. بوموسمه باغدا اولاردی. خلاصه عابباس کی شکارا گئتمیشدی طرلان قوشونو بورا - غدی، امزوده دوشدو طرلان دالینا قوش گئدیپ بیرباغا گیردی. عابباس باغین قاپیسیندان هر نه چاغیردی گوردو گلن بوخودور، کمند آتدی دیوار دان آشدی. باغین ایچینه گیردی. باغین اورتالیغیندا حوضون قیراغیندا گوردو بیر گوزه ل قیز یئرین سالیب ایستیر یاتسین عابباس او قیزی گورنده اونا ائله گرفتار و عاشق اولدو کی، ایستیردی غش ائیله سین. مین مصیبتینن امزونو ساغلا ییب بیر قدر تاماشا ائله دی دوباره امز- امزونه دئدی: بوردان باخماقین نه فایداسی وار؟ یئیراق بودور بئش کلمه بوردا دئیم بو قیزین حالینا یعتیک اولوم. گوروم کیمدیر؟ و بوردا نه ائله یری؟ بیزده بللی ائله ییم کی، اره گئدیپ یا قیزدیر، اگر قیز اولسا بلکه منه گلده گوره ک عابباس نه دئیر:

ناگاهانندان بئله باغا
 قول بوینونا، لب دهانا
 داغلار باشی چیچکله نیر
 یغرین سالیتر ترچکله نیر
 ترمه نی چکیب دیزینه
 تر شئی نم، دوشوب اوزونه
 قیز نئجه دوشدوم بوباغا
 بو جانانی بیر قوجاقا
 قوربانام زولفون پیچینه
 بو گۆزل قوینو ایچینه
 اوزوندور بازی لار، قوللار
 زنخانداندا قوشا خاللار
 بو باغ اوستهن، گشقرقوشلار
 قدرتنن چکیلیب قاشلار
 جگریمین یاراسینندان
 آق سینه ده مہ سینندن
 سونبول کیمین بوچاقینندان
 بو گۆزلین بوخاقینندان
 "عابباس" دئییر: ایلدن ایله
 بو قیزینن بیله - بیله

دوشن عمرو تازالانییر
 سالان عمرو تازالانییر
 گول آچیلیب گویچکله نیر
 یاتان عمرو تازالانییر
 سورمه نی چکیب گۆزوننه
 سیلن عمرو تازالانییر
 من قوربانام آق بوخاقا
 سیخن عمرو تازالانییر
 عنبر چولاشیب ایچینه
 گیرن عمرو تازالانییر
 اوزوکن بوشدور بارماقلار
 اویپن عمرو تازالانییر
 تۆکولوب گردنه ساشلار
 گۆرن عمرو تازالانییر
 خبر آلام بیله سیندن
 امن عمرو تازالانییر
 گول تۆکولور دوداقینندان
 دادان عمرو تازالانییر
 بولبول مایل اولور گوله
 گزن عمرو تازالانییر

گولگز خانم، عابباسین سسین ایشیدیب تامام سۆزلرینه قولاق
 آسدی. باش یوخاری قوزاییب گوردو، بیر جوان بوردا دوروب یغمه
 ایچمه بو جوانین جمالیندان کئچمه گولگز ده اوره کدن عابباسا
 عاشیق اولدو اما، ایسته دی عابباسدان سوروشا گۆره کی کیم اونو
 باغا یول وئریب؟ گۆتوروبدور گۆره ک گولگز عابباسا نه دئییر:

باشینا دؤندوکوم گول اوزلوا وغلان
 بو گول باغچا ایچره کیم لر یول وئردی

کیم سنه گورستدی بو باغین یولین

بو گلماقدان نه دیر جانیم خیالین؟

نه چون پریشان دیر اوغلان بو حالین؟

ی
بو گول باغچا ایچره کیم لریول وئردی

اوغلان، شرح حالین، هئج بیلیمگ اولماز

بو یورماسان، سنی تانیما اولماز

بو شاهلیق باغی ایچره قالماق اولماز

بو گول باغچا ایچره کیم لریول وئردی

چرخ فلک فعلین سنه بیلدیریر

شاه بابام گر بیله سنی اولدورور

سنین اولما قلیقین منی یاندیریر

بو گول باغچا ایچره کیم لریول وئردی.

دولو پشیمانلر تامام دولانسین

گوللر آغاجینا بولبوللر قونسون

بو باغا یول وئره ن دارا چکیلسین

بو گول باغچا ایچره کیم لریول وئردی

گولگر دئییر اوغلان بری گل، بری

وئر سن منه، بو گلماقدان خبری

شومیشم گوزلرین، بئری ها بئری

بو گول باغچا ایچره کیم لریول وئردی

عابباس ائله کی بو سوزلری گولگردن ائشیدیب، گول - گولونندن

آچیلدی. اموز - اموزنه دئدی کی، بئله معلوم اولور بو قیزین آداغ -

لیسی یوخدور. بیر نئجه قدم گولگر یانینا گلدی. گوره ک گولگره نه

دئییر:

بو گلن یارا من قوربان

ناریک دوداقا من قوربان

قیزیل گوله پیوست اولوب.

چشم غماره من قوربان

توکولوب تفللری چین - چین

مینا گردنه من قوربان

سحری گلشن سئیریندن

شکر یاغار دوداقیندن

ایچیبیدیر باده مست اولوب

یار دامنیمدن دوست اولوب

باشیندا تیرمه عرقچین

آق اوزونده دوروب پرچین

هیرین دیلر باغیریم ازه
 صدف دیشلره من قوربان
 سینهن الوندین قاریدیر
 قوشا نارلارا من قوربان
 یاریاقدان نازیک دوداقی
 او آق بوخاقه، من قوربان
 یارین یاغچی اولسون حالی
 او قوشا خاله من قوربان
 غیردا مرواری دیشلری
 هوروک ساشلارا من قوربان
 اوغرامیشام عجب یارا؟
 اوچوب داره من قوربان

قاشلاریندیر قوس قوزج
 من قوربانام آلاگوزه
 قوینو ن جنتین باغیدیر
 ممهن ارجستان ناریدیر
 بوغازی کاغاذین آقی
 تاماشالیدیر بوخاقی
 من نیلهرم دونیا مالی
 زندهاندان واردیر خالی
 طاق محرابدی قاشلاری
 هر یانا تۆکوب ساشلاری
 عابباسام چیخدیم شکارا
 یولوندا چکسلر دارا

عابباس گلیب گولگز یانیندا اوتوردو. گولگز دقدی : اوغلان
 سن کیمن؟ نه طور بو باغا کلمیسن؟. عابباس دقدی : من توغار -
 خانلی عابباس، شاه عابباسین بوچه لریخده نم، کلمیشم بو شهرده
 عثمانلی قوشونونو شکست و فریب، ایستیرم گولگز خانیمی شاه عابباس
 اوچون آپارام. بوگون چیخدیم شکارا کی طرلانییم بو باغا گلدی، هر نه
 قاپیدان چاغیردیم جواب و فرهن اولمادی. کمند آتیب دیواردان ایچری
 گلدیم کی سنه توش اولدوم. گولگز بنا اقله دی گولماغا دقدی: عابباس
 من اقله همان گولگزم کی ایستیرسن شاه عابباس اوچون آپاران منیم
 ایکی آدیم وار، بیری ده ایران سلطان دیر. اما، عابباس من سنه
 عاشیق اولموشام. حقیق بیلیمیرن کی، منی شاه عابباس اوچون آپاران
 من اگر اولسم ده شاه عابباسا گفتمه نم. عابباس دقدی: من ده بیرطور
 اقله رم کی، سنی آموزوم آلام. عابباسینان گولگز آغشاما کیمن بیر
 بیریخن دقدی لر و گولدولر گون باتاندا عابباس دوروب دقدی: گولگز
 گون باتدی ایندی من گفتمه سم شاید خیردار اولالار. هر ایکی میزه ده
 پیم اولا، من گفدیرم شهره تا شاه عابباسا کاغاذ یازام و سنی آموزوم
 آلام. عابباس دوروب چوگورون گوتوردو. گوره ک گولگزه نجه دشییر
 و نجه گولکزدن ایلقار آلام و گولکزه نجه اونا ایلقار و فرهر؟
 عابباس :

بری گل، بری گل، یار قادان آلیم ایندی آبریلماقا، یار نه دشییرسن؟

فراقیندان سنین گولگز سارالیم دوشدوم سارالماقا گول نه دئییرسن
گولگز:

جانیم اوغلان منی یاددان چیخارتما
گرفتارام اوغلان ، داشیمی آتما
منی الدن سالیب اوزگه نی دوئتما
اوزگه سین دوتانجیک یولون گوزلهرم
عابباس :

درین - درین ، دریالارا دالمیشام
دوخارخان ملکندن بورا گلیمیشم
یانار عشقین شیرین جانا سالمیشام
عشقیندن یاتماقا قیز نه دئییرسن
گولگز :

من قوربانام سنده قعیماق دوداقا
عشقین دهلی سی یم ، گتتمه ایراقا
یاندیرما سن منی نار فراقا
فراقدا یانانجیک ، یولون گوزلهرم
عابباس :

من عابباسام دوخارخانین سرداری
اولدورموشم تامام عثمانلیلاری
دونیادا ، سئومه نم ، من اوزگه یاری
منه یار اولماقا قیز نه دئییرسن ؟
گولگز :

نعیلهرم سلطانی ، نعیلهرم شاهی
نعیلهرم اولدوزو ، نعیلهرم ماهی
شاهد اولسون منه مؤمن لر شاهی
جان ، تندن چیخنجیک یولون گوزلهرم
عابباس :

عابباس دئییر منیم آقام علی دیر
پیغمبره وصی ، حقه ولی دیر
منه ایلقار وقرهن ، کیمین دیلی دیر
ایلقار قویولماقا ، یار نه دئییرسن

گولگز :

آیری دوشم ، اولوسومدان ائلیمدن * بولبولم ، ال چکم ، سن تک گولومدن
گولگز دئییر ایلقار وئردیم دیلیمدن

قبریمه گئدهنجیک ، یولون گؤلهرم

عابباسینان گولگز بیری - بیریندن ایلقار آلدیلار . عابباس
باغدان چیغیب شهره گلدی گئوروب بیرکاغاز شاه عابباسا یاردی کی ،
قبله عالم باشی ساق اولسون . عثمانلی قوشونو تاماما داغیلیب
قاچدیلار ، نچه نغده پهلوانلاریندان اولدورموشم . بیرده عرضیم
بودور کی ، بو قیز لایق حرمسرا دگیل کی من بوردان اورا گتیریم .
ایندی فرمان نه دیر ؟

او کاغازی وئردی بیر قاصدا . اصفاهانا گوندهردی . قاصد کلیب
اصفهان شهرینه کاغازی شاه عابباس حضورنا تقدیم ائلهدی . شاه
عباس کاغازی اوخویوب ، چوخ خوشحال اولدو . عابباسین کاغازی
گئوروب نوچه لر ایچینده بیر عبدالله آدلی پهلوان وار ایدی کی ،
همان توخارخانلی عابباسین دده سی یانیندا قول ایدی ، اما بقله نمک
به حرام آدام ایدی کی عابباسین آتاسینی اولدوروب ، قویوب قاچیب ،
کلیب شاه عباس یانیندا قالمیشدی . او وقت کی ، عابباس بو یوک اولوب
شاه عابباس قوللوقونا یئتیشدی . شاه عابباس قول عبدالله نی عابباسا
وئردی . دئدی : ایندی آتان عوضینه اولدورسن اولدور ، باغیشلاسان ،
باغیشلا . اما عابباس اوزو او نمک به حرامی باغیشلادی . همین بو
قول عبدالله دا نوچه لر ایچینده دوروب عابباسین کاغازینا قولاق
آسیردی بیردن اولار ایچینده دئدی : قبله عالم ساق اولسون مگر
سلطان مراد بو قیزی سیزه پشکش ائله مه ییب ؟ شاه عابباس دئدی :

" نه ایچون ؟ " قول عبدالله دئدی : پس بو قیز قبله عالم حرمی
سایلییر . دستور وئرین بیر نفر نوچه لردن گتسین قیزی عابباسینان
بورا گتیرسین ، شاه عابباس مسیح توکمه بنده بویوردو : سن گت .
حاضر اولما ییبدیر . باقر آجریز ده قبول ائله مه دی . حسین کورد ده
قبول ائله مه دی . عبدالله اوزو دا وطلب اولدو . شاه عابباس یاردی :

عابباس قول عبدالله نی گوندهردیم ، بیله ، قیزی گتیرین اصفاهانا ،
قول عبدالله حرکت ائله ییب کلیب چاتدی تبریزه شاه عابباسین
کاغازین عابباسا وئردی . عابباس اوخویوب ، دنیا گوزونه قارا اولدو .

بیلدی تامام قول عبدالله ایشیدیر، اما، هنج دئمه دی . او طرفسدن سلطانمردین بیر مالاسی وار ایدی کی، بیر آدی ایمان و بیر آدی صحر ایدی، اما، مخلوق و سلطانمرد اونا ایمام دئییردیلر. ایمام عابباسینان چوخ دوستودو، سلطان مراد ایمامی ایسته ییب دئدی :

ایمام بیر کاغذ گولگز ایچون یاز کی، باغدان گل سین ، تا اونوشاه عابباس اوچون آپارسونلار" ایمام کاغذ یازماقلا مشغول اولدو بیر طرفدن ده عابباس اوز - اوزونه بئله خیال ائله دی کی، ایندی بو کاغذ گولگزه یفتیشین شاه عابباسا خاطیر منی یاددان چیخاراجاق . یاخچی سی بودورکی، من ده اوز طرفیمدن دئییم ایمام بیر زاد گولگزه یاز سین بلکه اگر من گولگزین یادیندان چیخیش اولسام، یادا سالا ومنه بیر تکلیف معلوم اولد. اوز دئنده ریب دئدی :

ایمام، منیم دیلیمدن ده بئش کلمه گولگزه یاز کی، تئز تشریف کتیر سین . بو قوشونو بوندان آرتیق معطل ائله مه سین . سلطانمردین اوقاتی چوخ تلخ اولوب دئدی : عابباسا نه مربوط دور کی گولگزه کاغذ یازا اودا شعر و چوگورونن ؟!

او یئردن کی، ایمامین مثیلی عابباسا چوخودو سلطانمرد ادا ایمام سوزوندن چیخه بیلمزدی . ایمام سلطانمردا بیر یان باغیب دئدی :

سن نه یه بیر بئله بی تکلیف آدامان ؟ گولگز داخی سنه نه مربوط دور، عابباس ، شاه عابباس طرفیندن محرم دیر . گرهک گولگزی اصفاهانا آپار سین نه یه کاغذ یازما سین ؟

سلطانمردین داخی نفسی چیخمه دی . ایمام عابباسا دئدی :

دی یازیم . عابباس دئدی : ایمام جان اگر اجازه وئرسن بئش کلمه چوگورونن بنده عرض ائیلهرم سن ده یازاران. ایمام دئدی :

نهجه اولور؟ دی . عابباس چوگورون گؤتوروب ، سلطانمردین مجلسینده گورهک نه دئییر :

باشینا دئوندوگوم گول اوزلو ایمام
ایمام عرضیم ، منیم یازا یاز یازا
شیرین جانیم یازا قوربان صادقا
ایمام عرضیم، منیم یازا یاز یازا

بیر آدی ایمام دیر، بیر آدی نظر
لطف ائیله ییب یازا بیرنامه یازهر
مخمل گئییب حوضون قیراقین گزه
ایمام عرضیم، منیم یازا یاز یازا

گون اورتا چاغیندا من چیکدیم دوزه
او ساعت اوغرادیم آلا گوز قیسه
گفده ردیم یئتیشدیم عینین گولگزه
ایمام عرضیم، منیم یارا یاز یارا

سوس نه دیر؟ سونجول نه دیر؟ گول نه دیر؟
شکونه دیر؟ شوبت نه دیر؟ بال نه دیر؟
آی اوزونده دانه نه دیر؟ خال نه دیر؟
ایمام عرضیم، منیم یارا یاز یارا

قیزیل سلسله لی ، گوموش کمرلی
مخملدن چادری ، کناری زرلی
گوزه لیر ایچینده هامیدان بللی
ایمام عرضیم، منیم یارا یاز یارا

خرمائی ساچلاری توکولوب یان - یان
دیشلری مرواری معدنی دیر - کان
آق بیلگ اوستونده قیسمیزی مرجان
ایمام عرضیم، منیم یارا یاز یارا

عابباس بیر قولوندور، قولویو تانی
یولویا قویموشام، بو باشی جانی
ایرانین سلطانی ، گووهرین کانی
ایمام عرضیم، منیم یارا یاز یارا

بو کاغذی آپاریب گولگزه و فردیلر، گولگزه مطلبی آنلاییب ،
آتاسی نین جوابینده یازیر کی، من بیر هفته دن صورا کللم . بویسان
طرفدن عابباس بیلدی کی، گولگز علیحه . باغدا . قالیب ، عابباسی
گوره ، عابباس گجه امزون باغدا گولگزه چا تدیریب . دقدی لیر و
گولدولر و قرار قویدولار کی ما باج گجه عابباس یکی آت باغدا
کتیرسین ، بیله قاچسینلار . ما باج گجه عابباس بیر آت مینیب ، بیرده
یغدهک چکیب ، امزون باغا سالدی . گولگز ده گلیب مینیب ، هرایکیسی
ده اوز دوندوره یب لر توغارخان ولایتینه طرف . بنا اقله دی لیر آت
سورماغا . اما ، بو طرفدن سلطان مرادین باغبانی ما باج سلطان مراد اخبیر
و فردی کی، گولگز گجه لیکده قاچیب دیر . سلطان مراد دقدی : تفسیر
عابباسی چا غیرین گل سین . هر نه عابباسی آختار دیلار . تا پیلما دی

قُول عبدالله سلطانمرادا ددندی؛ ائمشک کیشی ! او موقع کی، قاصد
 اصفاهاندا عابباسین کاغاذین شاه عابباسا وئردی. من بیلدیم کی،
 عابباس گولگزی گئوروب و اونا هاشیق اولوبدور. من ده شاها بو طور
 ددیم و اموزومه گلدیم کی، بو ایشی قویما بیم باشا گل سین کی، ایندی
 بوجور اولدو. الساعه من بیر کاغاذ شاه عابباسا یازارام تا گکلیف
 معین اولسون . قول عبدالله بیر کاغاذ بو مضموندا یازری کی: قبله
 عالم ساغ اولسون ، بئله کی، بللی اولور، گولگز ائله گوزهل قیزدیر
 کی، سنین تامام حرم لرین اونون الینه سو توکما قا لایق دگیل لر. نمک
 به حرام عابباسین بوردا گوزو سنین آداخلییا دوشوب سنه بیرکاغاذ
 یالان یازیبدیر. ائله کی، بنده تیریزه چاتیب دستور وئردیم قی—زین
 تهیه سین گورسون لر ت اصفاهانا گتیریم . عابباس گئجه گئدیپ گول
 باغچا دان گولگزی گوتوروب قاچیبدیر. ایندی هر طور دستور وئرن
 بنده رفتار ائله بیم . کاغاذی وئردی قاصدا ، قاصد تئز اصفاهانا
 گئدیپ ، کاغاذی شاه عابباس خدمتینه چا تدیریب ، شاه عابباس کاغا—
 ذی اوخویوب گورهن گوزو گورمز اولدو. دونیا باشینا چوکدو. فورا
 بیر حکم یازدی کی، قول عبدالله لشگری گوتوروب هر یخرده عابباسا
 چا تدین باشینی کس و گولگزی متیم ایچون گتیر . بلکه اگر عابباس اموز
 ولایتینه گئتمیش اولسادا گئده رن طایفاسین دا غارت ائله رن والسلام
 قاصد کاغاذین جوابینی قول عبدالله یا یغتیردی. اما بو طرفدن
 عابباس گولگزینن اوچ گئجه— گوندوز آت سوردولر، یولدا ایتیردیلر .
 تا اینکی بیر داغ دوشونده بیر چشمه یه چا تدیلار . اوردا ائنیبلر .
 گولگزی یوخو دوتدو . گولگز باشینی عابباسین دیزی اوستونه قویوب
 یوخلادی . اما ، او داغ ایرانیدان عثمانلی حدی ایدی . قوشون تبریزده
 عابباس الینده شکست گوتورموشدو گلیب بورادا قال میشدی . بونا گوره
 کی خجالتدن اموز مملکت لرینه گئده بیلمیردیلر . بیر نفر عثمانلی
 شاه ی اوغلونون نؤکرلریندن عابباسی گوروب فورا تانیدی، گلیب خبر
 وئردی عثمانلی شاه ی نین اوغلو، قوشونو گوتوروب عابباس سراغینا
 گلدی . عابباس بیردن باخیب گوردو کی، تامام بیابانی توز دوتسوب،
 قر نلیق اولدو . عثمانلی قوشونو بولوت کیمین گلیر گوره ک عابباس
 گولگزی یوخودان نئجه اویا دیر :

خوش گورمه سین، عثمانلی نین قوشونو دشمنلریم گلیر بویانا گولگز

عثمانلی لار چاتسا ، دعوا باشلانیر
اؤزوموزو چکک ایرانا گولگیز

عثمانلی قوشونو دمبدم چاتدی
اوجالاری تامام دوشمن لر دوتدی
اویان بو یو خودان دردلریم آرتدی
شاهبار کیمی اوچاخ آسمانا گولگیز

توزو دومان ، داغی داشی بورویوب
قیرخ مین قوشون اوستوموزه یفریبوب
یار عشقینده ، چوخ ایگیتلرچورویوب
من ده دوشدوم عجب میدانا گولگیز

بیلگینن یار منیم ، آهی زاریمدان
کشمیشم بو یولدا باشی جانیمدان
ال چکمه نم سنین کیمین یاریفندان
جانیم و شررم فدا جانانا گولگیز

توخارخان مولکونده من ده بیر کسم
دوشمن لر اوستونه یفل کیمین اسم
قیرخ مین عثمانلی یا تک اؤزوم بسم
قیریب ، توکوب ، تووام هریانا گولگیز

تولکولر گور نجه گلیر اصلانا
میدانا چاتدیریم اؤزوم مرداننا
چئویریم بو چولو لاله زار قاننا
دونده ریم سولاری آقاننا گولگیز

عابباسی قورتاردین آلودان اوتدان
اویان بو یو خودان ، خواب غفلتدن
رکابی دوتارام دور گولگیز آتلان
طاووس کیمین سیلکین اویانا گولگیز

" آردی وار "

ب . وها بزاده

وطن وار

هارداسا بو دمده
دریادا باتان وار .
واردیرسا کؤمک سیز
فریادا چاتان وار .
دونیادا آلاندان
اولجه ساتان وار

آتش اؤز - اؤزوندن

بیردن - بیره یانمیر .

بیر شئی بو جهاندا

ایزسیز و سب سیز

بیهوده یارانمیر .

واردیرسا یارانمیش

مطلق یارادان وار .

وارسان سا... اؤزوندن -

اولجه آتان وار .

دونیا قورو بیر سس

عم چکمه دکمز .

یوز - یوز ایتن اولسون

مین - مین ده بیتن وار .

شکر ائیلیه لیم کی ،

بیزلردن هم اول

هم صورنا وطن وار .

۱

عزیزیم وارلیق اولسون
وار اولسون ، وارلیق اولسون
وارلیق یازان قلم لر
وارلیق ایله وار اولسون

۲

وارلیق یازیر ائلیندن
ائلیندن ، اؤز دیلیندن
اغل بیلمه یین سؤزلری
چاتدیریر اؤز دیلیندن

۳

وارلیق یازیر وارلیقی
وار اولسون ، بو وارلیقی
وارلیق یازان بو سؤز لر
تانیدیر بو وارلیقی

۴

عزیزیم وارلیق دادی
وارلیقیم وارلیق دادی
گل واراقلا وارلیقی
دوغرو سؤز " وارلیق" دادی

۵

عزیزیم بو وارلیقدان
گل ائشیت بو وارلیقدان
اؤز دیلینی بیلمه یین
اوگره نسین . بو وارلیقدان

مەھبەت



- دۇنيادا انسانا، سەئىب، سەئىلمە * اناساس قورقۇدا، يارانىش دادىر
شۇكىنە، ئۇلۇغۇن، لازىمى بىلمە * ئۇ، ھەربىر اورەككە، يارانمىش دادىر
- مەھبەت كۆرۈنەر خوش قاش، قاشقا * ھەرگۈرەن كۆزىلە، گۈلن دۇقادا
اگلە شەب ياقۇدا، دىگىل اوزاقدا * ان ازل گۈلۈشكە، ايلك باغىش دادىر
- ھەزىمان دۇستلۇغا اوزاتالنىسى * مەھبەت اوقۇرۇندا دىندىر دىلىنىسى
كۈنلۈنۈن اۆتارسان دىلك گۈلۈنى * اۆزگەدە، ياددا يۇغ، دۇست تانىش دادىر
- كۆكسۈنۈ بۇش ساغلا كىچىك لەكىندىن * اشل سنى تانىيار، اورەككە كىندىن
مەداوت كۆكۈنۈ قىرآت تكىندىن * باغىشلا، كۆر نەجە داد باغىش دادىر
- اۈزۈنۈ پاك ساغلا، نەجەكى بىر گۈل * آد- ساندا آغىراۋل، چكىدە يۈنگۈل
قورۇ كۈنۈللەرە سۈكىمى تۈكۈل * دىرىلمەك غەملىنى پاك باغىش دادىر
- فەرتانا قورۇنار آجى سۇيۇش * اورەكلەر سۈيۈنەر شەرىن گۈلۈشكە
اۈلكەر داغىلار ووروش - دۇيۇش * دۇيۇشكە بەرە يۇغ، ايش بارىش دادىر
- كەچە ظەلمەت دۇغار، گۈنۈش نۇر ساچار * ايشىقلىق حىياتا آيدىنلىق آچار
مەھبەت گلرەكن، مەداوت قاچار * باشىللىق يازدادىر، شاختا قىش دادىر
- ھەركس اۈز كۈنلۈنۈن دەبىلە ياشار * ياخشى- پەيس مەدەتە باتار، بولاشار
سورت يۇغ، سىرتى اۈنا ياراشار * يا خەير- مەداد، يا قارقىش دادىر
- مەھبەت وقرىبىدەر دۇنيايا حىيات * حىياتدان ذوق آلىر بوتون كافىيات
كافىيات باغىشلىر حىياتا ثبات * طەبىئەت بىلەلىك خوش ناغىش دادىر
- اي، حىيات مەلمىن ياندىرىپ ياغان * بىشى مەتمە، غەمە بوراخان
مەداللىندىن قورتارماز ياغان * قضاوت قاضىسى قورۇلۇش دادىر
- عشق اۈلسۈن سەئىلىپ، سەئىل نىسانا * ابدلىك يارادىر ھەران جەسانا
تارىخكە باغاندا ھانىسى دۇورانا * سەئىلمى، مەربان آد آلقىش دادىر

گڻ مکتوبلارا جواب:

حرمتلی اوخوجوموز آقای سیامک مسیحزاده

سبب ۶۳/۲/۱۹ تاریخلی مکتوبونوزدان تشکرائدیریک. بیزیم تورکیه ده یوکسک تحصیلات آلمات اسکانلاری باره ده لازم قدر بیلگیبیزیم یوخدور.
آلدینیمیز اطلاعاتا کوره هرایل تیرآیی نین اوللرینده اورها اولان دانشگاهلارین عمومی کنکور ایجرام ائدیلیلر. یولیل، بیزینجی دفعه اولاراق تهرانه تورکیه سفارتی توسیله داوطلبلردن جواب وئدییلر. بیزجه یوباردهده تورکیه سفارتیله یازیشماغینیزلا آرتیق اطلاعات الهگتیره بیلریمیز. سبب
موقتیتینیزی آرزولاییریق وارلیق

عزیز اوخوجوموز آقای محسن شریفی گروسی

صمیمی سلاملارلا، شعرلرینیزی، ایحترشکل و وزن جهتدن، ایسترسه مضمون و منگوره جهتدن چاپالایق کورمه دیک. سبب اوچون بیرچوخ کوزل و دگرلی اثرلرین دقتله اوخوماغینیزی و بدیمی اثر یازاتماق یوللارینی و هابئله شعر قایدالارینی اؤگره نماغینیزی توصیه ائدیریک. گلجه ده کوزل و بدیمی تورکجه شعر یازابیلسه نیز بیزه کونده رین ممنونیتله مجله میزده درج ائدجه بییک. وارلیق

حرمتلی اوخوجوموز آقای افشار تبریز

سبب ۶۳/۳/۲۱ تاریخلی مکتوبونوزدان تشکر ائدیریک. مجله میزده، اساساً تورکجه دگرلی و بدیمی شعرلری درج ائتمگی نظرده آلمیشیق. یالنیز آذربایجان ادبیات تاریخینده هراییکی دیلده (فارسجا و تورکجه) شعر یازان شاعرلردن نمونه اوچون فارسی شعرده درج ائدیریک. تورکجه کوزل و دگرلی شعرینیز اولورسا، بیزه کونده رین ممنونیتله مجله ده درج ائدجه بییک. وارلیق

حرمتلی اوخوجوموز آقای علی اسماعیل فیروز لمرین

سبب ۶۳/۲/۱۸ تاریخلی مکتوبونوز بیرقلمه فارسجا شعریله بیلرکده الیمیزه چاتمیش. مجله میزده، اساساً، تورکجه دگرلی شعرلری درج ائدیریک یالنیز آذربایجان ادبیات تاریخینده هراییکلی دیلده (تورکجه و فارسجا) شعر یازان شاعرلردن نمونه اوچون فارسی شعرده درج ائدیریک. تورکجه دگرلی و بدیع شعرینیز اولورسا، بیزه کونده رین ممنونیتله مجله ده درج ائدجه بییک. وارلیق

توجه

۱ - از مشترکین محترم تقاضا دارد وجه آبونمان یکساله (یکهزار ریال) را در نزدیکترین شعبه هر یک از بانکها به حساب شماره ۲۱۶۳ بانک ملی ایران (شعبه دازبوش خیابان بهار) واریز و رسید آنرا بضمیمه نشانی خود بآدرس مدیرمجله ارسال نمایند تا در ارسال مجله برای آنها وقفه‌ای روی نهد.

۲ - جلد اول تاریخ ادبیات آذربایجان از قرن ۳ تا آخر قرن ۱۹ میلادی تحت عنوان «آذربایجان ادبیات تاریخینه بیرلخیش» از چاپ خارج شد همشهریه‌های علاقمند میتوانند انتشارات فرزانه و یا انتشارات دنیا مقابل دانشگاه خردبادی ویا با پرداخت ۳۰۰ ریال توسط آدرس بانکی مجله و ارسال رسید آن بآدرس زیر یک جلد از این کتاب را تهیه نمایند.

۳ - آذربایجان ادبیات تاریخی نین ۲۰ - نجی عصر فصلینی بازماقلا مشغول اولدو. هوموز اوچون بو عصرده کی یوردوموز آذربایجانین شاعرو بازیچیلاری نین ترجمه‌ی حال و اثر لرینه احتیاجیمیز واردیر. بوتون شاعرو بازیچی و آنا دیلی ادبیاتیله مار اقلانان همشهریلر - ییمیزدن بو بارده بیزه یاردیمچی اولماقلا رینی و اؤز ترجمه‌ی حال و اثر لریندن نمونه لرله برابر تانیدیقلا ری دیگر شاعر لریمیزین ده ترجمه‌ی حال و اثر لریندن نمونه لر کؤندرمه لرینی خواهش ائدیبریک «وارلیق».

وارلیق

مجله ماهانه فرهنگی، ادبی و هنری

(به زبانهای فارسی و ترکی)

تحت نظر هیئت تحریریه

صاحب امتیاز و مدیر: دکتر جواد هیئت

تهران، خیابان ولی عصر، کوچه پیدی شماره ۱۷

تلفن عصرها ۶۴۵۱۱۷

چاپ کلوان - میدان بهارستان

قیمت ۱۵۰ ریال